



ساختارهای اجتماعی قاتل امام^(ع) ساختارهای اجتماعی برانداز نظام

محمدصادق حیدری

برگرفته از مباحث پژوهشی مرحوم استاد
حجة الاسلام و المسلمین مسعود صدوق (ره)





مشخصات کتاب:

ساختارهای اجتماعی قاتل امام علیه السلام، ساختارهای اجتماعی برانداز نظام

تألیف: حجة الاسلام محمدصادق حیدری

برگرفته از مباحث پژوهشی استاد حجة الاسلام و المسلمین مسعود صدوق^(ع)

کارشناسان پژوهش: حجج اسلام روح الله صدوق و احمد زیبایی نژاد

کارشناسان تدوین: حجة الاسلام حسن صدوق و سرکار خانم خندق آبادی

تاریخ بحث: شهریورماه ۱۳۹۷

ویرایش: چهارم/دی ماه ۱۳۹۸

تماس با کارشناسان: ۰۹۱۲۶۱۸۱۲۵۸ - ۰۹۱۲۷۵۰۲۹۹۴

کانال حسینیة اندیشه در فضای مجازی:

<https://eitaa.com/HossiniehAndisheh>

<https://ble.im/HossiniehAndisheh>

<https://sapp.ir/hosseiniehandisheh>

ارتباط از طریق پیام رسان ها: ۰۹۱۹۸۲۸۶۹۶۴

طراح جلد: استاد مسعود نجابتی

صفحه آرایی: سید علی هاشمی

ناشر: سفیر صادق

چاپ و صحافی: مجتمع چاپ سلمان فارسی

نوبت چاپ: اول/زمستان ۱۳۹۸

تیراژ: ۲۰۰۰ جلد

قیمت: ۶۰۰۰ تومان

مرکز پخش: ۰۹۱۲۱۵۱۰۶۶۳

فهرست

۳	پیشگفتار
۷	مبحث اول: فرهنگ زیارات و ادعیه، مبین نقش اساسی «امت، جامعه و ساختارهای اجتماعی» در شهادت امام حسین (علیه السلام)
۲۱	مبحث دوم: فرهنگ آیات و روایات، مبین نقش اساسی «امت، جامعه و ساختارهای اجتماعی» در بعثت انبیاء و اوصیاء و تشریح جایگاه «ائمه کفر و نفاق» بر این اساس
۳۷	مبحث سوم: تقسیم‌بندی ائمت‌ها و ساختارهای اجتماعی به «کافر، منافق، مؤمن» و نقش اساسی آن در هدایت و ضلالت و عقاب و ثواب؛ تبیین‌کننده جایگاه جمهوری اسلامی و ولایت مطلقه فقیه
۵۷	مبحث چهارم: «قومیت و قبیله‌گرایی بر مبنای دنیاپرستی»، به عنوان ساختار سیاسی قاتل امام و «جریان دنیاپرستی در دموکراسی» به عنوان ساختار سیاسی برانداز نظام اسلامی
۷۷	مبحث پنجم: مهندسی ساختارهای غاصب خلافت توسط ائمه نفاق از طریق بازگرداندن «فرهنگ قومیت» به امت اسلامی تحت پوشش «شورای مسلمین» و تبیین «فرهنگ تحزب» به عنوان ساختارهای سیاسی برانداز نظام و نقش آن در تحمیل منافع قشر خاص تحت پوشش «ساماندهی مشارکت عمومی»
۹۹	مبحث ششم: مهندسی ساختارهای سیاسی قاتل امام با تبدیل «شورا» به «پادشاهی و سلطنت» از طریق واردکردن روابط سیاسی امپراطوری ایران و روم در جامعه اسلامی و چگونگی اسارت رسانه‌های مُدِرِن به دست نظام سرمایه‌داری به عنوان یکی از ابعاد ساختارهای سیاسی برانداز نظام
۱۲۱	مبحث هفتم: تبیین جدید از «مساجد، نمازهای جمعه، حج، زیارات» به عنوان ساختارهای الهی در عرصه قدرت و سیاست و ضرورت مقیدشدن ساختارهای قدرت مادی به آنها در دوران گذار

مبحث هشتم: ۱۴۷

ساختار اقتصادی قاتل امام: مبنا قرارگرفتن «دنیاپرستی» از طریق واردکردن «الگوی مصرف امپراطوری ایران و روم» به جامعه اسلامی و ساختار اقتصادی برانداز نظام: «الگوی توسعه پایدار و همه جانبه» بر مبنای «رفاه روزافزون» و تعارض آن با استقلال مکتبی و دینی

مبحث نهم: ۱۷۱

ساختارهای اقتصادی قاتل امام: وابستگی تأمین الگوی مصرف امپراطوری ایران و روم به دستگاه «عطاء و رزق طبقاتی» طراحی شده توسط ائمه نفاق؛ ساختارهای اقتصادی برانداز نظام: وابستگی تأمین زندگی مرفّه (رفاه روزافزون) به قرارگرفتن کشور در مدار «مزیت نسبی و تقسیم کار جهانی» بر محور تبعیت همه جانبه از قطب‌های جهانی سرمایه و تکنولوژی

مبحث دهم: ۱۸۷

بیان ابعاد ساختارهای اقتصادی قاتل امام: طراحی دستگاه «تمرکز ثروت و توزیع طبقاتی آن» و بیان ابعاد ساختارهای اقتصادی برانداز نظام: حاکمیت «تمرکز سرمایه و دائم‌افزایی آن» بر سرنوشت کشور از طریق شبکه «شرکت، بانک، برنامه توسعه»

مبحث یازدهم: ۲۱۵

ساختارهای اقتصادی قاتل امام: توزیع طبقاتی بیت‌المال در دستگاه ائمه نفاق برای همراه کردن اشراف و رؤسا با حاکمیت جور؛ ساختارهای اقتصادی برانداز نظام: درگیری «الگوی تولید، توزیع و مصرف طبقاتی» در نظام سرمایه‌داری با «عدالت انقلابی» در جمهوری اسلامی، عامل اصلی کاهش مداوم ارزش پول ملی

مبحث دوازدهم: ۲۳۷

ضرورت طراحی ساختارهای اقتصادی الهی با شکستن «الگوی تولید و مصرف نظام سرمایه‌داری» از طریق تغییر عملکرد بخش «دولتی، خصوصی و تعاونی (وقف)» در اقتصاد با تکیه بر انگیزه‌های آخرت‌گرایانه

پیشگفتار

هر فرد، گروه یا جامعه‌ای که با واقعه عاشورا مواجه شود، معمولاً با این پرسش نیز مواجه خواهد شد: چگونه امتی که به اسلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انتساب داشت، با فاجعه‌ای به این عظمت همراهی کرد یا حداقل در مقابل آن ساکت ماند؟ خصوصاً با توجه به این که به دلیل جنگ‌ها و فتوحات، سرزمین‌های اسلامی در آن زمان بسیار گسترده شده و جمعیت مسلمانان نیز بسیار زیاد بود و قاعدتاً میلیون‌ها مسلمان در گستره‌ای از افغانستان کنونی در شرق تا روم شرقی در غرب و از قفقاز و آذربایجان در شمال تا بحرین و عمان در جنوب زندگی می‌کردند. طبیعی است که این جمعیت بزرگ به تعداد افراد خود دارای سلائق گوناگون و روحیات متفاوت و عقلانیت‌های مختلف بود و ظرفیت روحی و فکری و عملی آنان با یکدیگر تفاوت‌های بسیاری داشت. اما این جمعیت با این همه گوناگونی و اختلاف، چگونه در جنایت فجیعی مثل شهادت فرزند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اسارت اهل بیت علیهم السلام به اتفاق نظری و وحدت عملی رسید؟! همه

این تفاوت‌ها چگونه در چنین امر شنیعی به وحدت تبدیل شد؟
 این، سوال اصلی این سلسله سخنرانی است - که در دهه اول
 محرم الحرام سال ۱۴۴۰ (۱۳۹۷) توسط اندیشمند انقلابی و خطیب
 توانمند حجة الاسلام محمدصادق حیدری در مسجد اهل بیت علیه السلام
 شهر مقدس قم ایراد شده - و برای تحلیل و پاسخ به این پرسش
 اساسی بر مبنای فرهنگ قرآن و روایات، طی بیان مقدماتی در گفتار
 اول تا سوم، واقعیتی به نام «ساختارهای اجتماعی» را به عنوان عامل
 اصلی در ایجاد وحدت رویه بین افراد و اقشار مورد توجه قرار می‌دهد
 و با تقسیم آن بر اساس «کفر، نفاق، ایمان» و اشاره به نقش بزرگ
 ساختارها در رقم خوردن سعادت و شقاوت جوامع و افراد، سرنخ‌هایی
 برای شکل‌گیری «فقه حکومتی» ارائه می‌نماید و همزمان سهمی
 اساسی برای این ساختارها، در جنایت عظیمی همانند قتل ذریه
 رسول خدا تعریف می‌کند. از گفتار چهارم، ساختارهایی که موجب
 پدید آمدن حادثه بزرگی به نام شهادت اباعبدالله الحسین علیه السلام شده‌اند،
 به صورت عینی و در دو عرصه «سیاسی» و «اقتصادی» تبیین
 می‌گردد. بر این اساس، روشن می‌شود که پیام عاشورا برای امروز
 نیز باید ناظر به وظایف اجتماعی در مقابله با ساختارهای مادی
 باشد و اساساً مشکلات فعلی «جامعه شیعه» - که بزرگترین دستاورد
 آن در عصر غیبت کبری، شکل‌گیری نظام مقدس جمهوری اسلامی
 است - نیز ناشی از همین ساختارهاست. در نتیجه، این کتاب با
 تطبیق قاعده‌مند «ساختارهای اجتماعی قاتل امام» بر «ساختارهای

اجتماعی برانداز نظام»، فهمی نوین از پیام عاشورا و تکالیف جدید برخاسته از آن برای این دوره از تاریخ را ارائه می‌کند و پیشنهاداتی برای طراحی ساختارهای الهی مطرح می‌نماید تا مبنای عمل برای حل چالش‌های نظام مبارک جمهوری اسلامی قرار گیرد و فرصت بزرگ «اجتماع مومنین در ایام عزاداری»، در راستای بسیج روحی و فکری و عملی آنان برای پیشبرد انقلاب اسلامی و عبور از امتحانات اجتماعی استفاده شود.

در پایان ذکر این نکته ضروری است که مجموعه پیش‌رو گرچه به ساختارهای «سیاسی و اقتصادی» در آن زمان و در این دوران پرداخته، اما به دلیل محدودیت وقت سخنرانی - که به شبهای دهه اول محرم الحرام اختصاص داشت - ساختارهای «فرهنگی» قاتل امام و برانداز نظام را مورد بحث قرار نداده که امید است فرصت تکمیل آن در آینده نه چندان دور فراهم گردد.

حسینیه اندیشه

زمستان ۱۳۹۸

مبحث اول:

فرهنگ زیارات و ادعیه، مبّین نقش اساسی «امّت، جامعه و ساختارهای اجتماعی» در شهادت امام حسین علیه السلام

هر فرد، گروه یا جامعه‌ای که با واقعه عاشورا مواجه شود، معمولاً با این پرسش نیز مواجه خواهد شد: چگونه امّتی که به اسلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انتساب داشت، با فاجعه‌ای به این عظمت همراهی کرد یا در مقابل آن ساکت ماند؟ خصوصاً با توجه به این که به دلیل جنگ‌ها و فتوحات، سرزمین‌های اسلامی در آن زمان بسیار گسترده شده بود و جمعیت مسلمانان نیز بسیار زیاد بود و قاعدتاً میلیون‌ها مسلمان در گستره‌ای از افغانستان کنونی در شرق تا روم شرقی در غرب و از قفقاز و آذربایجان در شمال تا بحرین و عمان کنونی در جنوب زندگی می‌کردند. طبیعی است که این جمعیت بزرگ به تعداد افراد خود دارای سلائق گوناگون و روحیات متفاوت و عقلانیت‌های مختلف بود و ظرفیت روحی و فکری و عملی آنان با یکدیگر تفاوت‌های بسیاری داشت. اما این جمعیت با این همه گوناگونی و اختلاف چگونه در جنایت فجیعی مثل شهادت فرزند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اسارت

اهل بیت علیهم السلام به اتفاق نظری و وحدت عملی رسید؟! همه این تفاوت‌ها چگونه در چنین امر شنیعی به وحدت تبدیل شد؟! روشن است که عاشورا قضیه‌ای نبود که در یک روز محدود شود تا کسی فکر کند مردم از خطر جانی برای تنها فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله بی‌خبر باشند بلکه حضرت اباعبدالله علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام و نوامیس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیش از پنج ماه به خاطر خطر جانی، دچار آوارگی و خانه‌به‌دوشی بودند و این واقعیت را به روش‌های مختلف در مقابل چشم همگان علنی کردند اما تحرکی از جامعه مسلمین دیده نشد. پس از شهادت هم تا پیش از انقلاب حضرت سجاد و حضرت زینب علیهما السلام در شام، تحرک خاصی از جامعه‌ای که با خبر شهادت ایشان مواجه شده بود، دیده نشد. همه این‌ها در حالی است که قتل ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله حتی در همان جامعه نفاق‌زده و آلوده چنان قباحتی داشت که وقتی مروان به حاکم مدینه پیشنهاد داد تا اباعبدالله علیه السلام را به دلیل سرپیچی از بیعت در همان محل استانداری مدینه به شهادت برساند، حاکم اموی مدینه به او گفت: «ویحک! انک أشرت الی بذهاب دینی و دنیای. وای بر تو! پیشنهاد تو به این معناست که دین و دنیایم را از دست بدهم.»^۱

حال چگونه افراد با تمام گوناگونی‌ها و تفاوت خود بر انجام این جنایت عظمی یا همراهی با آن یا سکوت در برابر آن، به وحدت اجتماعی می‌رسند؟! این، سوال اصلی این سلسله بحث است که

۱. اللهوف علی قتلی الطفوف؛ المسلك الاول، ص ۲۳.

تحلیل و پاسخ آن در واقعیتی به نام «جامعه و ساختارهای اجتماعی» نهفته است که باید با تطبیق صحیح و قاعده‌مند آن بر جامعه امروز، به فهم صحیح از پیام عاشورا برای این دوره از تاریخ رسید و آن را مبنای عمل برای حل چالش‌های نظام مبارک جمهوری اسلامی قرار داد؛ نظامی که بزرگترین دستاورد جامعه شیعه در عصر غیبت کبری است.

البته عظمت مصیبت حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) در روایات اهل بیت (و بالتبع تعجب‌آمیز بودن همراهی یک جامعه با آن) بسیار فراتر از درک جامعه منافق آن روز و حتی جامعه مومنین امروز است. جناب ابن قولویه، صاحب کامل‌الزیارات (از معتبرترین کتب حدیثی شیعه)، روایتی از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند^۱ که عظمت این مصیبت و سنگینی این عزای بزرگ در آسمانها را توضیح می‌دهد: «یا ابابصیر! حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) برای حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) می‌گرید و صدای اندوهناکی از ایشان بلند می‌شود که بر اثر آن صدا، آتش جهنم به جوش و خروش درمی‌آید و فریادی می‌کشد که فرشتگان حافظ و نگهبان جهنم آماده می‌شوند تا آن را مهار کنند زیرا اگر این کار را نکنند، آتش جهنم طغیان کرده و به زمین می‌رسد و اهل زمین را می‌سوزاند. لذا ملائکه درهای جهنم را می‌بندند و این التهاب شدید تمام نمی‌شود تا زمانی که حضرت صدیقه طاهره (علیها السلام) آرام شوند و به گریه خود پایان دهند.»

۱. کامل‌الزیارات؛ باب ۲۶، حدیث ۷.

در ادامه روایت، مضمون فرمایش امام صادق علیه السلام این است: «بر اثر این گریه و حزن و صدای ناله حضرت زهرا علیها السلام، فرشتگان از روی شفقت و ترحم خدا را خوانده و به درگاه حق تضرع و زاری نموده و اهل عرش و اطراف آن نیز همگی در تضرع و ناله می‌باشند. صداهایی از فرشتگان همراه با تقدیس خدای متعال - به خاطر ترس از (نابودی) اهل زمین - بلند می‌شود و اگر صدایی از صداهای آنها به زمین برسد، اهل زمین بیهوش می‌شوند و کوه‌ها قطعه قطعه می‌شود و زمین با اهلش به لرزه می‌افتد.» ابی بصیر می‌گوید: «فدایت شوم این امر بسیار عظیم و بزرگ است.» حضرت می‌فرماید: «از این عظیم‌تر اخباری است که تو نشنیده‌ای.» سپس فرمود: «ای ابوبصیر! دوست نداری در زمره کسانی باشی که حضرت فاطمه علیها السلام را کمک می‌کنند؟» ابوبصیر می‌گوید: وقتی امام علیه السلام این کلام را فرمودند، بطوری گریه به من دست داد که قادر به سخن گفتن نبودم و چنان بغض گلویم را می‌فشرده که توانایی بر تکلم نداشتم. پس از مجلس حضرت با چنان حالی برخاسته و بیرون آمدم که نه غذا خوردم و نه خوابیدم و صبح روز بعد را با حالی ترسان روزه گرفته تا آنکه محضر مبارکش دوباره مشرف شدم. پس وقتی امام را ساکن و آرام دیدم، من نیز آرام گرفتم. اساساً عظمت مصیبت حضرت سیدالشهدا علیه السلام و ناله و حزن صدیقه طاهره علیها السلام و وضعیت عزای آسمانها و اهل عرش و ملائکه است که به اندازه معرفت ما در عزاداری‌های مان جاری می‌شود و باعث می‌شود تا امت دینی برای اقامه عزا به حرکت درآید و لذا امثال این

روایت می‌تواند مقداری از عظمت مصیبت حضرت سیدالشهدا علیه السلام و آثار آن بر آسمان و زمین و دگرگونی آنها را که در زیارت عاشورا با عبارت «مُصِيبَةً مَا أَعْظَمَهَا وَأَعْظَمَ رَزِيَّتُهَا فِي الْإِسْلَامِ، وَفِي جَمِيعِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» اجمالاً به آن اشاره شده، تبیین کند.

در زیارت عاشورا بعد از بیان عظمت این مصیبت، بلافاصله این عبارت ذکر شده: «فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَسَّسَتْ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ، وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً دَفَعَتْكُمْ عَنْ مَقَامِكُمْ، وَأَزَالَتْكُمْ عَنْ مَرَاتِبِكُمْ الَّتِي رَتَّبَكُمْ اللَّهُ فِيهَا، وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكُمْ، وَلَعَنَ اللَّهُ الْمُمَهِّدِينَ لَهُمْ بِالتَّمْكِينِ مِنْ قِتَالِكُمْ» این گناه عظیم یعنی به شهادت رساندن حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام به عنوان تنها باقیمانده از اهل کساء، لعنت را متوجه مسببان آن می‌کند و به تصریح عبارات فوق، یک «امت» است که این سوگ سنگین و جنایت بزرگ را رقم زده است. یعنی باید توجه داشت که این لعنت بر «امت و جامعه» ای است که اهل بیت علیهم السلام را به قتل رساندند و ستون‌ها و پایه‌های ظلم بر این بزرگواران را مهندسی کردند. جامعه‌ای که با تمکین و تبعیت در برابر ائمه نفاق، باعث شهادت سیدالشهدا علیه السلام شدند. بنابراین این لعن، منحصر به افرادی نمی‌شود که در عصر عاشورا در سرزمین کربلا حضور داشتند و در مقابل حضرت قرار گرفتند و ایشان را در گودال قتلگاه به شهادت رساندند بلکه این لعن و نفرین به «جامعه» ای متوجه شده که موجب قتل امام شدند. البته علاوه بر لعنت بر امت، ائمه نفاق به عنوان سرمداران این امت و جامعه نیز در این زیارت مورد لعن قرار

گرفته‌اند.

در زیارت مطلقه اباعبدالله علیه السلام (که از لحاظ سند، جزء معتبرترین زیارات می‌باشد) نیز لعن‌ها منحصر به افراد خاص نیست بلکه موضوع لعن، یک «جامعه و امت» است: «لُعِنْتُ أُمَّةً قَتَلَتْكُمْ وَأُمَّةً خَالَفَتْكُمْ وَأُمَّةً جَحَدَتْ وَلَايَتَكُمْ وَأُمَّةً ظَاهَرَتْ عَلَيْكُمْ وَأُمَّةً شَهِدَتْ وَ لَمْ تُسْتَشْهَدْ...» لعنت خداوند بر جامعه‌ای که شما را به قتل رساند، جامعه‌ای که با شما مخالفت کرد، جامعه‌ای که شما را انکار کرد، جامعه‌ای که پشت به پشت هم داد (و با همکاری و پشتیبانی هم) بر ضد شما عمل کرد، امتی که وضعیت و جایگاه شما را شاهد بود اما گواهی نداد یعنی در راه شما خطر نکرد و شهید نشد.

پس موضوع همه‌ی این لعن‌ها، یک امت و جامعه است. یعنی اباعبدالله الحسین علیه السلام فقط در مقابل یزید، شمر، ابن سعد، حرمله، خولی و بقیه ائمه نفاق و سپاهیان آنها نبود، بلکه در مقابل هویت و تمامیت یک جامعه در همه ابعاد قرار داشت. مقصر شهادت سیدالشهدا علیه السلام، یک جامعه است. این حقیقت در دعای شریف ندبه صریحاً بیان می‌شود: «وَالْأُمَّةُ مُصِرَّةٌ عَلَى مَقْتِهِ مُجْتَمِعَةٌ عَلَى فُطَيْعَةِ رَحْمِهِ وَإِقْصَاءِ وَلَدِهِ» یعنی جامعه‌ی مدعی مسلمانان و منتسب به نبی اکرم صلی الله علیه و آله، بر دشمنی و خشمگین کردن ایشان اصرار کرده و با همدیگر یک وحدت اجتماعی را تشکیل دادند تا با همدلی و همکاری و همراهی و همفکری یکدیگر، نسل و رحم رسول خدا صلی الله علیه و آله را از بین ببرند و فرزندان ایشان را تبعید کنند. در این دعای شریف نیز بعد از

ذکر عملکرد این جامعه، بلافاصله قتل و شهادت و آزار و اذیت خاندان نبوت به عنوان نتیجه رفتار همان جامعه معرفی می‌شود: «فَقُتِلَ مَنْ قُتِلَ وَ سُبِيَ مَنْ سُبِيَ وَ أُقْصِيَ مَنْ أُقْصِيَ»^۱. البته قبل از آن، یک جمعیت قلیلی از این جامعه استثناء می‌شود: «إِلَّا الْقَلِيلَ مِمَّنْ وَفَى لِرِعَايَةِ». پس جامعه و امت، یک مسأله بسیار اساسی در موضوع شهادت حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام است.

وقتی حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام خواست به سمت مکه حرکت کند برای برادرش محمد حنفیه وصیتی نوشت که در آن نیز به همین مطلب مهم اشاره می‌شود: «أَتَمَّا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي» برای اصلاح امت جدم، از این شهر خارج شدم. یعنی دوباره بحث از «امت» مطرح است. حتی منافقین و دشمنان اهل بیت نیز بر همین «امت و جامعه» و وحدت آن دست می‌گذاشتند. لذا وقتی حضرت مسلم را اسیر کردند، ابن زیاد به ایشان گفت: تو وحدت جامعه مسلمین را بهم زدی. ایشان در پاسخ به او فرمود: نه، تو و پدرت بودید که وحدت امت اسلامی را از بین بردید. ما شایسته‌تر به این امر بودیم و شما اتحادی را که باید بر محور اهل بیت ایجاد می‌شد، نابود کردید.^۲

پس اصلاح «جامعه» بود که حضرت سیدالشهدا علیه السلام به خاطر آن قیام کرد و در طرف مقابل، منافقین می‌خواستند همین جامعه را در

۱. «ستمکاران امت، گروهی (از اهل بیت) را کشتند و جمعی را اسیر و عده‌ای را تبعید کردند».

۲. تسلیه المجالس و زینه المجالس، ج ۲، ص ۲۰۰.

تصاحب خود داشته باشند. لذا اگر می‌خواهیم درباره عاشورا و پیام آن صحبت کنیم، نباید پیام این قیام بزرگ را به اجتناب از غیبت و تهمت و لقمه حرام یا رعایت حجاب و احترام والدین برای تک‌تک افراد منحصر کرد. اگرچه این احکام فردی، از احکام نورانی خدای متعال است، اما غیر از فرد، «جامعه» نیز دارای احکامی است و عدم رعایت آنها بود که باعث شد یک جامعه با حضرت اباعبدالله (علیه السلام) به مبارزه برخیزد و ایشان را به شهادت برساند. پس بحث یک «امت» در میان است و ما باید علاوه بر درس‌گرفتن وظایف فردی از واقعه عاشورا، نسبت به وظایف اجتماعی نیز توجه و مطالبه داشته باشیم. برای فهم و عمل در راستای قیام عاشورا این سوال باید مدنظر ما باشد که انحرافات امت و جامعه را چطور بفهمیم و در مقابل آن چگونه بایستیم؟ راز حیات یک جامعه و امت چیست؟

ممکن است گفته شود: «امت و جامعه فرق چندانی با افراد ندارد، زیرا جامعه چیزی نیست جز در کنار هم قرارگرفتن افراد. لذا اگر هر فردی وظایف خودش را به خوبی انجام دهد و خود را اصلاح کند، جامعه نیز قهراً اصلاح می‌شود.» این مطلب از آن گزاره‌های مشهوری است که بسیار ناقص، فاقد دقت و ساده‌انگارانه است و مشکلات زیادی را برای مؤمنین به وجود آورده و فهم ما را نسبت به قیام اباعبدالله (علیه السلام) و اهداف ایشان تنزل بخشیده و باعث وارد شدن ضربه‌های زیادی به جامعه متدینین شده است. بله! درست است که تک‌تک افراد، واحدهای تشکیل‌دهنده جامعه هستند اما

جامعه جدای از افراد، دارای یک هویت و واقعیت است. به عنوان مثال با فرارسیدن ماه محرم، ممکن است کسی در خانه خود روضه‌ای بخواند یا گوش دهد و به مصائب حضرت توجه پیدا کرده و عزاداری کند، اما وقتی برای عزاداری وارد مسجد و تکایای پرجمعیت می‌شود و عزاداری و سینه‌زنی و نوحه‌خوانی این جمعیت و فضای مراسم و مطالب سخنران و مداح را مشاهده می‌کند، حالت دیگری از عزاداری برای او ایجاد می‌شود که قطعاً با عزاداری او به صورت فردی و تنها خیلی متفاوت است. در این نوع عزاداری، حالت جمع و واقعیت جامعه بر او اثر می‌گذارد و شاید چندین برابر حالت عزاداری فردی، نسبت به حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) توجه و حزن پیدا می‌کند. لذا وقتی جمعی با یک هدف مشترک به دور هم جمع می‌شوند و یک سری افعال شبیه به هم و رویه‌های مشترک انجام می‌دهند، حقیقت دیگری غیر از حقیقت تک‌تک افراد شکل می‌گیرد. مثال دیگر این که وقتی قرآن کریم می‌فرماید: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» (انفال/ ۶۰) (هر چه توان دارید در مقابل کفار آماده کنید) اگر هر کسی بخواهد به صورت فردی وظیفه خود را انجام دهد، نهایت کار او تهیه اسلحه انفرادی و آموزش و تمرین فردی است. حال اگر تک‌تک افراد به این صورت خود را مسلح کنند و آماده نبرد شوند، آیا می‌توانند در مقابل حمله دشمن مقاومت کنند؟! دشمنی که با طراحی نقشه‌ی عملیاتی و هماهنگ کردن بخش‌های مختلف مانند توپخانه، هواپیما، موشک، تانک و... به جنگ آن‌ها آمده است، قطعاً

در مقابل افرادی این‌گونه پیروز خواهد شد. چرا که دشمن بوسیله‌ی به وحدت رساندن افراد خود و ایجاد ارتباط منسجم بین آنها، یک واقعیت مرگب پدید آورده و یک جامعه نظامی تشکیل داده است. اما در این طرف جبهه، همه به صورت فردی عمل می‌کنند؛ یکی به تنهایی به پیش می‌رود و یکی به راست و یکی به عقب بر می‌گردد و دیگری می‌ایستد. پس جامعه آثاری غیر از تک‌تک افراد دارد.

در همین راستا باید توجه داشت که «امت» (از ریشه ا، م، م به معنای قصد) در زبان عربی، به معنای قصد و هدف مشترکی است که یک جمع بر اساس آن، به دور هم جمع می‌شوند. بنابراین برای فهم قیام عاشورا و درک وظایف نسبت به آن باید به این مهم توجه کرد که «جامعه چه وظیفه‌ای دارد؟» زیرا یک جامعه با تمامی ابعاد و روابط و ساختارها و منزلت‌های خود در مقابل حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) قرار گرفت و حضرت نیز برای اصلاح همین جامعه قیام کرد و به شهادت رسید. پس وقتی درباره عاشورا صحبت می‌کنیم باید درباره «جامعه» صحبت کنیم و عمیقاً متوجه باشیم که جامعه نیز غیر از جمع تک‌تک افراد است. اگر کسی در وظیفه خود نسبت به عاشورا به اعمال فردی اکتفا کند، برخلاف روایاتی که ذکر شد عمل کرده است. زیرا باید روابط و ساختارهای اجتماعی که زمینه شهادت امام را ایجاد کردند شناخت تا بتوان گفت جامعه ما باید چه کند. در غیر این صورت، جامعه ما نیز به همان خطراتی مبتلا می‌شود که جامعه زمان امام حسین (علیه السلام) مبتلا شد و شهادت حضرت

را رقم زد. اگر هیئات و عزاداری‌ها بخواهند در راه اباعبدالله علیه السلام قرار بگیرند و به اصلاح امت بپردازند، باید در رابطه با مشکلات جامعه و روابط و ساختارهای اجتماعی صحبت کنند و مردم را به آن سمت توجه دهند.

امروزه این که جامعه و ساختارهای آن، واقعیتی مستقل از تک تک افراد دارد، یک امر بدیهی و روشن است بلکه واقعیتی بسیار فراتر از آن شکل گرفته؛ به نحوی که جوامع و ساختارهای آنها با تمامی پیچیدگی خود نیز همانند افرادی شده‌اند که عضوی از یک جامعه بزرگتر به نام «جامعه جهانی» هستند. یعنی جامعه جهانی نیز به واقعیتی تبدیل شده که ورای هر یک از جوامع، هویت مستقل دارد و لذا ساختارهای مخصوص به خود را ایجاد کرده که موضوع آنها دیگر «هماهنگی یک جامعه» نیست بلکه هماهنگی دویست کشور و جامعه را موضوع کار خود قرار داده است. این امر در «سازمان ملل» تجلی یافته که صرفاً یکی از بخش‌ها و ساختارهای آن، «شورای امنیت» نام دارد و به هماهنگی موضوع امنیت در جهان می‌پردازد. اما چرا تصمیم‌گیران اصلی این شورا و دارندگان حق وتو فقط پنج کشور هستند؟! یکی از عوامل اصلی این مسأله، این است که کشورهای فوق، بمب اتم تولید می‌کنند و بیشترین سلاح هسته‌ای را دارند. یعنی روابط و ساختارهای جامعه جهانی، امنیت را بر اساس بمب اتم تعریف می‌کند و هر کشوری که در دستیابی به تکنولوژی بمب اتم از دیگران سبقت گرفته باشد، می‌تواند در موضوع جنگ و صلح

و امنیت برای سایر کشورهای جهان نیز تصمیم‌گیری کند. به عبارت دیگر، رویه‌های مشترکی است که کشورها را به وحدت می‌رساند و این رویه در بخش نظامی، براساس بمب اتم شکل گرفته است.

البته باید به این حقیقت مهم نیز توجه داشت که امروزه مردم و جامعه انقلابی ایران، توانسته اثر و کارآمدی بمب اتم را خنثی کند و ساختار جهانی در عرصه نظامی و امنیتی را به چالش بکشد. یعنی نظام سلطه با بمب اتم، همه ملت‌ها و دولت‌های جهان را می‌ترساند و به تبعیت از خود مجبور می‌کند، اما چه اتفاقی برای مردم کشور ایران افتاده که از این سلاح نمی‌ترسند؟ ملت عاشوراوی ایران نشان داد که با اقتدا به اباعبدالله الحسین (علیه السلام) از مرگ نمی‌ترسد و همین امر باعث ناکارآمدی بمب اتم شد. آمریکا در جنگ جهانی دوم وقتی با استقامت مردم ژاپن مواجه شد، با استفاده از بمب اتم بیش از ۲۰۰ هزار نفر ژاپنی را نابود کرد تا پایان جنگ را بپذیرند. در این وضعیت بود که مردم ژاپن ناامید شده و تسلیم شدند. در دوران دفاع مقدس نیز آمریکا و ایادی آن تلاش بسیاری برای پایان دادن به جنگ کردند تا منافع‌شان بیش از این ضربه نخورد ولی ملت ایران استقامت کرد. حال چرا آمریکا در مقابل ایران از بمب اتم استفاده نکرد؟ آیا آن‌ها از جهت انسانی دلشان به رحم آمد که بمب اتم بر سر ملت ایران نریختند؟ آمریکایی که درنده‌ترین گرگ‌های عالم است و تنها چیزی که برایش اصلا ارزش ندارد جان انسان‌هاست، چرا از بمب اتم استفاده نکرد؟ آیا به این دلیل نبود که فهمید اگر

با بمباران اتمی ۲۰۰ هزار نفر یا ۴۰۰ هزار نفر یا ۸۰۰ هزار نفر یا حتی یک میلیون نفر از ایرانیان را نیز بکشد، مردم ایران تسلیم نمی‌شوند و با حضور و استقامت، دست از آرمانهای خود بر نخواهد داشت؟ زیرا الگوی مردم ایران، امام حسین علیه السلام است که تک و تنها در مقابل ۲۰ هزار نفر جنگید و تسلیم نشد. لذا اگر از جمعیت ۳۵ میلیونی ایران در دهه ۶۰، یک میلیون نفر را هم شهید می‌کردند، این احتمال قوی برای شان مطرح بود که باز مردم صحنه را خالی نکنند. در واقع اخلاق عاشورایی ملت ایران، ساختارهای جامعه جهانی را شکست و به احتمال قوی آمریکا به این نتیجه رسید که اگر از بمب اتم استفاده کند اما ملت ایران باز هم در صحنه بماند، آبرو و اُبَهِت پوشالی بمب اتم از بین خواهد رفت. یعنی آن ترس و خوف مادی که با بمب اتم در ملت‌های جهان ایجاد کرده‌اند از بین خواهد رفت. امروز نیز نه تنها ملت ایران، بلکه گروهی از ملت لبنان به نام حزب الله لبنان این درس عاشورایی را آموخته‌اند و لذا اسرائیل با وجود حداقل ۸۰ بمب اتم نمی‌تواند از آنها در مقابل حزب الله لبنان استفاده کند. یا مردم فلسطین با سلاح ساده‌ای به نام بادبادک آتش‌زا به سمت مرز اسرائیل می‌روند تا باعث آتش‌سوزی در مزارع و مراکز آنها شوند. همین بادبادک‌ها به نحوی به «اسرائیل اتمی» ضربه وارد کرد که مجبور شدند به وساطت مصر پناه ببرند و با فلسطینیان به صورت غیر مستقیم مذاکره کنند تا آن وضع آشفته کمی بهبود یابد. در واقع یکی از عوامل موثر در ساختارها و روابط نظامی جامعه جهانی،

قدرت اتمی و سلاح هسته‌ای است که با مبارزات مردم ایران، بی آبرو و ناکارآمد شد و اخلاق عاشورایی مردم ایران در عمل، ساختارهای امنیتی در جامعه جهانی را شکست داده است.

پس مسأله عاشورا ناظر به «جامعه» است و دشمنان اباعبدالله علیه السلام ناظر به این جامعه عمل کردند و حفظ فرهنگ عاشورا و وفای به عهد با امام حسین علیه السلام از وظایف «جامعه» شیعه است. ان شاء الله در مباحث آینده ابعاد این موضوع تشریح خواهد شد: جامعه‌ای که به اباعبدالله علیه السلام حمله ور شد، چه روابط و ساختارهایی داشت؟ چطور این ساختارها باعث شهادت اباعبدالله علیه السلام شد و امروز چه ساختارهای اجتماعی است که به ملت ایران و نظام اسلامی ضربه می‌زند و باعث فاصله گرفتن مردم از نظام می‌شود و با ایجاد نارضایتی و ناامیدی برای مردم، این پشتوانه اصلی نظام در مقابل کفر جهانی را در معرض خطر قرار می‌دهد؟

مبحث دوم:

فرهنگ آیات و روایات، مبین نقش اساسی «امت، جامعه و ساختارهای اجتماعی» در بعثت انبیاء و اوصیاء و تشریح جایگاه «ائمه کفرو نفاق» بر این اساس

در برخی آیات قرآن، خدای متعال قواعد بسیار مهم و عمومی و شامل بر همه دوران‌های تاریخی را بیان کرده که آیه ۳۶ سوره مبارکه نحل از همان دسته آیات است: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» خدای متعال می‌فرماید ما در همه جوامع و امت‌ها رسولی را مبعوث کردیم که جوامع را به توحید دعوت کند و به مردم این حقیقت را برساند که باید از طواغیت و رؤسای جوامعی که خدای متعال به آنها راضی نیست، دوری کنند. این سنت خدای متعال نسبت به همه جوامع و امت‌ها است. این مطلب مؤید نکته مهمی است که در مبحث گذشته بیان شد؛ یعنی در عظمت مصیبت و سوگ سنگین شهادت امام حسین (علیه السلام)، پای یک جامعه در میان است. همچنین با استناد به عباراتی از زیارات و روایات بیان شد که اباعبدالله الحسین (علیه السلام) در مقابل یک جامعه قرار گرفت و یک جامعه

و امت، مسئول کشته شدن و شهادت سلاله نبی اکرم ﷺ بود. بیان خدای متعال در این آیه شریفه نیز همین مطلب را می‌رساند که در همه جوامع و امت‌ها رسولی برانگیخته می‌شود، زیرا خدای متعال نیز با جوامع سرو کار دارد نه فقط تک‌تک افراد. در واقع اگر هدایت افراد هم مدنظر باشد، باید توجه داشت که افراد به صورت تنها و در خلأ زندگی نمی‌کنند، بلکه در یک جامعه و امت و تحت مدیریت رؤساء و ولّات و صاحبانی قرار گرفته‌اند و روابط و ساختارهای اجتماعی ویژه‌ای را پذیرفته‌اند. یعنی وقتی افراد برای هدف مشترکی به دور هم جمع می‌شد و جامعه تشکیل می‌دهند تا زندگی‌شان به جریان بیفتد، باید روابط و ساختارهایی به راه اندازند؛ به‌طور نمونه باید مشخص شود چگونه ثروت تولید کنند؟ چگونه آن را توزیع کنند؟ چگونه قدرت را ایجاد کنند و مناصب را به چه کسانی بدهند؟ چگونه علم و فرهنگ را تولید کنند؟ چگونه توزیع کنند و مردم چگونه آن را مصرف کنند. بنابراین ایجاد جامعه فقط به «دورهم جمع شدن» نیست، بلکه ایجاد امت و جامعه و جریان حیات آن از طریق این ساختارها محقق می‌شود. یعنی علاوه بر آن هدف مشترک، ایجاد رویه‌های مشترک و روابط مشترک نیز نیاز است. انبیاء نیز در مقابل همین امور قرار می‌گرفتند. انبیای الهی برای هدایت مردم به سوی جامعه‌ای فرستاده می‌شدند که در دست طواغیت و رؤسای مادی‌گرای دنیاپرست و شهوت‌پرست بود. کسانی که خداوند متعال در وصف آن‌ها می‌فرماید: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا

أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ»^۱ (بقره/ ۲۵۷). اساساً درگیری و چالش انبیاء و اولیای الهی این بود که در مقابل یک جامعه‌ای قرار گرفتند که با تمام اهداف و رویه‌ها و ساختارهای خود به سوی ظلمات در حرکت بوده است و ولی خدا برای هدایت مردم راهی نداشته جز این که این طواغیت و ساختارهای طاغوتی را بشکند تا مردم آزاد شوند و بتوانند به در خانه خدای متعال بروند: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الظَّالِمَاتِ».

اما امت‌ها و جوامع با این دعوت و بعثت چه برخوردی کردند؟ پاسخ به این سوال، در آیه پنجم سوره مبارکه غافر قابل پی‌گیری است: «وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَادُلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ»^۲ برخورد تمام امت‌ها با فرستادگان خداوند این بود که کمر همت بر مقابله با فرستاده خدا بستند تا او را بگیرند و بکشند و تبعید و شکنجه کنند یا در انزوا قرار داده و به او ضربه بزنند. پس موضوع بحث خدای متعال در این آیه شریفه، امت و جامعه است. تمامی ابعاد یک امت به صورت همه‌جانبه حمله‌ور شدند تا با باطل و ساختارهای آن، حق را زمین‌گیر کنند. در همین راستا بود که بیان شد جامعه صرفاً جمع شدن افراد نیست. به عنوان مثال، آیا می‌توان گفت «ارتش یا لشکر» یعنی جمع شدن عده‌ای سرباز به دور هم؟! اگر

۱. «کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوت‌ها هستند که آنها را از نور، به سوی ظلمت‌ها بیرون می‌برند».

۲. «هر امتی در پی آن بود که توطئه کند و پیامبرش را بگیرد (و آزار دهد)، و برای محو حق به مجادله باطل دست زدند».

اینطور باشد قطعاً شکست می‌خورند. بلکه ارتش و لشگر، دارای ستاد فرماندهی، قرارگاه، توپخانه، واحد اطلاعات، مخابرات، تدارکات، نیروی هوایی، زمینی و دریایی، مهندسی رزمی و غیره است. البته این امور که نام برده شد ضروریات در زمان جنگ است، غیر از اینها یک ارتش، پادگان‌ها و آمادگاه‌ها و زاغه‌های مهمات زیادی نیاز دارد و باید قبل از جنگ، تمرین‌ها و رزمایش‌ها و آموزش‌های مورد نیاز خود را اجرا کند. جامعه نیز در سطح گسترده‌تر به همین صورت است یعنی روابط و منزلت‌ها و رویه‌های مشترکی وجود دارد که در کنار انسان‌ها جامعه را محقق می‌کند. پس همان‌طور که افراد یک واقعیت انکارنشدنی در تشکیل یک جامعه هستند، این روابط و ساختارها هم واقعیت دارند و الا جامعه شکل نخواهد گرفت. به‌طور مثال، اگر (خدای ناکرده) تمامی مداحان شهر قم در یک حادثه تروریستی به شهادت برسند، «مداحی» تعطیل نمی‌شود، زیرا این یک منصب و رابطه اجتماعی است که فارغ از افراد، واقعیت دارد و فقط به انسان‌هایی که به آن مشغول هستند، وابسته نیست. لذا در صورت شهادت همه مداحان، افراد دیگری با فاصله‌ای کم جایگزین آنها می‌شوند چون فارغ از مداحان، منصب مداحی نیز یک واقعیت اجتماعی است که در جامعه مورد پذیرش قرار گرفته و به عنوان یک نیاز اجتماعی محسوب می‌شود که باید برطرف شود. پس ساختارها و روابط اجتماعی، واقعیتی مستقل از افراد دارند بلکه افراد را بکار می‌گیرند و به خدمت در می‌آورند.

حال وقتی یک جامعه با تمام هویت خود در مقابل امام حسین (علیه السلام)

می‌ایستند، یعنی ساختارهای اجتماعی، مردم را به این سمت برده و البته خود مردم نیز این ساختارها را می‌پذیرند: «لَعَنَ اللَّهُ الْمُمَهِّدِينَ لَهُمْ بِالتَّمَكِّينِ مِنْ قِتَالِكُمْ». اما چه کسانی مردم را به این سمت بردند؟ چگونه همه‌ی اُمّت‌ها به سوی رسولان الهی حمله‌ور شدند؟ کسانی که حاکم بر ساختارها و روابط اجتماعی بودند و نحوه ایجاد و بکارگیری آنها را می‌دانستند، مردم را به این سمت می‌بردند: «وَأَنْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُّ»^۱ در واقع آیه ششم سوره مبارکه «ص» این حقیقت را توضیح می‌دهد: «ملاً و بزرگان و اشراف و وجوه و چهره‌ها به راه افتادند و به مردم گفتند بر خدای چوبی و سنگی خودتان پافشاری و صبر و ایستادگی کنید این هدف ماست، ما این را از شما می‌خواهیم». باید توجه داشت که جامعه به خودی خود حرکت نمی‌کند. کسانی مسلط بر روابط و منزلت‌ها و ساختارهای جامعه هستند، مردم را به حرکت در می‌آورند. در روایات ذیل این آیه شریفه آمده است که این آیه زمانی نازل شد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قریش را به اسلام دعوت کرد و قریش به چالش کشیده شدند. یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به تنهایی، جامعه مادی و بت‌پرست و جهالت زده را به چالش کشید به گونه‌ای که آن‌ها به سراغ حضرت ابوطالب علیه السلام رفتند و شکایت کردند که پسرعمویت به خدایان ما تعرض می‌کند و جوانان ما را فاسد کرده و «فَرَّقَ جَمَاعَتَنَا»^۲ یعنی

۱. «سرکردگان آنها بیرون آمدند و گفتند: بروید و خدایانتان را محکم بجسبید، این چیزی است که خواسته‌اند (شما را گمراه کنند)».

۲. تفسیر البرهان، ج ۴، ص ۶۴۴.

جامعه و جمع ما را متفرق کرده و وحدت اجتماعی ما را بهم ریخته است. حقیقت کار انبیای الهی این است.

اساساً چرا خدای متعال باید رسول بفرستد؟ چون مردم دچار ضلالت شدند. آیا مردم تک تک گمراه می شوند؟ خیر! مردم در یک جامعه زندگی می کنند و آن جامعه ولّات و صاحبانی دارد که روابط و منزلت ها و ساختارهای جامعه را تنظیم می کنند و مردم در دام آن می افتند. برای تبیین معنای ساختار، می توان به این مثال اشاره کرد: جدول بندی های کنار خیابان باعث می شود که در هنگام باریدن باران، آب باران از طریق این جوی ها در مسیر مشخصی هدایت شوند. ساختارها نیز با مردم چنین کاری می کند. یعنی روستاء و ملأ با کانال کشی و جدول بندی، مردم را به زندگی مطلوب شان هدایت می کنند. وقتی این کانال کشی ها انجام شد و ساختارها شکل گرفت و روابط و منزلت هایی بر این اساس ایجاد شد، مردم نیز قهراً در آن فضا قرار گرفته و تبعیت می کنند. در نتیجه همه با هم در مقابل اباعبدالله الحسین (علیه السلام) صف آرایی کرده و ایشان را به شهادت می رسانند و هیچ صدایی از هیچ کجای سرزمین های اسلامی نیز بلند نمی شود. زیرا همه مردم در کانال کشی هایی افتاده بودند که ملأ و سرشناسان آن جامعه ایجاد کرده بودند: «وَأَنْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُّ» این سران کفر به مردم می گفتند: در این مسیر حرکت کنید و صبر و مقاومت نمایید. انبیا و اوصیای الهی نیز دقیقاً همین ساختارها و روابط اجتماعی جوامع مادی و دنیا زده را به هم می ریزند. کار امام حسین (علیه السلام)

و حقیقت و پیام عاشورا نیز همین مطلب است.

لذا اگر امروز کسی بخواهد عاشورایی باشد باید بداند چه ساختارها و روابطی به نظام اسلامی ضربه می‌زند. اگر نسبت به این مهم، کوتاهی صورت بگیرد همان ساختارهای جوامع مادی، بر جامعه ما حاکم شده و ضربه زده و براندازی می‌کند. بنابراین نباید در تحلیل چالش‌ها و آسیب‌ها فقط به بررسی افراد بپردازیم و نقش اساسی ساختارها را از یاد ببریم. حتی روستا و ملاء و بزرگان نیز صرفاً یک سری افراد نیستند بلکه عناصری هستند که بر اساس تسلط‌شان به روابط و ساختارهای اجتماعی، به منزلت فرمان‌دهی و مدیریت مردم دست پیدا کرده‌اند و جامعه‌شناسان بسیار ماهر هستند که واقعیت ساختارها را به خوبی درک کرده و بکار می‌گیرند.

به‌طور مثال، شعر در جامعه عرب (هم در زمان جاهلیت و هم بعد از اسلام) نقش مهمی داشت و جامعه عرب، منصب شاعری را به رسمیت شناخته و برای این منصب، روابط و دستگاه‌های فرهنگی ایجاد کرده بود و به همین دلیل بسیاری از وقایع تاریخ اسلام را می‌توان در بین شعرها پیدا کرد. به‌طور نمونه، وقتی کتاب وقعه صفین^۱ می‌خواهد قضایای جنگ صفین را توضیح دهد، اشعار را نقل می‌کند. پس شعر و شاعری، یک منصب فرهنگی در جامعه عرب بود و عده‌ای با شناخت روابط آن می‌توانستند بر فرهنگ جامعه حاکم بشوند و جامعه را به سمت اهداف

۱. کتاب «وَقْعَةُ صِفِّينَ» کتابی به زبان عربی و از کهن‌ترین منابع تاریخ اسلام در موضوع زندگی امیرمؤمنان علی (ع) اثر مورخ شیعه نصر بن مزاحم (متوفای ۲۱۲ ق) است.

شرک آلود یا ایمانی سوق دهند. البته این طور نیست که همه افراد چنین قدرتی داشته باشند بلکه عده‌ای که قدرت استفاده از شعر و روابط آن را دارند، حاکم بر ساختارهای جامعه می‌شوند. اینان شخصیت‌هایی خاصی هستند که در قرآن کریم از آنها به «ملاً» تعبیر می‌شود.

امام حسین علیه السلام نیز با همین مسأله درگیر بود. وقتی نامه‌های متوالی و متعدد کوفیان به ایشان رسید، حضرت در پاسخ به این دعوت‌ها، اولین نامه را این طور نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم. من الحسين ابن علي ابن ابيطالب الى الملاً من المؤمنين والمسلمين»^۱. نامه را برای «ملاً» می‌نویسد. یعنی بزرگان و کسانی که قدرت‌شان چشم‌ها را پر می‌کند. حضرت می‌داند این افراد هستند که بر ساختارها و روابط اجتماعی کوفه حاکم می‌باشند و مردم نیز به تبعیت از آن‌ها حرکت می‌کنند. اگر این افراد به عنوان صاحبان و به‌کارگیرنده‌گان و مهندسان روابط و ساختارهای اجتماعی با امام هماهنگ شوند و به صحنه بیایند، مردم نیز می‌آیند. لذا حضرت در متن نامه تصریح می‌کند: «قَدْ اجْتَمَعَ رَأْيُ مَلَأِكُمْ وَ ذَوِي الْحِجَى وَ الْفُضْلُ مِنْكُمْ...» نامه‌هایتان نشان می‌دهد که ملاً و صاحبان عقلانیت در جامعه کوفه می‌خواهند که من به کوفه بیایم و امامت و ولایت‌تان را به عهده بگیرم، لذا مسلم ابن عقیل را می‌فرستم تا اگر رفتار ملأتان مثل همین

۱. البته نه فقط اباعبدالله الحسین (ع) بلکه هر جامعه‌شناسی این مطلب را می‌داند، اما حضرت بالاتر از همه ادراکات انسانی قرار داشت و از علم الهی و اشراف و حیانی نسبت به جامعه بهره‌من بود و براساس آن تصمیم‌گیری می‌کرد.

۲. ارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۸. وقعة الطف، ج ۱، ص ۹۶.

نامه‌هایی که ارسال کردید باشد فَإِنِّي أَقْدَمُ إِلَيْكُمْ. پس موضوع کار امام حسین (علیه السلام)، ملأ و کسانی بوده که مهندسان و به کارگیرندگان روابط و ساختارهای اجتماعی هستند و همین افراد بودند که با ایجاد یا بکارگیری ساختارهای اجتماعی باطل، باعث شهادت حضرت شدند؛ نه صرفاً چند نفر ظالم. علت شهادت حضرت، حتی آن ۲۰ یا ۳۰ هزار نفری که در کربلا جمع شدند، نبود بلکه یک جامعه و امت با همه ساختارهای خود به امام حسین (علیه السلام) هجمه ورشد و حضرت تنها ماند. طوری تنها ماند که امام حسن مجتبی (علیه السلام) فرمود: «لا یوم کیومک یا ابا عبد الله»^۱.

بر اساس همین مطلب، امام حسین (علیه السلام) در مسیر حرکت قیام خود اکثراً همین صاحبان روابط اجتماعی را مخاطب قرار می‌دهد و با آن‌ها صحبت و گفتگو می‌کند. نه اینکه ایشان با افراد عادی صحبت نکردند اما معمولاً در منابر و مجالس فقط به بیان وضعیت افراد عادی و تک‌تک اشخاص می‌پردازیم و اصل مطلب یعنی روابط و ساختارهای اجتماعی و نقش ملأ و بزرگان در ایجاد و بکارگیری ساختارها فراموش شده است و بر اساس همین رویکرد، درس و عبرت‌گیری از قیام عاشورا منحصر به انجام عبادات فردی و ترک محرمات فردی می‌شود. در این وضع است که ساختارهای مادی حتی بر افراد متدین حاکم می‌شود و جامعه را به سمت دیگری می‌برند. بی‌توجهی به این واقعیت اجتماعی، تناسبی با پیام عاشورا و وفای عهد به امام حسین (علیه السلام) ندارد زیرا امام حسین (علیه السلام)

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۶. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۷۴.

با جامعه و دستگاه‌هایی که جامعه را می‌سازد درگیر شد. اگر بخواهیم فهرستی از این ملأ و چهره‌ها و اهالی باشگاه قدرت و ثروت و علم که همان صاحبان ساختارهای اجتماعی در آن زمان هستند، نام ببریم باید به کسانی اشاره کنیم که حضرت در راه مدینه تا مکه و مکه تا کوفه با آن‌ها گفتگو کردند:

«ابوبکر این عبدالرحمان» از فقهای هفت‌گانه اهل مدینه که از شدت عبادت به «راهب قریش» معروف شده بود. او، صاحب روابط اجتماعی در عرصه عقلانیت و علم و فرهنگ بود. فقیه همان جامعه نفاق‌آلود که عقلانیت و نیازهای علمی آن زمان در دست چنین افرادی بوده است. البته نباید تصور کرد که فقط یک شخصیت علمی بوده بلکه دستگاه شاگردپروری داشته و بین مردم دارای مقبولیت بوده است. تسلط او بر ساختارهای فرهنگی و علمی نشان می‌دهد که او با دربار نیز رابطه خوبی داشته است.

«ابو سعید خدری» از صحابی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود. او در جنگ‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام شرکت داشته است. جزء ملأ است که بر روابط اجتماعی در عرصه قدرت و سیاست مسلط بود.

«ابو واقد لثی» از صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله که در جنگ صفین نیز در سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام شرکت کرده است. او کسی بود که آنقدر به معاویه ضربه زد که معاویه گفت: اگر پیدایش کنم در گوشه‌هایش سرب داغ می‌ریزم. او هم از صاحبان قدرت و مسلط بر ساختارهای سیاسی بوده است.

«احنف بن قیس» یکی از بزرگان قبائل بصره است که در جنگ صفین

در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است. او نیز از صاحبان روابط اجتماعی و ساختارهای امر قدرت و سیاست و رئیس قبیله بنی تمیم بود.

«طرماح» از شعرای معروف بود. روابط اجتماعی و ساختارهای فرهنگی آن زمان در دست امثال او بوده است.

«عبدالله بن جعدت بن هبیره» از جمله کسانی است که به حضرت نامه نوشت و توصیه کرد که به طرف کوفه نرود. او از یاران مختار بود و توانست بخشی بزرگی از خراسان و قندهار را فتح کند؛ یعنی بر ساختارهای نظامی آن زمان مسلط بود.

«عبدالله بن جعفر» نیز فرزند حضرت جعفر طیار و همسر حضرت زینب کبری علیها السلام است که ایشان در جامعه دارای جایگاه سیاسی بود. «عبدالله بن عباس» فرزند عموی پیامبر صلی الله علیه و آله که دارای جایگاه سیاسی بوده و در زمان عثمان نیز امیرالحاج بوده و در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن مجتبی علیه السلام فرماندار بصره بود؛ یعنی بر ساختارهای قدرت مسلط بوده و مردم را در این عرصه جهت می داده است. «عبدالله بن عمر» فرزند خلیفه دوم بوده و همچنین «عبدالله بن مطیع» فرماندار کوفه در زمان زبیریان که از اصحاب قدرت بودند.

«فرزدق» شاعر و اهل امور فرهنگی در جامعه بوده است. «عمره بنت عبدالرحمن انصاری» دختر یکی از انصار و بزرگان مدینه که نبی اکرم صلی الله علیه و آله را یاری کرد. البته خودش نیز دانشمند و کثیرالحدیث بوده و یکی از خلفای اموی دستور داد روایات او را حفظ کنید و بنویسید. این خانم هم به حضرت نامه نوشت و گفت نرو. «محمد بن حنفیه» که برادر

ناتنی حضرت اباعبدالله علیه السلام بود و جایگاه سیاسی داشت. «مسور بن مخزومه» برادرزاده عبدالرحمن بن عوف است که هم فقیه بوده و در عرصه ساختارهای فرهنگی و عقلانی آن زمان مشارکت داشته است و هم با اصحاب ثروت و ساختارهای اقتصادی و ثروتمندان همراه بوده است. «یزید ابن اصم» از بزرگان تابعین بوده که ساختارهای فرهنگی را در دست داشته است.

همه این شخصیت‌ها تک‌تک با سیدالشهدا علیه السلام صحبت کردند و توصیه همگی به حضرت تقریباً یک کلام بود: «این راه را نرو و این مسیر و هدف را پی نگیر». اساساً حضرت سیدالشهدا علیه السلام با این شخصیت‌ها درگیر بود و بخش بزرگی از خطابات و موضع‌گیری‌های ایشان در قیام خود، متوجه به آنها بود. در واقع امام می‌دانست با آغاز حرکت برای اصلاح جامعه، در حقیقت در مقابل رؤسا و صاحبان ساختارها و روابط و منزلت‌های سیاسی و فرهنگی و اقتصادی آن جامعه قرار می‌گیرد. یعنی با روابط ثروت و قدرت و علم و ساختارهای آن مواجه می‌شود. حقیقت قیام بزرگ اباعبدالله علیه السلام این مطلب است. بنابراین اگر در ایام محرم بر منبر حسینی، بحث ساختارهای اقتصادی جامعه مطرح می‌شود، بحث از حقیقت عاشورا است. اباعبدالله الحسین علیه السلام با کردار و گفتار خود در برابر ملاً و صاحبان ساختارها و در نهایت با شهادت خود، جامعه نفاق‌زده آن موقع را بیدار کرد.

حال جامعه امروز شیعه گرفتار چه چالش‌ها و آسیب‌هایی هست؟
جامعه اسلامی ما با چه خطراتی مواجه است و چه اموری باعث

براندازی نظام اسلامی و نارضایتی و عصبانیت مردم می‌شود؟ یکی از آن چالش‌های اساسی، مسأله کاهش شدید ارزش پول ملی در برابر ارزهای خارجی است که علت اصلی این افزایش، «نقدینگی» عنوان می‌شود. این نقدینگی، از جمله روابط و ساختارهای اقتصادی است. امروز سرنوشت جامعه شیعه‌ی دوست‌دار و عزادار امام حسین علیه السلام به نقدینگی و ساختارهای اقتصادی وابسته است. یعنی این مسأله صرفاً یک بحث اقتصادی نیست بلکه بحث عاشورایی است. اگر جامعه‌ای جلوی امام حسین علیه السلام ایستاد و امام به نحوی تنها شد که جز تعداد اندک، کسی حاضر به یاری حضرت نشد، به این علت بود که مردم را با ساختارهای اجتماعیِ باطل به عمق ظلمات بردند. البته ساختارهای اجتماعی قاتلِ امام نیز قطعاً به وسیله افراد خاص (ملاً) بکارگرفته می‌شد و این ساختارها مجرّد از افراد عمل نمی‌کردند؛ یعنی یزید و عبیدالله بن زیاد کسانی بودند که امور فرهنگی و اقتصادی و سیاسی و نظامی جامعه در دست آن‌ها بود و براساس همین ساختارها می‌توانستند جامعه را به سمت اهداف خود هدایت و کنترل کنند. در واقع این افراد جامعه‌شناس‌هایی بسیار زیرک و ماهر بودند. البته اباعبدالله علیه السلام نیز با علم الهی به عمق ظرفیت جامعه خود و جامعه‌های قبلی و بعدی در طول تاریخ مسلط بود و می‌دانست به کجا هجمه‌ور شود تا حتی اگر مردم نیز همراهی نکردند اتمام حجت صورت بگیرد.

امروز نیز امتِ دوستدار امام حسین علیه السلام از ساختارهای اقتصادی و فرهنگی ضربه خورده است. نمونه عینی آن همین مسأله «افت

ارزش پول ملی» و ارتباط آن با افزایش نقدینگی است. حال اگر مردم به همه‌ی احکام نورانی فردی که روی منبرها به آن توصیه می‌شود عمل کنند، آیا روابط اقتصادی مانند نقدینگی اصلاح می‌شود؟! قطعاً خیر! زیرا در یک جامعه غیر از تک‌تک افراد، ساختارها نیز موضوعیت و هویت دارند و تا محبین اهل بیت بر دگرگونی ساختارهای اقتصادی متمرکز نشوند، این مشکل نه تنها حل نمی‌شود بلکه تکرار خواهد شد. یکی از دوستان، روز عرفه‌ی سال ۱۳۹۷ به کربلا مشرف شده بود، می‌گفت هر سال روز عرفه ازدحام زوار به حدی بود که طی مسافت حرم اباعبدالله (علیه السلام) تا حرم حضرت ابوالفضل (علیه السلام) حدود ۴۰ دقیقه طول می‌کشید ولی امسال ما در فاصله بین این دو حرم، به راحتی قدم می‌زدیم. چون این نقدینگی، قیمت ارز را بالا برده و سفرهای زیارتی کاهش پیدا کرده است. اگر در سال‌های قبل، با طرح مباحث و مشکلات اقتصادی بر منابر در ایام محرم و فاطمیه، اعتراض می‌شد که جای این مباحث در منبر محرم نیست؛ امروز معلوم شده که حتی زیارت امام حسین (علیه السلام) - که عشق و هویت همه شیعیان است - به دلار و نقدینگی و ساختارهای اقتصادی وابسته است. پس جامعه شیعه و عزادار باید بدانند ساختارهای اقتصادی امروز چه مشکلی دارد که هر چند سال یکبار جامعه را با افزایش شدید نرخ ارز مواجه می‌کند و ممکن است نظام شیعیان دوستدار اباعبدالله (علیه السلام) را براندازی کند، نظامی که پرچم امام حسین (علیه السلام) را در جهان به اهتزاز درآورده است. باید محبین امام حسین (علیه السلام) آگاه شوند که کجای این ساختارها کفرآمیز و نفاق‌آلود

است. اکثر مدیران و مسؤولین، متعهد و از همین جامعه شیعه هستند ولی ساختارهای اجتماعی آنها را به جای دیگر می‌برد و این افراد نیز در چارچوب این روابط و ساختارها عمل می‌کنند.

اگر خدای متعال فرمود: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا» یا «وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ» و اگر کفار گفتند: «فرق جماعتنا» یا اگر حضرت فرمود: «مِنَ الْحُسَيْنِ ابْنِ عَلِيٍّ الْمَلَأَ...» این‌ها همه نشانگر اهمیت و خطیر بودن موضوع جامعه و امت است که الزامات مهمی از جمله ساختارهای اجتماعی را به دنبال خود می‌آورد و باید موضوع بحث همه منابر و همه متدینین و محبین قرار گیرد و تکالیف آنها در این عرصه پیچیده معین شود.

در مباحث آینده این موضوعات مورد تبیین قرار خواهد گرفت که چه ساختارهای فرهنگی و اقتصادی و سیاسی امام حسین علیه السلام را به شهادت رساند و ساختارهای فرهنگی و اقتصادی و سیاسی که امروز به جامعه شیعه و نظام اسلامی ضربه وارد کرده و ممکن است خطر براندازی را تشدید کند و پرچم حماسی عاشورا را - که توسط این نظام الهی برافراشته شده - پایین بکشد چیست؟ اگر این چالش‌های ساختاری ادامه پیدا کند و مؤمنین برای حل این چالش‌ها، با تکیه بر ایمان خود ساختارهای الهی را ایجاد نکنند و بر اثر این غفلت‌ها به نظام اسلامی ضربه‌ای اساسی وارد شود، امر ظهور حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشريف به تأخیر خواهد افتاد.

مبحث سوم:

تقسیم‌بندی امت‌ها و ساختارهای اجتماعی به «کافر، منافق، مؤمن» و نقش اساسی آن در هدایت و ضلالت؛ تبیین‌کننده‌ی جایگاه جمهوری اسلامی و ولایت مطلقه فقیه

قاعده عمومی دیگری که خدای متعال در قرآن مجید نسبت به مأموریت انبیاء و پرچمداران توحید ذکر می‌فرماید، در آیه ۳۴ سوره مبارکه سبأ قابل مشاهده است: «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ» در هیچ شهری فرستاده و اندازنده‌ای نفرستادیم مگر اینکه مترفین در مقابل او موضع شدید گرفتند. «مترفین» از ماده «اتراف» است که کلمات هم‌خانواده آن هشت بار در قرآن کریم ذکر شده و مصداق آن، مسؤولین جوامع و بزرگان امت‌ها است؛ یعنی همان کسانی که بر روابط و ساختارهای اجتماعی مسلط می‌شوند و جامعه را به سمت ظلمات می‌برند. همان قدرتمندان و ثروتمندانی که به خاطر کثرت امکانات و مقدرات سرب‌به‌طغیان و سرکشی گذاشته‌اند. بیان شد که خدای متعال انبیای خود را به سوی «امت‌ها» می‌فرستد و امت‌ها و جوامع نیز در

شهرها زندگی می‌کنند. لذا موضوع خطاب خدای متعال در این آیه و آیات متعددی از قرآن کریم، «شهر» است: «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ» و خوش‌گذرانان و کامروایان و کام‌جویان در هر شهر که از شدت امکانات و مقدرات سربه طغیان و سرکشی گذاشتند، در مقابل انبیا موضع‌گیری شدید کرده و می‌گفتند: «إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ» ما در مقابل آنچه که شما پیام آوردید کافرو منکر هستیم. همچنین خدای متعال در سوره مبارکه انعام در آیه ۱۲۳ وجه دیگری از قواعد عمومی این افراد را معرفی می‌نماید: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيُمْكِرُوا فِيهَا»^۱ ما در هر شهری اجازه دادیم مجرم‌ها و جانی‌های بزرگ فعالیت کنند. این افراد در شهرها و جوامع و امت‌ها به مکر و حيله و شیطننت می‌پرداختند.

بیان شد که قیام حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) نیز در مقابل یک جامعه بود و نه فقط افرادی که در روز عاشورا و در سرزمین کربلا برای شهادت حضرت جمع شده بودند. اگر مخالفین و معاندین حضرت به گستردگی کل جامعه آن روز مسلمین نبود و فقط به سپاهیان یزید و حاضرین در سرزمین کربلا منحصر می‌شد، باید یک قوم و قبیله یا شهر و قریه‌ای نیز به یاری اباعبدالله (علیه السلام) بر می‌خاست؛ ولی چنین اتفاقی صورت نگرفت. پس یک جامعه به تمام وجوه در مقابل اباعبدالله (علیه السلام) قرار گرفته بود. البته این مطلب فقط مخصوص ایشان

۱. «و این گونه در هر شهر و آبادی، بزرگان گنه‌کاری قرار دادیم و سرانجام کارشان این شد که به مکر (و فریب مردم) پرداختند».

نیست، بلکه همان‌طور که در مباحث پیشین توضیح داده شد، همه رسل و انبیای الهی در مقابل یک جامعه و امت قرار می‌گرفتند و صاحبان و رؤسا و اکابر مجرمین و مترفین (اهالی باشگاه قدرت و ثروت) در آن امت‌ها و جوامع، با بسیج کردن مردم به انبیای الهی هجوم ور می‌شدند. این حقیقت، تا امروز یک قاعده‌ی جاری در طول تمام تاریخ انبیا و اولیای الهی بوده و هست و خواهد بود.

گویا خدای متعال در یک جمع‌بندی کلی نسبت به این حقیقت می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ» (انعام/ ۱۱۲) ما اجازه دادیم در مقابل همه‌ی انبیا، دشمنی از شیطان‌های جنی و انسانی قرار بگیرد. باید توجه داشت که شیطان انسانی نیز همچون شیطان جنی، به همان غلظت در انکار و ضدیت وجود دارد. این دنیا، دار امتحان است و لذا خدای متعال به بشر اختیار داده و در این بستر، بعضی افراد از نعمت اختیار، سوء استفاده می‌کنند و در عمق ظلمات قرار می‌گیرند و به شیطان انسی تبدیل می‌شوند و «مترف و اکابر مجرمین و ملأ و طاغوت و امام کفر» شده و در مقابل انبیای الهی می‌ایستند. روایتی در ذیل این آیه، از حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده^۱ که دشمنان اصلی همه انبیاء اولوالعزم را به اسم، ذکر کرده است. حضرت نوح علیه السلام دو دشمن اصلی به نام «قیطفوص» و «خرام»، حضرت ابراهیم علیه السلام دو دشمن اصلی به نام «مکثل» و «رزام»، حضرت موسی علیه السلام دو دشمن اصلی به نام

۱. تفسیر القمی؛ ج ۱، ص ۲۱۴.

«سامری» و «مرعتیبا» و حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام دو دشمن اصلی به نام «بولس» و «مریتون» داشتند و دو دشمن اصلی پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نیز به کنایه با اسامی «زریق» و «حبتَر» معرفی شده‌اند.

در بخشی از ادامه روایت ذکر شده که هر کدام از این شیاطین انسی، مردم را گمراه می‌کردند: «یضلان الناس». حال این سوال مطرح می‌شود که این افراد چگونه یک جامعه را در مقابل نبی و ولی خداوند بسیج می‌کردند؟ آیا برای تحقق اهداف خود، نزد تک‌تک افراد می‌رفتند و می‌گفتند در مقابل نبی خدا بایستید؟! آیا این‌گونه مردم را گمراه می‌کردند؟ در پاسخ باید گفت اگرچه جوامع در آن دوران، ساده بوده و پیچیدگی‌های جوامع امروزی را نداشته اما از جمعیت‌های عظیمی تشکیل شده بود که امکان صحبت با فرد فرد آن‌ها نبوده است، به‌طور نمونه و به تصریح قرآن کریم، قوم حضرت یونس ۱۰۰ هزار نفر جمعیت داشته و طبق برخی روایات بنی اسرائیل در زمان حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام هفتصد هزار نفر جمعیت داشته‌اند. یا در زمان یزید که حکومتش از افغانستان تا اروپای شرقی گسترده بوده، میلیون‌ها نفر در امپراطوری او زندگی می‌کرده‌اند. حال آیا امکان صحبت با یک‌یک این تعداد انسان و گمراه کردن آن‌ها از طریق مخاطب مستقیم وجود داشته است؟! قطعاً این‌طور نبوده است. حتی اگر چنین امکانی وجود داشته باشد اصلاً این نوع ارتباط با تک‌تک افراد معقول و به‌صرفه نیست خصوصاً برای شیاطین انسی که به دنبال بیشترین لذت و راحتی هستند. بلکه سران و ائمه کفر با ایجاد

ساختارها و روابطی، ارزشها و مطلوبیتها و تحقیر و تجلیلها و توبیخ و تشویقهایی را در جامعه به پذیرش می‌رساندند تا مردم به سبب این جدول بندی و کانال‌کشی، به سمت مقاصد ظلمانی آنها حرکت نمایند. به عبارت دیگر، ملأ و مترفین و اکابر مجرمین و طواغیت و ائمه کفر، مهندسین ساختارها و روابط اجتماعی و بناکنندگان ساختمان‌های کفر و نفاق جهت گمراه کردن مردم بودند. البته ارتباط با عناصر مهم جامعه برای گمراه کردن آنها را نیز در نظر داشتند ولی عموم مردم را با طراحی و مهندسی ساختارها و روابط اجتماعی به ظلمات می‌بردند.

به همین دلیل برای این ائمه کفر و نفاق، عذاب‌های تکان دهنده‌ای ذکر شده است. چرا که این‌ها به عنوان بنیان‌گذاران طغیان در برابر خدای متعال، استوانه‌های جهنم هستند. این عناصر انسان‌های بسیار حيله‌گرو پیچیده‌ای بوده‌اند که به عنوان رؤسای جوامع، با تسلط بر ساختارها و روابط اجتماعی امت خود، مردم را جهت‌دهی می‌کردند. در واقع این مترفین و اکابر مجرمین بوده‌اند که جوامع را در مقابل انبیاء بسیج می‌کردند تا «هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ»^۱ (غافر/۵) محقق شود و همه امت‌ها در مقابل انبیاء قرار گرفته و ایشان را بگیرند و بکشند. لذا حرارت و اشتعال و التهاب کل جهنم به اعمال آنها باز می‌گردد و این عذاب‌ها انعکاس اعمال پیچیده و عمق رفتار خطرناک آنها در دنیاست. متناسب با همین

۱. «هر امتی در پی آن بود که توطئه کند و پیامبرش را بگیرد (و آزار دهد)».

حقیقت است که در برخی تفاسیر روایی در ذیل سوره فلق آمده است: «الفلق جُبَّ فی جهنم یتعوذ اهل النار من شده حره فتنفس و احرق جهنم»^۱ فلق نام چاهی در جهنم هست که از شدت حرارت این چاه، اهل جهنم فرار می‌کنند و وقتی این چاه نفس می‌کشد، جهنم آتش می‌گیرد. یعنی علت اشتعال و التهاب جهنم، همین چاه است. در ادامه روایت می‌فرماید: «فیها صندوق من نار یتعوذ اهل تلک الجب من حرّ ذلک الصندوق و هو التابوت» خود کسانی که در این چاه زندگی می‌کنند از شدت حرارت صندوقی که در این چاه قرار دارد، فراری هستند که به آن صندوق «تابوت» گفته می‌شود. یعنی این تابوت آن قدر حرارت دارد که اهل چاه فلق نیز - که تمام جهنمیان از حرارت آن فراری بودند - از این تابوت فراری هستند زیرا «و فی ذلک التابوت سته من الأولین و سته من آخرین» درون این تابوت، شش نفر از اولین (ائمه طاغوت) و شش نفر از آخرین آن‌ها است. عمق کفر و عناد و جنایت و ضلالت این صاحبان تابوت، کل جهنم را به آتش می‌کشد. یعنی تمام جهنم، انعکاس رفتار اینها در دنیا است. در ادامه روایت حضرت فرمودند: اولین اهل تابوت، قابیل است که برادرش را کشت. دومی نمرود است که در مقابل حضرت ابراهیم علیه السلام ایستاد. سومی فرعون هست که در مقابل حضرت موسی علیه السلام بود. چهارمی سامری است که قوم حضرت موسی را گوساله پرست کرد، پنجمی کسی بود که دین یهود را منحرف کرد و ششمی کسی بود که در دین

مسیح انحراف ایجاد کرد. در بیان شش نفر «آخرین» نیز نام قاتلین و غاصبین اصلی حقوق رسول اکرم ﷺ و اهل بیت علیهم السلام در روایت آمده است. در این صورت روشن می شود که چرا خدای متعال خطاب به نبی اکرم ﷺ از ایشان می خواهد تا از شر چنین مخلوقاتی به خدای فلق پناه ببرد: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ». این چاه، بروز و ظهور رفتار کسانی است که مهندسین ساختارهای اجتماعی کفر و بناکنندگان ساختمان های طغیان هستند. آیا این عذاب های وحشتناک صرفاً به این دلیل است که این افرادی به سادگی به مردم می گفتند: به شما دستور می دهیم با نبی و ولی خدا مخالفت کنید و مردم نیز به راحتی قبول می کردند؟! یا رفتار بسیار پیچیده این عناصر در ساختار سازی و نقشه کشی و تدبیر و طراحی و جامعه پردازی بوده که توانسته یک جامعه و امت را با خود همراه کند و در مقابل انبیا و اوصیا و امام حسین علیه السلام قرار دهد و تمام مردم را بوسیله ساختارها و روابط و منزلت های اجتماعی به سمت کفر سوق داده و باعث غربت و تنهایی و شهادت انبیا و اولیای الهی شود.

پس همیشه بحث یک امت و جامعه مطرح است و تمام انبیا و اولیا در مقابل یک جامعه مادی کفرآمیز یا نفاق آلود قرار گرفتند. تمام سرنوشت بشریت نیز در جامعه رقم می خورد. حتی در قیامت نیز جامعه و امت ها مورد حساب قرار می گیرند. درست است که به هر فردی نامه عمل اش را می دهند: «وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ

فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا^۱ (اسراء/ ۱۳) ولی از آن بالاتر خداوند می فرماید: «وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا» (جاثیه/ ۲۸) روز قیامت تمام امت ها به زانو می افتند و هرامتی به سوی کارنامه عمل خود دعوت می شود. لذا در روز قیامت نیز این طور نیست که افراد به صورت جداگانه در محضر الهی حاضر شوند، بلکه هرکس در جمع امت خود قرار گرفته و به صورت امت امت در برابر حساب الهی قرار می گیرند. در سوره اعراف آیه ۳۸ می فرماید: «قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ»^۲ در روز قیامت به گنه کاران گفته می شود بروید در کنار بقیه امت های مشابه خود قرار بگیرید و با هم وارد جهنم شوید. بنابراین عقاب و ثوابی و حساب و کتابی که در همه معارف دینی نسبت به آن هشدار داده می شود، فقط مربوط به افراد نیست بلکه حساب و کتاب امت هاست. چون این جوامع بودند که در مقابل انبیا مقابله کردند یا تسلیم شدند. به طور نمونه، شیعیان امروز به غیر از نامه عمل فردی خود، باید نسبت به نامه عمل جامعه شیعه در عصر حاضر نیز پاسخگو باشند. همین طور نامه اعمال جامعه ی زمان امام حسین (علیه السلام) یا نامه اعمال جامعه زمان حضرت نوح (علیه السلام) که اعضای آن باید در برابر آن پاسخگو باشند. بنابراین در ادامه آیه شریفه

۱. «و هرانسانی، اعمالش را بر گردنش آویخته ایم و روز قیامت، کتابی برای او بیرون می آوریم که آن را در برابر خود، گشوده می بیند».

۲. «(خداوند به آنها) می گوید: در صف امت های مشابه خود از جن و انس در آتش وارد شوید».

قبلی می‌فرماید: «كَلَّمَا دَخَلْتُ أُمَّةً لَعَنْتُ أُخْتَهَا»^۱ وقتی یک امت وارد می‌شود، همفکران و همراهان شبیه به خود در امت دیگر را لعنت می‌کند؛ به‌طور نمونه جامعه زمان امام حسین (علیه السلام)، جامعه زمان امیرالمومنین (علیه السلام) را لعنت می‌کند که شما چه پایه‌های ظلمی را بنا کردید که سهیم در انحراف و گمراهی ما شدید. پس در روز قیامت نیز امت‌ها با همدیگر جمع می‌شوند و کل هدایت و شقاوت، ضلالت و سعادت، عقاب و ثواب، حساب و کتاب نیز با امت‌ها رقم می‌خورد. لذا همان‌طور که از ابتدای این مباحث تاکید شد، در طول تاریخ دنیا و حتی در عالم قیامت همیشه بحث «امت و جامعه» در میان است و امت، واقعیتی غیر از «جمع کمی افراد» دارد. وقتی انسان‌ها به علت هدف مشترکی دور هم جمع می‌شوند با ایجاد رویه‌های مشترک در فرهنگ و در سیاست و در اقتصاد، یک جامعه را تشکیل می‌دهند و اگر هدف مشترک آن‌ها الهی باشد، این ساختارها نیز رنگ خدایی می‌گیرد و اگر هدف کفرآمیز باشد، ساختارها به تعفن کفر و نفاق دچار خواهد شد. اگر این ساختارها، کفرآمیز و نفاق‌آلود شد، اباعبدالله الحسین (علیه السلام) را به گودی قتلگاه می‌فرستد و حتی یک شهرو قوم نیز به یاری حضرت بر نمی‌خیزد. لذا در کتاب کافی شریف، مرحوم کلینی روایت معتبری را در موضوع «امت» از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است: «انَّ الله لا يستحيي ان يعذب أُمَّة، دانت بامام ليس من الله وان

۱. «هر زمان که امتی وارد می‌شوند، امت دیگر را لعن می‌کنند».

کانت فی اعمالها برّةً تقيّةً»^۱. خداوند هیچ حیا و شرمی ندارد امتی را عذاب کند که اطاعت امامی از سوی غیر خدا را پذیرفته‌اند، اگرچه در اعمال‌شان تقوا پیشه کرده باشند. یعنی اگر جامعه‌ای ولایت مترفین و ملأ و رؤسایی را پذیرفته که با دستگاه الهی نسبتی ندارند و این جامعه اهل نماز و روزه و اعمال خیر باشند، خداوند شرمی از عذاب آنها ندارد. در ادامه روایت حضرت می‌فرماید: «و انّ الله لیستحیی ان یعذّب امّةً دانت بامامٍ من الله و ان کانت فی اعمالها ظالمةً مسیئةً» در طرف مقابل، اگر امتی ولایت یک امام الهی را پذیرفته باشد خداوند شرم می‌کند آن‌ها را عذاب کند اگرچه در اعمال‌شان گناه و بدی باشد. با توضیحات گذشته، تحلیل این نوع برخورد خدای متعال روشن می‌شود زیرا رؤسای غیرالهی، با بنیان‌نهادن یا بکارگیری ساختارهای اجتماعی کفرآلود، هویت جامعه را به سمت ظلمات می‌کشانند و یک محیط و بستر عمومی برای ضلالت ایجاد کرده که همه مردم در آن پرورش پیدا می‌کنند؛ اگرچه افرادی در این جامعه اهل عبادت و تقوا باشند. اما اگر جامعه‌ای امام و مهندس روابط اجتماعی الهی را بپذیرد، در ساختارهایی قرار خواهد گرفت که افراد فاسق و لاابالی نیز به مرور زمان اصلاح شده و به دلیل قرارگرفتن در جدول بندی‌های الهی، به سمت ارزش‌های نورانی حرکت خواهند کرد. این مطلب، اهمیت نقش جامعه و ولات و ساختارهای اجتماعی آن را نشان می‌دهد. اگر امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسید به این

علت بود که امت اسلامی ولّات غیرالهی را پذیرفته بودند و این ولّات، تدریجاً جامعه را از طریق ساختارهای فاسد به سمت شهوات دنیایی می‌بردند و همه مردم گرفتار ظلمات می‌شدند که عاقبت چنین امتی قهراً سکوت یا همراهی و رضایت در مقابل بزرگترین فاجعه یعنی شهادت امام حسین علیه السلام بود. پس ساختارهای اجتماعی قاتل امام بود که اباعبدالله علیه السلام را تنها گذاشت و اگر امروز جامعه ایران، با پذیرش ولایت نائب عام ولی الله اعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف انقلاب کرده و می‌خواهد در مقابل چالش‌های بزرگ سرافراز بیرون بیاید، باید ساختارهای اجتماعی کفرآلود و نفاق‌زده را بشناسد و بداند علت اصلی مفاسد و ناکارآمدی‌ها در امور اقتصادی و فرهنگی، همین ساختارهای مادی کفرآمیز است که از طرف تمدن مهاجم و مخرب غرب وارد جامعه‌ی ما شده است؛ نه صرفاً فلان مسؤول یا مدیر فاسد یا ظالم. یعنی باید به این مطلب اساسی توجه کرد که اگر کانال‌کشی‌ها و ساختارهایی که زندگی مردم در آن قرار می‌گیرد را از جامعه کفار پذیرفته باشیم، مفاسد موجود در کشور طبیعی و قهری است. لذا نباید در سخنرانی‌ها و منابر علت مفاسد موجود را عملکرد فرد فرد مردم دانست و آنها را تحقیر کرد بلکه باید از ملت ایران تجلیل کرد که اساس زندگی در جامعه الهی با محوریت نواب عامّ حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را پذیرفته و سپس به تحقیر ساختارهای مادی و افشاگری درباره جریان کفر و طغیان در آنها پرداخت که باعث ناکارآمدی نظام دینی و ایجاد نارضایتی شده و خطر براندازی نظام را پدید می‌آورد.

در واقع همان طور که «پرستش فردی» خدای متعال واجب است، «پرستش اجتماعی» خداوند نیز واجب است. اگر علت جمع شدن یک ملت و مبنای طراحی رویه های مشترک و ساختار و منزلت های اجتماعی، الهی باشد، پرستش اجتماعی خدای متعال محقق می گردد. اما اگر تشکیل جامعه و طراحی روابط و ساختارهای آن بر محور دنیا و لذات دنیا و لهو و لعب دنیا باشد، پرستش اجتماعی ابلیس و مترفین و اکابر مجرمین واقع می شود. به عبارت دیگر، «کفر، ایمان و نفاق» فقط وصف انسان ها نیست، بلکه جوامع نیز به «جامعه کفر»، «جامعه نفاق» و «جامعه ایمان» تقسیم می شوند و این اوصاف جوامع بسیار مهم تر و سرنوشت سازتر از اوصاف اعتقادی در یک فرد است؛ زیرا افراد کافر و منافق و مؤمن در بستر همین جوامع پرورش پیدا می کنند. لذا اصلی ترین مرزبندی که خدای متعال و کل فرهنگ دین به بشریت ارائه می دهد، «امت کافر، امت منافق و امت مؤمن» است. مرزبندی اساسی در فرهنگ دین، فقط تفاوت انسان کافر و منافق با انسان مؤمن نیست، بلکه بالاتر از آن، درگیری جامعه کفر و نفاق با جامعه الهی است. یعنی باید مؤمن در جامعه ای قرار بگیرد که محور وحدت آن جامعه پرستش خدای متعال باشد و نباید ولایت جوامعی را بپذیرد که دچار بزرگ ترین بیماری ها و مرض هاست. مریضی ها و بیماری ها چیست؟ البته کبر، حسد، عُجب و... از بیماری های روحی هستند اما تمامی این دردها و مرض ها و بیماری ها در یک موضوع به وحدت می رسند. روشن است که حاذق ترین

عناصر برای تشخیص این درد اصلی، انبیاء و اوصیاء هستند زیرا آنها «طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ» بودند. یعنی طبیبانی بودند که به دنبال بشریت می‌گشتند تا امراضشان را درمان کنند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در معرفی مریضی و بیماری اصلی بشریت به صراحت می‌فرماید: «استشفوه من ادوائکم و استعینوا به علی لاوائکم فان فيه شفاء من اکبرالداء و هو الکفر و النفاق و الغي والضلال» (نهج البلاغه / خطبه ۱۷۵) از قرآن برای بیماری‌هایتان دوا پیدا کنید. در قرآن دواي بزرگترین مرض بیان شده و بزرگ‌ترین مرض، «الکفر و النفاق و الغي والضلال» است؛ یعنی انکار صاحب عالم و فرستادگان او که برای نجات بندگان خدا آمدند. اما این بیماری صرفاً یک امر درونی و ناشی از اذعان یا انکار ذهنی نیست بلکه همانند بسیاری از بیماری‌ها، محیط بیرونی سهم بزرگی در آن دارد؛ یعنی انسان‌ها از ساختارهای اجتماعی و ویروس می‌پذیرند. پس اگر عباد و بندگان دچار بدترین مریضی عالم یعنی کفر و نفاق می‌شوند، دلیل اصلی آن است که شهروندی جامعه کفر و نفاق را قبول می‌کنند و در جامعه‌ای زندگی می‌کنند که نوع خاصی از روابط و ارزش‌ها و محبوبیت‌ها و حاکمان در آن جریان دارد. به همین دلیل در قرآن و روایات و ادعیه و زیارات، بحث از امت به صورت مکرر و متعدد مطرح می‌شود ولی مسأله بسیار حساسی که باید به آن توجه داشت این است که امت و جامعه، بدون ساختار حرکت نمی‌کند بلکه روساء و ملأ با ایجاد ساختارهای اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی مردم را بیچاره می‌کنند و به مرض کفر و نفاق دچار می‌کنند.

بنابراین بزرگ‌ترین و مهم‌ترین دسته‌بندی دینی و الهی، تقسیم جوامع به کفر و نفاق و ایمان است که باعث می‌شود ساختارهای یک جامعه نیز رنگ و بوی ایمان یا کفر یا نفاق بگیرد. اگر کسی به این‌ها توجه نداشته باشد ولو این‌که در اعمالش «برّهٔ تقیه» باشد خدا از عذاب او شرم نمی‌کند. این موضوعی است که جامعه‌ی اباعبدالله الحسین علیه السلام به آن دچار شده بود و لذا امام حسین علیه السلام نیز برای اصلاح این جامعه قیام کرد: «إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي».

همین توضیح است که می‌تواند علت هشدار شدید خداوند متعال در سوره آل عمران را روشن کند: «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ» (آل عمران/ ۲۸) خداوند متعال در این آیه، بندگان را به نحوی هشدار و تحذیر می‌دهد که به نظر می‌رسد همانند آن در سایر آیات شریفه قرآن نیامده است: «يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ» خدا شما را از خودش می‌ترساند. اما این تعبیر بسیار سنگین در موضوع دزدی و اختلاس، حجاب و عفاف، نماز اول وقت، احترام به والدین، روزه، حج و غیره وارد نشده بلکه در موضوع قبول ولایت کفار است. یعنی مؤمنین حق ندارند کفار را ولی خوشان قرار داده و زیر پرچم کفر بروند و جامعه کفر و ساختارهای کفر را بپذیرند. اگر کسی این کار را بکند، «فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ» هیچ ارتباطی با خدا ندارد. این تعبیر نیز بسیار سنگین است که مشابه آن

در قرآن ملاحظه نمی‌شود. اگر کسی کفار را ولیّ خود بداند و شهروند جامعه کفر شود و این مرزبندی مهم بین سه جامعه‌ی کفر، ایمان و نفاق را برهم بزند، خدا ارتباط خود را با او قطع می‌کند. لذا خدا هشدار می‌دهد: «يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ» شما را از خودش می‌ترساند تا در دام جامعه کفر و نفاق قرار نگیرید. اگر ولایت کفار را پذیرفتید، در ساختارها و روابط و جدول بندی و کانال‌کشی‌هایی قرار می‌گیرید که خواسته و ناخواسته در تاریک‌خانه‌های ظلمات فرو می‌روید و در بین آجرهای ساختمان‌های کفر و طغیان له می‌شوید.

البته باید توجه داشت که جامعه کفر و نفاق ساکن نمی‌ماند و در یک ظرفیت معین متوقف نمی‌شود بلکه به تعبیر قرآن کریم «وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ» (نحل/۱۰۶) کفار، سینه خود را برای کفر گشاده می‌کند و ظرفیت خود را برای دنیاپرستی دائماً ارتقا می‌دهد. لذا حتماً به جوامع و قدرت‌های دیگر حمله‌ور هستند تا مقدرات آنها را مال خود کنند؛ یعنی یک جامعه کافر یا منافق هم به دیگر جوامع کفر و نفاق حمله‌ور است و هم به جامعه ایمانی حمله می‌آورد. البته بزرگترین خطر در نظر آنها، مؤمنین خدا ترسِ آخرت‌گرا هستند که اهل دنیاپرستی نیستند. چون کافر با کافر ممکن است همزیستی داشته باشد و برای رسیدن به دنیا با هم به تفاهم برسند ولی مطمئن هستند که با مؤمنین هیچ تفاهمی بر سر دنیا نخواهند داشت. چون مبنای مؤمن، توجه به آخرت است و اصلاً مبنایش را دنیا قرار نداده که بخواهد بر سر تقسیم دنیا با کافر به تفاهم برسد

و لذا هیچ‌گاه در زمین بازی کافر قرار نمی‌گیرد. به همین جهت است که حمله کفر به جامعه ایمانی شدیدتر است؛ یعنی وقتی مؤمن در زمین بازی کافر قرار نگیرد و جامعه ایمانی خود را تشکیل دهد، ملت‌ها مشاهده می‌کنند که افرادی هستند که علی‌رغم ریاست و حاکمیت، مردم را اسیر هوای نفس خود قرار نداده‌اند و زیبایی ائمه نورو جامعه مؤمنین را می‌بینند که این امر، دستگاه کفار را به خطر می‌اندازد. یعنی زیبایی حرکت نبی اکرم ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام و انبیاء و اوصیاء و نواب خاص و عام آنان، همواره دستگاه کفر و نفاق را به خطر می‌انداخته و می‌اندازد و لذا شدیدترین حملات را بر ضد دستگاه ایمانی ترتیب می‌دهند.

حال اگر طبق اعتقادات دینی، سه جامعه کفر و نفاق و ایمان شکل گرفت و این وحشی‌گری و دیوانگی و جنون در جامعه کفر و نفاق، باعث حمله مداوم به دستگاه ایمان شد، آیا این حمله‌ها در دوران غیبت تعطیل می‌شود؟! آیا در دوران غیبت، هوای نفس کفار از بین می‌رود؟! شهوت‌پرستی آنها تعطیل می‌شود؟! یا با مشاهده تاریخ معلوم می‌شود که هر چه زمان بیشتری می‌گذرد، کفر و نفاق در حال بسط و گسترش و... هست؟! و به شیوه‌های جدید ضربه‌های خود را اعمال می‌کند؟! حالا اگر در فرهنگ دینی ما کفر و نفاق به عنوان بزرگترین بیماری بشریت معرفی شده و چنین خطرات بزرگی برای جامعه ایمانی ایجاد می‌کند، مؤمنین نباید تدبیر و مدیریت و برنامه‌ریزی برای دفاع داشته باشند؟! برای جمع‌آوری زباله‌ها در یک

شهر، مدیریت شهری ضرورت دارد و اگر کارگران شهرداری اعتصاب کنند، زباله‌های در کوچه و خیابان باقی می‌ماند. یعنی برای نیاز مادی ساده‌ای مانند جمع‌آوری زباله، مدیریت و دستگاه لازم است اما هنگامی که سخن از هجمه‌های سنگین و بی‌وقفه و وحشیانه کفار و منافقین می‌شود، آیا می‌توان درباره ضرورت مدیریت ایمانی و ایجاد ساختارهای الهی برای دفاع از امت دینی تردید کرد و آن را به دوران معصوم منحصر نمود؟! آیا چنین تردیدهایی برخلاف مسلمات اعتقادی ما درباره تقسیم انسان‌ها و جوامع به کافر و منافق و مؤمن نخواهد بود؟! پس چگونه باید جلوی این هجمه‌ها ایستاد و تاب آورد؟! آیا نباید سنگر بنزیم و میمنه و میسر و قلب لشکر را طراحی و تنظیم کنیم؟! آیا می‌توان پذیرفت که در مقابل اکبر الداء و برای مبارزه با بزرگترین بیماری بشری و آثار خطرناک آن، یک دستگاه مدیریت و ولایت لازم نیست؟! در مقابل بیماری‌های جسمی و روحی متداول، دستگاه عریض و طویلی به نام وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی طراحی شده و مدیریت می‌شود اما در مقابل اکبر الداء، طراحی و اجرای یک دستگاه مدیریتی ضرورت ندارد؟! روشن است که نه آن هجمه‌های وحشیانه جوامع و حکومت‌های کفر و نفاق در دوران غیبت تعطیل می‌شود و نه بدون مدیریت و جبهه آرایی، صف بندی در مقابل آنها و دفاع از جامعه ایمانی امکان پذیر خواهد بود. لذا «ولایت مطلقه فقیه» یعنی مقابله با هجمه‌های کفر و نفاق، مطلق است و قیدی ندارد و این حکم، قبل از آن که یک حکم

فقهی باشد، از احکام اعتقادی است و لازمه‌ای قطعی برای اصول مسلم اعتقادات محسوب می‌شود. زیرا این ضرورت، به مسلمات اعتقادی درباره ماهیت این دنیا و تعریف دینی از جامعه کفر و نفاق باز می‌گردد.

در واقع بزرگترین ثروت و بالاترین دارایی و عظیم‌ترین دستاورد امروز شیعه این است که یک جامعه ایمانی و حکومت دینی بر محور پرستش خدای متعال را پدید آورده و با پیروی از حضرت امام خمینی(ره) مرزبندی بین جوامع کفر، نفاق و ایمان را زنده کرده و اسلام را وارد معادلات قدرت جهانی کرده و در جهان اسلام، جرأت روحی مبارزه با کفر تولید کرده است. حضرت امام سال ۱۳۴۲ با شجاعت فریاد سر می‌داد: «اسلام رفت». آن کسانی که به این حقائق قرآنی توجه نداشتند، می‌گفتند: «اسلام کجا رفت؟! مردم که نماز و روزه خود را انجام می‌دهند و عزاداری برای اهل بیت و امام حسین علیه السلام پابرجاست.» زیرا متوجه نبودند که امر محوری در اسلام، احکام فقه فردی نیست بلکه تشکیل یک امت الهی و مرزبندی با امت‌های کفر و نفاق است چون اگر عباد خدا شهروند آن جوامع بشوند، نه تنها جایی برای عمل به فقه باقی نخواهد ماند بلکه تدریجاً از نظر اعتقادی نیز منحرف شده و تحت ولایت کفار به بزرگترین مرض دچار خواهند شد. حضرت امام (ره) متوجه این خطر بزرگ شد که جامعه ایمانی و محب اباعبدالله الحسین علیه السلام توسط یک رژیم وابسته، در مدار نظم‌های منطقه‌ای و بین‌المللی کفار قرار گرفته است، لذا فریاد

زد: «اسلام در خطر است». در واقع شعار استقلال و استکبارستیزی در گفتمان انقلاب اسلامی، ناظر به آزادی و رهیدگی از سلطه جوامع کفر و نفاق است و این مهم، یک حقیقت قرآنی و امر حاکم بر فرهنگ وحی و ادبیات آیات و روایات است. امروز نیز بزرگ‌ترین دستاورد و دارایی جمهوری اسلامی که حضرت امام به ارمغان آورد این است که می‌خواهد تحت ولایت نظام و ساختار و زندگی جوامع کفر نرود؛ زیرا آن‌ها بزرگ‌ترین مریض‌ها و دیوانه‌ترین مجانین هستند و به خاطر رسیدن به متاع دنیا از هر جنایت دریغ نمی‌کنند و فکرها و روح‌ها را مسخ کرده‌اند. اگر امروز دچار چالش‌ها و ضعف‌هایی هستیم و برخی اعمال و رفتارهای اجتماعی ما به «ظالمةً مسیئةً» متصف می‌شود، به خاطر این است که به اضطرار و ناچاری یا ساده‌انگاری در بخش‌هایی، ساختارهای کفرآلود و دنیا زده‌ی نظام کفر و طاغوت را پذیرفته‌ایم. البته اصل و اساس جمهوری اسلامی که ملت ایران آن را به رهبری امام (ره) به وجود آورده‌اند و با هدایت مقام معظم رهبری به آن تداوم بخشیده‌اند، بالاترین ثروتی است که می‌تواند مردم ایران را برای ادامه مسیر در جهت شکستن ساختارهای اجتماعی کفرآماده کند و به این صورت، آن را جزء امت‌های نجات‌یافته در آخرت قرار دهد زیرا این امت بر محور خدای متعال و محبت امام حسین (علیه السلام) جمع شده و ولایت ائمه کفر و بوش‌ها و ترامپ‌ها را در بنیان جامعه‌شان نپذیرفته‌اند و بر محور شعار «نه شرقی؛ نه غربی» جمع شده‌اند و کفر مدرن را نفی کرده‌اند. ان شاء الله به برکت قیام

امام حسین علیه السلام که به تنهایی تمام ساختارهای مادی جامعه دوران خود را به چالش کشید، ملت ایران در صورت توجه نخبگانش به حقیقت قیام عاشورا می تواند از همه چالش ها عبور کند. زیرا بر محور امام حسین علیه السلام و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و نواب ایشان جمع شده است. در مباحث آینده به صورت تفصیلی و عینی توضیح خواهیم داد چه ساختارهای اجتماعی در جامعه ی بعد از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شکل گرفت که منجر به شهادت امام حسین علیه السلام شد و قاتلین امام چه ساختارهای اجتماعی ایجاد کرده بودند. سپس توضیح خواهیم داد که چه تغییراتی در طول تاریخ اتفاق افتاده است و طی آن، جامعه کفر به چه ساختارهای جدیدی دست پیدا کرده است که امت دینی و انقلاب اسلامی را تهدید می کند. البته باید توجه داشت که در این تهدیدات، اشخاص به تنهایی موثر نیستند، بلکه اشخاص با واقعیتی به نام ساختارهای اجتماعی ترکیب شده و با ایجاد یا بکارگیری آنها و با قرارگرفتن در منزلت های اجتماعی و مدیریت روابط جمعی، مردم را به سمت اهداف خود می برند.

مبحث چهارم:

«قومیت و قبیله‌گرایی بر مبنای دنیاپرستی»، به عنوان ساختار سیاسی
قاتل امام
و «جریان دنیاپرستی در دموکراسی» به عنوان ساختار سیاسی برانداز
نظام اسلامی

در جمع‌بندی مباحث گذشته باید گفت قاتلان اباعبدالله الحسین (علیه السلام) فقط افراد حاضر در روز عاشورا نبودند بلکه به حسب آیات، روایات، زیارات و ادعیه‌ای که مطرح شد یک «جامعه» با تمام وجوه و ابعاد خود در مقابل حضرت ایستاد و ایشان را به شهادت رساند. جامعه نیز صرفاً با جمع شدن انسان‌ها به دور هم ایجاد نمی‌شود، بلکه علاوه بر این جمع شدن، ساختارها و روابط و منزلت‌های اجتماعی برای ایجاد جامعه نیاز است که مردم را به حرکت در مسیر مورد نظر حاکمان سوق دهد. پس این جامعه و امت و ساختارهای اجتماعی آن، قاتل امام بودند و باعث شدند اباعبدالله (علیه السلام) در اوج مظلومیت و غربت به شهادت برسد و ۷۰ نفر در مقابل ۲۰ هزار نفر قرار بگیرند بدون این‌که ندایی یا حرکتی از قومی دیده شود. لذا به حسب آیات و روایات مفصلی که

بیان شد، حقیقت قیام اباعبدالله علیه السلام تغییر در امت و ساختارهای آن بود و همچنین علت بعثت تمام انبیا و مأموریت‌های اوصیای الهی، شکستن وحدت جامعه مادی و از بین بردن ساختارهای آن بوده است؛ ساختارهایی که مردم را به ضلالت کشانده بود. بنابراین معیار اصلی عقاب و ثواب، حساب و کتاب، هدایت و ضلالت، سعادت و شقاوت این است که انسان‌ها شهروند چه جامعه‌ای هستند و مهمترین مرزبندی در فرهنگ دین، تقسیم‌بندی جوامع به «جامعه ایمان، جامعه کفر و جامعه نفاق» است. این تقسیم‌بندی در روز قیامت نیز رقم‌زننده عقاب و ثواب خواهد بود؛ یعنی امت‌ها ولایت چه جامعه و حاکمان و ساختارهای اجتماعی (کفرآمیز یا نفاق آلود و یا ایمانی) را پذیرفته‌اند تا بر حسب آن، به حساب و کتاب آنها رسیدگی شود و به سوی بهشت یا جهنم رهسپار شوند. نکته اساسی دیگر این که جامعه کفر و نفاق تا روز قیامت به جامعه ایمان حمله و راست «وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً»^۱ (نساء/ ۱۰۲) جامعه کفر به دنبال این است که یک لحظه جامعه ایمانی غافل شود تا حمله سراسری و همه جانبه به او کند و آن را از بین ببرد. بر این اساس روشن شد که موهبت الهی که -به فرمایش حضرت امام خمینی (ره)-^۲ به ملت ایران رسیده است همین «ولایت فقیه» است که امت و جامعه ایمانی را در مقابل هجمه جامعه کفر و نفاق محافظت می‌کند. زیرا در دوران

۱. «کافران آرزو دارند که شما از سلاح‌ها و متاع‌های خود غافل شوید تا یکباره به شما هجوم آورند».

۲. صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۴۰۷.

غیبت کبری نیز کفر و هجمه‌های آن به جامعه خداپرستان تعطیل نشده است و بنابراین موحدان و مؤمنین برای اینکه جامعه ایمانی را در مقابل هجمه‌های کفر و نفاق حفظ و نجات دهند، به ایجاد یک جامعه و وحدت اجتماعی و مدیریت نیاز دارند. در غیر این صورت این مرزبندی قرآنی جوامع گسسته خواهد شد و جامعه ایمانی تحت ولایت جوامع کفرآلود و نفاق زده قرار خواهد گرفت و قهراً موفق به زمینه سازی برای ظهور و وفای عهد به حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف نخواهد شد.

پس نباید گمان شود که فردی مانند یزید صرفاً بالای سریر سلطنت نشست و به مردم گفت: حسین بن علی علیه السلام را بکشید و همه مردم هم بلافاصله پذیرفتند! نخیر، بلکه علاوه بر وجود فرمان ده و فرمانبران، یک واقعیت دیگری به نام «روابط و ساختارهای اجتماعی» وجود دارد که مردم را دچار کفر و نفاق می کند. لذا بیان شد گرچه جوامع قبل از رنسانس در مقایسه با جوامع امروزی ساده و بسیط بودند ولی این بدان معنا نبود که فاقد ساختارهای اجتماعی باشند بلکه همین روابط و ساختارها نقشی اساسی در شهادت حضرت اباعبدالله علیه السلام داشت. لذا امروز نیز محبین اهل بیت و عزاداران حسینی برای دریافت صحیح پیام عاشورا و عمل به آن باید به این مطلب اساسی توجه داشته باشند که چه ساختارهای اجتماعی، جامعه شیعه و نظام اسلامی و مردم ولایت مدار را تهدید می کند؛ مردمی که ولایت فقیه را به عنوان حافظ و حصن امت دینی در مقابل جامعه کفر و نفاق پذیرفته اند.

در تبیین این مهم، ابتدا به بررسی بخشی از ساختارهای اجتماعی

دوران صدر اسلام می‌پردازیم و در مقایسه با آن، ساختارهای اجتماعی‌ای که امروز جامعه‌ی شیعه را مبتلا و گرفتار کرده و سرمایه دینی مردم ایران - یعنی نظام مبارک جمهوری اسلامی - را در معرض خطر قرار داده، تبیین می‌کنیم.

برای بررسی ساختارهای اجتماعی در امر «قدرت و سیاست» که باعث شهادت امام حسین (علیه السلام) شد، می‌توان به آیه ۲۰۰ سوره بقره و روایت ذیل آن پرداخت؛ این آیه شریفه به حجاج دستور می‌دهد: «فَإِذَا قُضِيَتْكُمْ مَنَاسِكُكُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا» وقتی مناسکتان را انجام دادید خدا را یاد کنید همان طوری که پدرانتان را یاد می‌کنید و بلکه شدیدتر از آن خدا را یاد کنید. روایتی ذیل این آیه از قول امام باقر (علیه السلام) نقل شده است: «كان الرجل في الجاهلية يقول كان ابي و كان ابي و انزلت هذه الآية في ذلك»^۱ مردم در زمان جاهلیت این‌گونه بودند که هر وقت صحبت می‌کردند می‌گفتند: «پدر من این‌گونه بود و پدر من آن‌گونه بود.» البته نه فقط نسبت به پدرشان این‌طور صحبت می‌کردند، بلکه نسبت به جدشان، نژادشان، قبیله‌شان، خون‌شان، خاندان‌شان و نسل‌شان نیز همین‌طور بوده و می‌گفتند: «خاندان ما، قبیله ما و عشیره ما این‌گونه بودند، آن‌گونه بودند». لذا در برخورد با این رابطه و ساختار اجتماعی «تفاخر به آب‌آ و اجداد و تکیه بر قبیله و عشیره»، این آیه شریفه نازل شد و امر شد: «به همان مقدار که به قدرت پدرانتان تکیه می‌کنید، حداقل به همان

۱. تفسیر عیاشی، جلد یک، صفحه ۹۸.

اندازه به یاد خدا باشید»، تا آن رابطه اجتماعی کفرآمیز - که تفاخر به جد و نسل و نژاد و قبیله و عشیره هست - شکسته شود. در روایتی دیگر آمده است: «ای کانوا یفتخرون بآبائهم» و همچنین «انّ اهل الجاهلیه کان من قولهم کلا و ابیک و بلی و ابیک»^۱ به اجدادشان تفاخر می کردند و به آنها قسم می خوردند اما خدای متعال دستور داد که این گونه قسم نخورید، بلکه بگویید «لا والله بلی والله». خدای متعال می خواهد این روابط اجتماعی را با این آیات و بیانات بشکند، زیرا مبدا و پناهگاه قدرت شما و هویت، اصالت و ریشه شما، نژاد و قبیله تان نیست، بلکه خدای متعال محور جامعه دینی است و باید خدای متعال محل ذکر و یاد و ملجأ و پناه و تکیه گاه قدرت امت الهی و هویت آن باشد.

همچنین در سوره مبارکه توبه، خدای متعال می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ قُلْ إِن كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تُرَضُّونَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ»^۲ (توبه / ۲۳ و ۲۴) ای کسانی

۱. همان.

۲. «ای کسانی که ایمان آورده اید هرگاه پدران و برادران شما، کفر را بر ایمان ترجیح دهند، آنها را ولی (و یار و یاور و تکیه گاه) خود قرار ندهید و کسانی از شما که آنان را ولی خود قرار دهند، ستمگرند. بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما، و اموالی که به دست آورده اید، و تجارتی که از کساد شدنش می ترسید و خانه هایی که به آن علاقه دارید، در نظر تان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راهش محبوبتر است، در انتظار باشید که خداوند غذایش را بر شما نازل کند».

که ایمان آوردید و امتی حول نبی اکرم ﷺ تشکیل داده‌اید ولی و سرپرست و دوست خود (یعنی صاحب قدرت و سیاست خود) را پدران و برادران کافر خود قرار ندهید. اگر خاندان و عشیره و قبیله شما در نزد شما از خدا و رسول خدا و جهاد در راه خدا محبوب‌تر است صبر کنید تا خدا تصمیم و عذاب خود را بر شما بیاورد. پس مؤمنینی که بر محور نبی اکرم ﷺ جمع شده و امت اسلامی تشکیل دادند باید مرکز ثقل، امید، گرایش و تمایل‌شان خدای متعال باشد؛ نه پدر و برادر و عشیره و قبیله‌شان؛ در غیر این صورت با عبارت سنگین «فَتَرْبُضُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ» تهدید می‌شوند.

خداوند در سوره مبارکه مجادله می‌فرماید: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ»^۱ (مجادله/۲۲) نباید در مؤمنین چنین خصلتی باشد که دشمنان خدا و پیغمبر را دوست بدارند ولو اینکه آن دشمنان عشیره‌شان باشند. یعنی اگر به عشیره و قبیله‌تان تکیه کنید، مؤمن نیستید. مؤمن کسی است که به خدای متعال و رسولش تکیه می‌کند و مرکز قدرت و هویت خود را خدا و رسول او می‌داند، نه دشمنان خدا ولو اینکه عشیره و قبیله‌اش باشند. حتی وقتی خدای متعال می‌خواهد به مردم بگوید در روز قیامت هیچ پناه و هویت و دستاویزی جز خداوند ندارید، متناسب با ارتکازات آن‌ها صحبت

۱. «هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی‌یابی که با دشمنان خدا و رسول دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندان‌شان باشند».

می‌کند: «يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ»^۱ (معارج/ ۱۱ و ۱۲ و ۱۳) انسان در روز قیامت وضعیتی دارد که می‌گوید کاش همه دارایی‌های خود مانند پسران و همسر و برادر و قبیله‌ام را، که به من پناه می‌داد، فدا می‌کردم و عذاب نمی‌شدم. در آن دوران، مرکز قدرت و هویت و پناه و امنیت، قبیله‌گرایی و نژادمحوری بود. لذا همه باید از رئیس قبیله اطاعت می‌کردند. یعنی باید در انتخاب شغل و چگونگی درآمد و انتخاب همسر و موضوع ازدواج و طلاق و غیره از رئیس قبیله اطاعت می‌کردند. اگر کسی تبعیت نمی‌کرد از قبیله اخراج می‌شد و پناه دیگری نیز نداشت، زیرا قبایل دیگر فقط نسل و نژاد خود را به رسمیت می‌شناختند و به کسی که توسط قبیله خودش طرد شده، بدبین بودند. بنابراین این فرد یا باید به صورت تنهایی در غار و بیابان زندگی می‌کرد یا اینکه نمی‌توانست بسیاری از نیازهای اجتماعی خود را تأمین کند و رو به مرگ می‌رفت. ساختارهای اجتماعی قدرت و سیاست در قبل از بعثت نبی اکرم ﷺ و حتی تا قبل از رنسانس، نژادمحوری و قبیله‌گرایی بود. از این رو، وقتی خدای متعال حضرت موسی و هارون را به سمت فرعون و ملأ قوم بنی اسرائیل فرستاد، آن‌ها برای تحقیر و عدم تبعیت از ایشان گفتند: «أَتُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ»^۲ (مؤمنون/ ۴۷) آیا ما به

۱. «گناه‌کار دوست می‌دارد فرزندان، زنش، برادرش و و عشیره اش که او را مکان داده‌اند را در برابر عذاب آن (قیامت) روز فدا کند».

۲. «آیا ما به دو انسان همانند خودمان ایمان بیاوریم، در حالی که قوم آنها بردگان ما هستند؟!».

موسی و هارون ایمان بیاوریم که اولاً مثل ما انسان بوده و ثانیاً از نژاد پست (بنی اسرائیل) هستند؛ نژادی که بندگان و زیردست ما (قبطی‌ها) می‌باشند؟!

پس ساختارهای قدرت در دوران گذشته، به نحوی بوده است که همگان باید در خدمت رئیس قبیله بودند و غالباً او نیز به دنبال اهواء و تمنیات و شهوات و خواسته‌های نفسانی خود بوده است. اینکه در فرهنگ دین مرتب توصیه می‌شود دنیاطلب نباشید، یک امر ذهنی یا انتزاعی نیست بلکه در عینیت دارای یک ساختار معین است. دنیاپرستی در امر سیاست، به ساختارهای سیاسی یک جامعه‌ی قبیله‌محور و دنیاپرست معنا می‌شد که در آن همه توسط رؤسای قبایل استثمار می‌شدند و در جهت اهداف مادی آنها بیگاری می‌دادند.

در مباحث قبلی بیان شد که تمام انبیا و اوصیای الهی در مقابل یک جامعه برانگیخته شدند و لذا چالش اصلی آن بزرگواران این بود که می‌خواهند جامعه‌ای را که بر محور نژاد و شهوات رئیس قبیله جمع شده‌اند، بشکنند و امت و جامعه‌ای بر محور توحید و نبوت ایجاد کنند. بنابراین اولین کار این بزرگواران، شکستن این ساختار بود. در واقع یکی از مصائب و بلایای نبی اکرم ﷺ، ساختارهای اجتماعی در امر سیاست یعنی نژادمحوری و قبیله‌گرایی بود. پس اگر هر رسولی برای یک امت و جامعه مبعوث شد: «لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا» (نحل/۳۶)، وضعیت سیاسی این امت‌ها برخاسته از ساختارهای اجتماعیِ عشیره‌گرایی

و قبیله محوری بود و همه این ساختارها نیز به این علت ایجاد شده بود که شهوات و تمایلات مادی رئیس قبیله تأمین شود؛ یعنی هر غذا و مال و رفاه و شهوت جنسی بخواهد سریعاً و با بیگاری دیگران برای او مهیا گردد. بنابراین نبی اکرم صلی الله علیه و آله صرفاً در مقابل تعدادی عنصر فاسد و ظالم قرار نداشت، بلکه در مقابل جامعه شناسان بسیار زیرک و ماهری بود که کل جزیره العرب را بر اساس این ساختار سیاسی مدیریت می کردند و ایشان می خواست این ساختار را از هم فروپاشد تا بندگان خدا برای گرایش به توحید آزاد شوند. لذا این کار خطیر فقط با تکیه به قدرت و علم خدای متعال و شجاعتی که در پیامبران قرار داده شده و عهدی که برای پرستش خدای متعال از آنان گرفته شده است امکان پذیر بود.

چه زیبا امام سجاد علیه السلام در همان ابتدای صحیفه سجاده و در دعای دوم، این کار بزرگ جد مطهرشان را توصیف می کند: «و کَاشَفَ فِي الدُّعَاءِ إِلَيْكَ حَامَتَهُ، وَ حَارَبَ فِي رِضَاكَ أَسْرَتَهُ، وَقَطَعَ فِي إِحْيَاءِ دِينِكَ رَحِمَهُ، وَأَقْصَى الْأَذْنَيْنِ عَلَى جُحُودِهِمْ، وَقَرَّبَ الْأَقْصَيْنِ عَلَى اسْتِجَابَتِهِمْ لَكَ وَوَالَى فِيكَ الْأَبْعَدَيْنِ وَعَادَى فِيكَ الْأَقْرَبَيْنِ»^۱. پیامبر صلی الله علیه و آله برای دعوت مردم به خداوند، با نزدیکان خودش در افتاد. یعنی با ابولهب ها و ابوسفیان ها و فرزندان امیه که پسرعموهای حضرت بودند

۱. «در دعوت [مردمان] به سوی تو (خداوند)، آشکارا با خویشان در افتاد و برای خشنودی تو، با خاندانش به پیکار برخاست و به زنده کردن دینت، از بستگانش بُرید و نزدیکان را به انکار کردنشان، از خود براند و دورافتادگان را به فرمان بردن از تو، به خود نزدیک ساخت و در راه تو با بیگانگان دوستی ورزید و با خویشان دشمنی».

و همچنین با قبیله خودش (قریش) در راه رضای خدا جنگید. در واقع حضرت رسول ﷺ با کسانی درگیر شد که در فرهنگ جامعه آن روز، برای رسیدن به قدرت باید به آن افراد و آن ساختارها تکیه می‌کرد؛ اما پیامبر با تمام آن‌ها درگیر شد بدون اینکه همراه و تکیه‌گاه مادی در امر قدرت داشته باشد. «وَقَطَعَ فِي إِحْيَاءِ دِينِكَ رَحِمَهُ» در راه احیای دین خدا با فامیل‌های کافرو دنیاپرست خود قطع ارتباط کرد. «وَأَقْصَى الْأَذْنَيْنِ عَلَى جُحُودِهِمْ» اقوام و نزدیکانی که خدای متعال را انکار می‌کردند، از خود دور کرد. «وَقَرَّبَ الْأَقْصَيْنِ عَلَى اسْتِجَابَتِهِمْ لَكَ» و آن‌هایی که هم‌نژاد و هم‌خون و هم‌قبیله‌اش نبودند، در اثر گرایش‌شان به توحید به خود نزدیک کرد. «وَوَالَى فِيكَ الْأَبْعَدِينَ وَعَادَى فِيكَ الْأَقْرَبِينَ». در راه خدا با برده‌ها و آن کسانی که نژاد پست محسوب می‌شدند وقتی توحید را قبول کردند، همراه شد. اما با نزدیکان خود که غالبا سران و اهالی باشگاه قدرت و سیاست بودند به علت کفرشان درگیر شد. لذا سران قریش و بقیه قبایل گفتند: او حتما شکست می‌خورد. چون به ساختارهای سیاسی در امر قدرت تکیه نکرده و با آن در افتاده بود. به حضرت امام خمینی (ره) نیز همین مطالب را می‌گفتند: «چرا شعار «نه شرقی، نه غربی» سر می‌دهی؟! نباید هم با آمریکا در افتاد و سفارتخانه‌اش را تسخیر کرد و هم با شوروی مخالفت کرد و از او خواست که افغانی‌های مسلمان را نکشد. زیرا قدرت، ساختارها و صاحبانی دارد و باید با یکی از آن‌ها ارتباط داشت و تکیه کرد». امروز نیز به مقام معظم رهبری می‌گویند: «قدرت منطقه‌ای، جهانی و بین‌المللی صاحبانی دارد

که شما با آن‌ها در افتاده‌اید و لذا خودتان و مردم را به سختی و زحمت انداختید».

اما مأموریت اصلی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و انبیاء و اوصیای الهی همین بود که به سوی امت‌ها مبعوث شوند و ساختارهای اجتماعی مادی امت‌ها را بشکنند و رؤسای قبایل که اهل دنیا و شهوات بودند، اولین کسانی بودند که با انبیا در می‌افتادند و انبیای الهی نیز در راه توحید با آن‌ها مبارزه می‌کردند. امام سجاد علیه السلام در ادامه می‌فرماید: «وَهَاجَرَ إِلَى بِلَادِ الْغُرَبَةِ وَ مَحَلِّ النَّأْيِ عَنْ مَوْطِنِ رَحْلِهِ، وَ مَوْضِعِ رَجْلِهِ، وَ مَسْقَطِ رَأْسِهِ، وَ مَأْنَسِ نَفْسِهِ، إِرَادَةً مِنْهُ لِإِعْزَازِ دِينِكَ، وَ اسْتِنْصَارًا عَلَى أَهْلِ الْكُفْرِ بِكَ»^۱ حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از منشأ قدرت جدا شد و با آن در افتاد و حتی مجبور شد از آن شهر و دیار خود (مکه) نیز خارج شود و به شهر دیگری (مدینه) برود که از نژاد و نسل و قبیله‌اش نبودند اما با آن‌ها عهد و پیمان بست و توانست با تشکیل حکومت و تولید قدرت، مکه را فتح کند. یعنی حضرت قواعد و ساختار جدیدی در امر قدرت ایجاد کرد که بر محور توحید و تکیه به اراده الهی بود. در واقع «ساختارهای قدرت الهی» را پایه‌گذاری کرد و لذا مأموریت ائمه اطهار علیهم السلام، منحصر به ابلاغ واجبات و محرمات به مردم نبود بلکه همان‌طور که ملأ و مترفین، مهندسان روابط اجتماعی کفرآمیز بودند، نبی اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام نیز مهندسان ساختارهای اجتماعی الهی بودند. وقتی نبی اکرم صلی الله علیه و آله در

۱. «و راهی دیار غربت شد و زادگاه و خانواده و سرزمینی را که به آن انس گرفته بود، یکجا رها کرد تا دین‌تورا پیروزی و سربلندی بخشد، و از تو خواست که در برابر کافران او را یاری کنی».

مدینه جامعه و حکومت و قدرت تشکیل داد، همه قدرتمندان عرب احساس خطر کرده و به او حمله ور شدند و در مدت ۱۰ سال بیش از ۷۰ جنگ بر ضد ایشان به راه انداختند.

حال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با تکیه به چه کسی در مقابل این ساختارهای اجتماعی در امر قدرت و سیاست ایستاد؟ چه کسی جرأت کرد صاحبان قدرت و سیاست یعنی بزرگان عشایر را بکشد و دشمنی آنها را به جان بخرد؟ در جامعه‌ای که همه چیز بر محور قبیله و عشیره است، اگر کسی از این قبیله و عشیره و از هم خون‌ها و هم‌نژادهای آنها را بکشد، تمام آن قبیله و نژاد، دشمنش می‌شوند. اما امیرالمؤمنین علیه السلام در حمایت از نهضت نبی اکرم صلی الله علیه و آله این خطر و ریسک بزرگ را پذیرفت و مهندس و بنیانگذار ساختارهای امنیتی و نظامی و سیاسی جدید بر محور خدای متعال شد. لذا در زیارت غدیریه به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض می‌کنیم: «فَقَتَلْتَ عَمْرَهُمْ وَهَزَمْتَ جَمْعَهُمْ» عمرو بن عبدودها را کشتی و جامعه کفار را به هم ریختی و جمع‌شان را شکست دادی. آن حسرت، با حضور در همه عرصه‌های امنیتی و نظامی و سیاسی خطرناکی که برای امت نبی اکرم صلی الله علیه و آله پیش آمده بود، ساختارهای جامعه کفر را شکست و در راه نهضت نبوی ساختارهای جدید ایجاد کرد. کسی جرأت نمی‌کرد این کار را بکند، زیرا اگر کسی پدر یا برادر یا اقوام بزرگان یک قبیله را می‌کشت، همه آن عشیره بر ضد او می‌شدند و حقد و کینه نسبت به او پیدا می‌کردند. اما امیرالمؤمنین علیه السلام برای تبعیت و رضایت خدای متعال این کار را کرد «يُقَاتِلُ عَلَى التَّوْبِيلِ وَلَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَّيِّمٍ

قَدْ وَتَرَ فِيهِ صَنَادِيدَ الْعَرَبِ وَقَتْلَ أَبْطَالِهِمْ وَنَاوَشَ دُؤُبَانَهُمْ»^۱ و در این مسیر از هیچ امری واهمه نداشت. لذا در زمان نبی اکرم ﷺ و بعد از رحلت ایشان، از سوی منافقین آماج حملات قرار گرفت «فَأَوْدَعَ قُلُوبَهُمْ أَحْقَادًا بَدْرِيَّةً وَ خَيْبَرِيَّةً وَ حُنَيْنِيَّةً وَ غَيْرَهُنَّ فَأَضَبَّتْ عَلَى عَدَاوَتِهِ وَ أَكَبَّتْ عَلَى مُنَابَذَتِهِ»^۲.

ائمه نفاق در زمان حیات نبی اکرم ﷺ با سران قبایل ارتباط برقرار کرده تا بتوانند قبایل و عشایر را با خودشان همراه کنند. به آن‌ها وعده می‌دادند که ما ساختارهای قوم و عشیره و قبیله‌گرایی را بهم نمی‌زنیم و این عزت و احترام و آبرویی که شما سران قبایل در نزد قوم‌تان داشته‌اید را به شما برمی‌گردانیم. به عبارت دیگر، پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین (علیه السلام) جامعه و ساختارهای آن را از طواف بر محور سران قبایل رها کرده بودند و منافقین بازگشت به همان وضعیت قبلی جاهلیت را به آن‌ها وعده می‌دادند تا آن‌ها دورشان جمع شوند. با این توضیحات، نباید تصور کرد که حوادث بعد از رحلت پیامبر ﷺ و ماجرای سقیفه یک شبه یا چند روزه اتفاق افتاد، بلکه سران نفاق از زمان آغاز حکومت نبوی در مدینه شروع به این فعالیت‌های شیطانی خود کردند تا توانستند تمایلات مردم و رؤسای قبایل را بر محور خودشان

۱. «براساس تأویل قرآن جنگ می‌کرد و درباره خدا سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای را به خود نمی‌گرفت، خون شجاعان عرب را، در راه خدا به زمین ریخت، و دلاورانشان را از دم تیغ گذراند و با گرگان‌شان در افتاد». دعای شریف ندبه، مفاتیح الجنان.

۲. «پس به دل‌هایشان کینه سپردند، کینه جنگ بدر و خیبر و حنین و غیر آن‌ها را. پس دشمنی او (حضرت علی) را در نهاد خود جا دادند». دعای شریف ندبه، مفاتیح الجنان.

شکل دهند. در نتیجه لقب «قتال العرب» برای امیرالمؤمنین علیه السلام رواج پیدا کرده بود به نحوی که حتی عمرسعد در روز عاشورا وقتی خواست سپاه خود را تحریک کند، گفت: اباعبدالله علیه السلام، پسر قتل العرب است. همچنین وقتی حضرت در جنگ جمل به پیروزی رسید و به سمت عایشه رفت تا با او صحبت کند و او را به مدینه بفرستد، زنان بصره همگی با صیحه و گریه، فریاد زدند: «یا قاتل الأحبة، یا مفرق الجماعة» ای کسی که محبوبان ما را کشت و جماعت و جامعه ما را به هم ریخت! حال آن که حضرت با بالاترین اوصاف اخلاقی می جنگید. امیرالمؤمنین در واکنش به این حرف زنان فرمود: «من می دانم در همین خانه ای که در مقابل من است، عبدالله بن زبیر، مروان بن حکم و رؤسای قبایل بصره مخفی شدند، اگر من قاتل الاحبه بودم باید الآن آنها را می کشتم، ولی به همه این ها امان دادم».^۱

پس منافقین با تکیه به فرهنگ قبیله گرایی، امیرالمؤمنین علیه السلام را به عنوان برهم زننده ساختارهای قبیله گرایانه در امر سیاست معرفی کردند و به رؤسای قبایل، وعده دادند که اگر با ما هم پیمان شوید، وقتی به قدرت برسیم ساختارها و ریاست شما را به هم خواهیم زد. لذا این قبایل دور ائمه نفاق جمع شدند. بنابراین ائمه نفاق، انسان های ساده و معمولی نبودند، بلکه افراد بسیار زیرکی بودند که کارهای پیچیده ای انجام دادند؛ آن ها خوب می دانستند چگونه ساختارهای اجتماعی غاصب و قاتل امام را با ادبیات دینی، تحریف و

ترجمه کنند و به اسم «شورا» اما با همان ساختار قومیت و قبیله‌گری زمان جاهلیت، بر تمایلات جامعه اسلامی حاکم کنند. یعنی در ظاهر نام «شورای مسلمین» را می‌آوردند، ولی در نهان، همان بده بستان‌شان با سران و اشراف قبایل و عشایر بود. این‌که در روایات به جامعه مسلمین در صدر اسلام گفته می‌شود: «حدیثوا عهد بالجاهلیه» (تازه از جاهلیت خارج شده‌اند) این جاهلیت، فقط سجده بر بت‌ها نبود، بلکه جاهلیت، ساختارهای اجتماعی در امر قبیله‌گرایی بود که منافقین توانستند با تکیه به آنها و تحریف ادبیات دینی، مردم را حول خود جمع کنند. از این رو، بحث غصب خلافت یک کار بسیار پیچیده و زمان‌بری بود که نتیجه آن مصیبت عظمایی مانند شهادت نوه پیامبر اسلام و سرور جوانان اهل بهشت یعنی اباعبدالله الحسین علیه السلام شد. شاید این امور، امروزه یک امر ساده‌ای به نظر برسد و همانند پیچیدگی حیل‌ها و مکرها در جوامع امروزی نباشد ولی در زمان خود، ساختارهای اجتماعی‌ای که غصب خلافت کرده و ائمه اطهار علیهم السلام را به شهادت رسانند، بسیار پیچیده بودند.

حال امروز جامعه شیعه در امر سیاست و قدرت مبتلا به چه ساختارهای اجتماعی شده است که به اعتماد مردم نسبت به نظام اسلامی ضربه وارد می‌کند و خدای نکرده بین مردم و نظام فاصله می‌اندازد؟ در تبیین این مهم، باید به این نکته اساسی توجه داشت که تا قبل از رنسانس، همین قبیله‌گرایی و عشیره‌گرایی و نسل و نژاد به عنوان ساختارهای اجتماعی قدرت مطرح بود تا عده‌ای نسل و نژاد

خود را بی جهت برتر و مقدس جلوه داده و به مطامع دنیایی خود دست یابند. بعد از رنسانس، ساختارهای خیلی پیچیده‌تری شکل گرفت. لذا خطرات خیلی بزرگ‌تری در روبروی امت شیعه و نظام اسلامی قرار دارد که اگر به آن توجه نشود و درست شناخته نگردد، وفای عهد به امام غایب عجل الله تعالی فرجه الکریم و زمینه‌سازی برای ظهور محقق نمی‌شود. به تعبیر زیبایی مقام معظم رهبری^۱ این ساختارها، مانند «تورهای ماهیگیری» هستند که در گذشته این تورهای صید بشریت توسط دنیاپرست‌ها، با شبکه‌های بزرگی بافته می‌شد، اما امروزه شبکه‌ی این تورها خیلی ریز بافته می‌شود تا کسی از دست‌شان فرار نکند. لذا کفر خیلی پیچیده‌تر شده و ساختارهای پیچیده‌ای درست کرده است که دل‌ها را به غارت می‌برد و عقل‌ها را مسخ می‌کند. البته بعد از رنسانس ادبیات گفتگو با

۱. مقام معظم رهبری: «همین محدودیت‌هایی که امروز به شکل پنهان اراده‌ی انسان‌ها را به زنجیر می‌کشند، اینها یک روز به صورت آشکار بوده است. این تور احاطه‌کننده‌ی براراده، حرکت و حیات انسان، امروز ریزتر بافته شده، از خیوط و نخ‌های باریک‌تری استفاده شده و با مهارت بیشتری به آب انداخته می‌شود. آن روز این مهارت‌ها نبود؛ اما آشکارتر و قلدرم‌آبانه‌تر بود.» بیانات در دیدار اساتید و دانشجویان دانشگاه امام صادق علیه السلام، ۸۴/۱۰/۲۹. «من همیشه نظام‌های اجتماعی را به تورهای ماهی‌گیری مثال می‌زدم که گاهی در میان خود هزاران ماهی را می‌کشاند به یک سمت خاصی و آن ماهیان خودشان متوجه نیستند که با همان حرکت تور، دارند به یک طرفی کشیده می‌شوند و نمی‌فهمند که یک کسی دارد آنها را هدایت می‌کند در داخل تور. آنها خیال می‌کنند آزادند و دارند راه می‌روند، هیچ احساس اسارت هم نمی‌کنند. نظام‌های اجتماعی هم این چنین‌اند، حتی نظام صحیح هم به یک معنا همین‌طور است، اگر چه او دیگر اسارت نیست چون در او آگاهی و بینایی هست، وانگهی نظام مستند به خدا و بندگی بالاخره بندگی خداست، اما هر نظام اجتماعی این خصوصیت را دارد، انسان‌ها در نظام اجتماعی داخل یک تور نامرئی هستند و دارند کشانده می‌شوند به یک طرفی اگر چنانچه آنها را به طرف بهشت ببرند، انسان‌ها را به طرف بهشت می‌روند، و اگر بطرف جهنم ببرند، انسان‌ها دارند به طرف جهنم کشانده می‌شوند.» بیانات در جلسه بیست و دوم تفسیر سوره بقره، ۱۳۷۱/۱/۲۶.

بشریت نیز تغییر پیدا کرد و با این بیان، فرهنگ سازی کردند که: «نسل و نژاد و قبیله گرایی، ظلم و غلط بوده و همه با هم برابر و مساوی اند. چرا نسل و نژاد قریشی ها یا ساسانیان یا هخامنشیان یا تزارها یا لوئی ها برتر است؟! همه انسان ها با هم مساوی اند و حق مشارکت در سرنوشت شان را دارند». در گذشته نژادی مسلط می شد و بقیه را به زور و ارباب و غلبه و ترس با خود همراه می کرد اما بعد از رنسانس دیدند با زور و ارباب و تهدید، بازدهی مردم و کارکرد آنان به نفع شهوات شان خیلی پایین است. لذا بحث دموکراسی را مطرح کردند. اسم و ظاهر آن، تساوی انسان هاست اما باطن آن، همان دنیاپرستی و کفر است. برای این که مردم به نحوی کار کنند که بالاترین کیفیت از تخلیه شهوات نصیب سران کفر شود و در ارضاء تمنیات آنها تغییر مقیاس واقع شود. البته استثمار مردم از طریق زور و ارباب و تهدید همین قدر فایده داشت که در گذشته به آن رسیده بودند و نتیجه آن، درست کردن ابزارهایی ساده مانند درشکه بود و هیچ وقت طراحی ابزاری مانند اتومبیل و ترن و هواپیما به ذهن شان خطور نمی کرد. کارآمدی بشری با ترس و زور و ارباب، در همان حد است. مردم در تمام سال مشغول جان کندن و کارکردن بودند و وقتی محصول کار خود را تحویل این قلدران و زورگویان می دادند، فقط با تحقیر و ذلت یک قوت لایموت به آنها داده می شد. اما اگر مردم به جای تحقیر و ارباب، از یک سری رفاهیات برخوردار شوند و در امور مشارکت داده شوند، تهییج و تحریک شده و انگیزه کار چند برابر پیدا می کنند.

پس علت اینکه دنیاپرستان، شعار مشارکت انسان‌ها در سرنوشت خود و تساوی انسان‌ها را سردادند، به خاطر این است که به رسمیت شناختن اختیارات زیردستان، راندمان و کارآمدی آن‌ها را افزایش می‌دهد. در واقع کفار در دوران مدرن نیز همانند سران قبایل به دنبال دنیای خود هستند و با شعار دموکراسی کاری کردند تا مردم با تلاش و کوشش و فکرشان در راه تحقق تمنیات این سران و حکام بیشتر کار کنند. البته شاید به این مطالب اعتراف نکرده باشند اما عمل‌شان این را نشان می‌دهد. یعنی در عینیت حتی به همین ظاهر شعار دموکراسی نیز عمل نکردند. زیرا اگر همه انسان‌ها مساوی‌اند، چرا همین ساختار دموکراسی را در همان سال‌های که به آن دست یافتند به کشورهای دیگر صادر نکردند؟! انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹-۱۷۹۹ میلادی صورت گرفت و به دموکراسی دست یافت، اما ده‌ها سال بعد از آن باز هم دست از استعمارگری غلنی خود برنداشت. اگر دموکراسی یک مبنای شامل و عمومی برای همه بشریت است، پس چرا در برخورد با دیگر کشورها هیچ خبری از آن نبود و فقط برای مردم کشور خودشان شعار دموکراسی سر می‌دادند. این اولین جایی است که معلوم شد با شعار دموکراسی و فرهنگ مشارکت، به دنبال رسیدن به اهداف دنیاپرستانه خود و چپاول ملت‌ها هستند. البته بعد از ده‌ها سال، متوجه شدند که اگر به بقیه کشورها نیز دموکراسی را صادر کنند، می‌توانند بهتر کار بکشند و بیشتر منافع ملت‌ها را به چپاول ببرند. در این مرحله نیز صدور دموکراسی به کشورهای دنیا، مساوی نبود بلکه

مشروط به منافع دنیایی آن‌ها بود. لذا هنوز با بعضی از کشورهایی که بویی از دموکراسی و مشارکت و آزادی نبرده‌اند و همان نظام سلطنتی و دیکتاتوری مطلق را دارند ارتباط خوبی برقرار کرده‌اند. مانند عربستان و بعضی از کشورهای اطراف ایران. اما از سویی، برخی نظام‌هایی که واقعاً با انتخابات‌های دموکراتیک روی کار آمدند ولی با آن‌ها مخالفت کردند را با کودتا حذف می‌کنند. پس دموکراسی عملاً مشروط و مقید به دنیاپرستی و منافع مادی (کفر نوین) شده است.

از بزرگ‌ترین دلایل مقیدبودن دموکراسی به دنیاپرستی و اهداف نظام سلطه، نحوه برخورد مدعیان دموکراسی با نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران است که در سال ۱۳۵۸ با مشارکت و خواست رأی ۹۸ درصدی مردم شکل گرفت. یعنی با بالاترین مشارکت و اکثریت و در راستای سرنگونی نظام سلطنت و دیکتاتوری مطلق. حال با این نظام و مردم چه کار کردند؟ انواع ضربات و فشارها از جمله کودتا، قضیه طبس، تحریک اقوام برای تجزیه‌طلبی، ۸ سال جنگ تمام عیار نظامی، تحریم اقتصادی و سیاسی و تهاجم فرهنگی و... را بر این ملت روا داشتند. بدتر و فجیع‌تر آنکه، نه تنها انتخاب آزادانه و حداکثری یک ملت را قبول نکردند بلکه اجازه حیات را نیز از او سلب کردند؛ مانند کاری که اسرائیل با مردم فلسطین کرد. یعنی نه تنها اختیارات یک ملت در انتخاب رؤسای‌شان را قبول نمی‌کنند بلکه اجازه زندگی در خانه و شهر خودشان را نیز نمی‌دهند و جالب این‌که اسرائیل را نماد دموکراسی در خاورمیانه معرفی می‌کنند! این امور در

عمل نشان می‌دهد شعار دموکراسی و مشارکت‌طلبی و آزادی انسان‌ها و نفی برتری نژاد، یک دروغ و حيله جديد برای به استعمار در آوردن بشریت است. اما نه استعمار علنی مانند گذشته؛ بلکه استعمار پنهان! البته اعتقادات ما نیز به این واقعیت حکم می‌کند که دنیا پرستی و کفر تعطیل‌پذیر نیست و لذا نمی‌توان با نگاهی ساده‌انگارانه و عجولانه، جریان امور ارزشی و اعتقادی در موضوعات نوینی همچون دموکراسی، تحزب، رسانه و... را مطلقاً نفی کرد.

این مباحث درباره اصل شعار دموکراسی و مشارکت بود. بنابراین در مباحث آینده به بررسی و تبیین ساختارهای عینی و استانداردهای دموکراسی مانند احزاب، رسانه‌ها، شفافیت و مسئولیت‌پذیری مدیران و غیره می‌پردازیم تا مشخص گردد ناهنجاری‌های سیاسی کشور به بی‌توجهی به این استانداردهای عینی برمی‌گردد یا به همان استعمار پنهانی که بیان شد. البته در مبحث آینده درباره ساختارهای قدرت و سیاست بعد از غصب خلافت و تغییرات آن تا فرارسیدن قیام امام حسین (علیه السلام) نیز توضیحات بیشتری بیان خواهد شد.

مبحث پنجم:

مهندسی ساختارهای غاصب خلافت توسط ائمه نفاق از طریق بازگرداندن «فرهنگ قومیت» به امت اسلامی تحت پوشش «شورای مسلمین»

و تبیین «فرهنگ تحزب» به عنوان ساختارهای سیاسی برانداز نظام و نقش آن در تحمیل منافع قشر خاص تحت پوشش «ساماندهی مشارکت عمومی»

در مباحث گذشته بیان شد که یک جامعه و امت با سکوت یا رضایت یا همکاری خود، موجب شهادت اباعبدالله ع شد و آنچه شکل‌گیری این رفتار اجتماعی را رقم زد، ساختارها و روابط آن جامعه بود. این ساختارها در امر سیاست، مبتنی بر نژادپرستی و قبیله‌محوری و قوم‌گرایی بود. اگر این سوال اساسی مطرح شود که «چطور علی‌رغم آن همه تاکیدها و ارشادها و اتمام حجت‌های نبی اکرم صلی الله علیه و آله درباره جانشینی‌شان، امت ایشان از ولایت و امامت اعراض کردند؟!»، پاسخ آن است که مردم در آن زمان، گرفتار ساختارهای سیاسی مادی بودند که بر قومیت و قبیله‌گرایی استوار

بود. در جلد دوم ارشاد القلوب، صفحه ۳۲۱ گزارشی تاریخی از حذیفه بن یمان، صحابی نبی اکرم ﷺ و امیرالمومنین علیؑ نقل شده که آنچه را در مباحث گذشته درباره ساختارهای اجتماعی قاتل امام و غاصب خلافت بیان شد، به خوبی توضیح می دهد و تدابیر ائمه نفاق در قبل و بعد از شهادت نبی اکرم ﷺ را به خوبی بیان می کند: در اواخر خلافت عثمان، وقتی وضعیت مدائن بابت رفتار استاندار مدائن، حارث بن حکم پسرعموی عثمان بهم ریخت و مردم به خلیفه شکایت بردند، عثمان، حذیفه بن یمان را به عنوان استاندار مدائن نصب کرد و پس از مرگ عثمان، امیرالمومنین علیؑ این صحابی بزرگوار خود را در همان پست ابقاء کرد. وقتی که حذیفه به عنوان استاندار امیرالمومنین علیؑ می خواست از مردم برای خلیفه جدید بیعت بگیرد، تعریض هایی به خلفای قبلی مطرح کرد. یک جوان ایرانی از اهل مدائن، بعد از خطبه نزد حذیفه آمد و از تعریض به خلفای قبلی سوال کرد و جناب حذیفه در یک بیان طولانی که به حدود ۲۰ صفحه می رسد به او پاسخ داد. بیان حذیفه، فضا و ساختارهای اجتماعی آن روز را به خوبی توضیح می دهد و این که عده ای از صحابه پیامبر با هم صحیفه ی ملعونه ای را امضاء کردند و تصمیم گرفتند که بعد از رحلت نبی اکرم ﷺ نگذارند خلافت به امیرالمومنین علیؑ برسد. در اواخر این گزارش، آن جوان ایرانی می پرسد: «ما هولاء فی اصحاب رسول الله ﷺ حتی انقلب الناس اجمعون بسببهم؟» در این اصحاب پیامبر ﷺ چه خصوصیتی وجود داشت که همه مردم به سبب اینها دگرگون شدند و دست از

تاکیدها و اتمام حجت‌ها و ابلاغ‌ها و اندازهای نبی اکرم ﷺ درباره جانشین‌شان برداشتند؟ «فقال حذیفه: إن هولاء رؤوس القبایل و اشرافها ما من رجل من هولاء إلا و معه من الناس خلق عظیم یسمعون له و یطیعون» اینها رؤساء و اشراف قبایل بودند. یعنی هر کدام از این اسامی که حذیفه در بیان خود به عنوان غاصبین خلافت و اصحاب صحیفه ملعونه نام می‌برد، یک جمعیت بزرگی به همراه خود داشت که از او اطاعت می‌کردند، چرا که رئیس و بزرگ قبیله بود. قبیله‌گرایی و نژاد محوری و قومیت باعث شد که بتوانند تمایلات مردم را از امیرالمؤمنین (علیه السلام) دور کنند و به سمت غاصبین خلافت ببرند. البته این کار را فقط در شب رحلت نبی اکرم ﷺ و در روز سقیفه انجام ندادند، بلکه از ابتدای حکومت نبوی در مدینه آغاز کردند. لذا در بخشی از این گزارش می‌فرماید: «نبی اکرم ﷺ در آخر عمر شریف خود آخرین تدبیرها را برای مقابله با منافقین انجام داد و تمام ائمه نفاق و طلقاء و بزرگان قبایلی که طرفدار آنها بودند و جمعیت‌شان به حدود چهارهزار نفر می‌رسید، جمع کرد و همه آنها را تحت فرماندهی اسامه بن زید به جنگ با رومیان دستور داد و به شدت هم بر خروج سریع آنان از مدینه تاکید فرمود. سپس در همان روز دوباره اینها از لشکرگاه جیش اسامه برگشتند و هیچ‌کس از مسلمین هم عکس‌العملی نشان نداد!».

البته این مشی منافقین در شکستن مدیریت نبی اکرم ﷺ و سرپیچی از فرمان‌های ایشان در عرصه‌های گوناگون تازگی نداشت

و غاصبین از ابتدای حکومت نبوی در مدینه در همین مسیر حرکت می‌کردند. رؤسای قبایل از طرفی می‌دیدند که قدرت جامعه نبوی دائماً در حال افزایش است و باید به آن بپیوندند، و از طرف دیگر مشاهده می‌کردند که نبی اکرم صلی الله علیه و آله در حال شکستن ساختارهای قدرت سیاسی (قومیت و قبیله‌گرایی) است. یعنی در صدد است که قدرت را بر محور اراده خدای متعال - و نه بده‌بستان با رؤسای قبایل برای حفظ تمنیات و شهوات آنها - تعریف کند و لذا دنیای خود را در معرض نابودی می‌دیدند. در چنین شرایطی، غاصبین خلافت با رؤسای قبایل رایزنی می‌کردند که اگر دورما جمع شوید، می‌توان بعد از شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله به تقسیم قدرت اقدام کرد و ریاست دنیایی که از شما گرفته شد، به رسمیت خواهیم شناخت و جایگاه اجتماعی شما را به شما بازخواهیم گرداند. به همین دلیل است که بنا به نقل سلیم بن قیس هلالی در کتاب معروفش، غاصبین خلافت در هیچ یک از جنگ‌های پیامبر صلی الله علیه و آله حتی یک نفر از مشرکین را نکشته و زخمی نکرده‌اند و نه خودشان زخم خورده‌اند؛ آن هم در جنگ‌های آن دوران که همگی تن‌به‌تن و کاملاً نزدیک بوده است. چون در جامعه قبیله‌گرا اگر یکی از افراد قبیله کشته شود، کل قبیله برای خون ریخته‌شده از نسل و نژادشان با قاتل و قبیله او در می‌افتند. ولی امیرالمومنین علیه السلام چنین ملاحظاتی را در نظر نمی‌گرفت و برای مستحکم شدن پایه‌های حکومت نبوی و پیروزی آن در جنگ‌هایی که کفار برمی‌افروختند، نهایت مقابله و

شجاعت را در مقابل کفار بکار می‌گرفت. با این توضیحات است که معنا و حکمت لعن‌هایی که بردشمنان اهل بیت وارد شده، روشن می‌شود زیرا این عناصر، جامعه‌شناس‌ها و ساختارسازهای بسیار پیچیده و پراز کید و مکرری بودند که می‌توانستند رؤسای قبایل را با ریزنی‌ها و رفتارهای خاص و ویژه جمع کنند و بگویند اگر دنیای شما به دلیل به‌چالش کشیده شدن قومیت و قبیله‌گرایی و سربرآوردن یک تعریف جدید از قدرت در معرض نابودی قرار گرفته، ما این جایگاه را به شما برمی‌گردانیم و اگر به ریاست برسیم، روابط و ساختارهای و منزلت‌های اجتماعی را که شما را به آلف و الوف می‌رساند، حفظ می‌کنیم. این در شرایطی بود که نبی اکرم صلی الله علیه و آله ساختارهای قبیله‌گرایی را می‌شکست و قدرت و ایجاد امت و جامعه را بر محور اراده خدای متعال و کلمه توحید محقق می‌کرد و امیرالمومنین علیه السلام هم چهره نظامی و سیاسی این نهضت بود و همه قبیله‌ها و اشرافی که در برابر پیامبر می‌ایستادند، با شمشیر علی علیه السلام روبرو می‌شدند، آن‌هم در جنگی اخلاق‌محور و کریمانه، نه خشونت طلب و بی‌قاعده! لذا منافقین برای غصب خلافت به ساختارهای الهی حکومت نبوی که بنیان جامعه و قدرت سیاسی و پیروزی نظامی را بر محور توحید بناکرد، حمله‌ور شدند تا بتوانند ناراضیان از وضع جدید را بر محور خود جمع کنند.

در روایات مکرر ذکر شده که مردم آن زمان «حدیثو عهدٍ بالجاهلیه» بودند و نبی اکرم صلی الله علیه و آله در بیان تأخیر برخی امور از جمله

ابلاغ ولایت امیرالمومنین علیه السلام فرمود: مردم، عهدشان با جاهلیت تازه است و ممکن است برگردند.^۱ یعنی هنوز با روابط قبلی مأنوس هستند و ممکن است دچار ارتجاع شوند. اما این انس با جاهلیت فقط در عادت به پرستش بت‌ها نبود بلکه به ساختارها و روابط جامعه جاهلی در فرمان‌دهی و فرمان‌پذیری در قالب قبیله محوری نیز مأنوس بودند و قرن‌ها بود که امنیت و هویت و شخصیت و حیات خود را در فرهنگ قومیت و در دستان رئیس قبیله می‌دیدند. لذا نبی اکرم صلی الله علیه و آله نگران بود که اگر امیرالمومنین علیه السلام را به عنوان جانشین خود معرفی کند همه در مقابل او بایستند و تنها هنگامی که خدای متعال وعده داد: «والله یعصمک من الناس» ولایت و جانشینی امیرالمومنین را ابلاغ کردند. پس صحبت از ساختارهای اجتماعی یک مقوله بی‌پشتوانه نیست بلکه باید دانست که یک مجموعه روابط واقعی در عرصه سیاست و قدرت، علم و عقلانیت، فرهنگ و ثروت در جوامع گذشته وجود داشته است گرچه نسبت به روابط اجتماعیِ امروزی، ساده و بسیط بوده است، اما این بساطت و سادگی در روابط و ساختارهای گذشته نباید موجب بی‌توجهی به آنها شود بلکه ملأ و مترفین بر این روابط سوار می‌شدند و در مقابل انبیاء می‌ایستادند و یا اگر نمی‌توانستند علناً دشمنی و اعلام کفر و انکار کنند، این دشمنی را به صورت نفاق آلود انجام می‌دادند. چرا که منافق از تحریف و تأویل ادبیات دین استفاده می‌کند و در پس آن،

۱. جامع الاحادیث، ص ۱۴۱.

تمنیات دنیوی خود را پیش می برد.

لذا وقتی حدیفه بن یمان، متن صحیفه ملعونه را نقل می کند، بازگشت به فرهنگ قومیت و قبیله محوری با تحریف دین و سوء استفاده از فرهنگ دینی کاملاً در آن به چشم می خورد. در ابتدای صحیفه ملعونه این عبارات آمده: «ما ملأ از اصحاب رسول الله دورهم جمع شدیم و به این نتیجه رسیدیم که نبی اکرم ﷺ کسی را برای خلافت معین نکرده بلکه: «جعل الإختیار إلى المسلمین یختارون لأنفسهم من وثقوا برأیه و نصحہ لهم» اختیار امر را به مسلمین سپرده تا آنها خودشان برای خودشان حاکم انتخاب کنند». در ادامه متن صحیفه، این عبارت آمده: «والذی یجب علی المسلمین عند مضی خلیفه من الخلفاء أن یجتمع ذوی الرأی و الصلاح فیتشاوروا فی امورهم فمن رأوه مستحقاً لها ولّوه امورهم» یعنی بر مسلمین واجب است که اگر یکی از خلفاء از بین رفت، کسانی که اهل نظر و تشخیص صلاح هستند جمع شوند و درباره انتخاب خلیفه بعدی نظر دهند. در ظاهر می گویند مردم حاکم را انتخاب کنند. چه سخن زیبا و متمدنانه ای! چه ظاهر فریبنده ای! اما مگر مردمی که زیر دست رؤسای قبایل هستند، چنین جرأتی دارند و می توانند حضور و مشارکت داشته باشند؟! لذا «شورای مسلمین» پوششی برای بازگشت به قومیت گرایی است. یعنی در ابتدا نام «مسلمین» آورده می شود و بعد به «اهل نظر و تشخیص صلاح» تغییر پیدا می کند اما در چنان جامعه ای چه کسانی اهل نظر و صلاح هستند؟ غیر از رؤساء

قبایل و اشراف آنان؟! یعنی رأی اهل نظر در جریان رایزنی و زدوبند و بده‌بستان و ائتلاف رؤسای قبایل و صاحبان قدرت مشخص می‌شود. پس ظاهر کار «شورا» و باطن آن بازگشت به «فرهنگ قومیت» است و الا چطور این جمعیت کثیر از مسلمین به صورت ناگهانی و همگانی بر خلافت یک نفر متفق شدند؟! در واقع مدت‌ها قبل از روز سقیفه، تمام رایزنی‌ها توسط افرادی به ظاهر «ذوی الرأی و الصلاح» شکل گرفته و تقسیم قدرت و تسهیم سهام سیاست میان آنها انجام شده بود.

اگر این توضیحات برای امت اسلامی داده نشود، کسانی که از بیرون به جامعه شیعه نگاه می‌کنند، گمان می‌کنند که شیعه جمعیتی است که به دلیل تعصب بر فردی به نام علی بن ابی طالب با دیگر مسلمانان تفاوت پیدا کرده است؛ اما زمانی حقیقت معلوم می‌شود که روشن شود نبی اکرم ﷺ و امیرالمومنین (علیه السلام) چطور ساختارهایی را که تاریخ سیاست و قدرت در کره زمین بر آن بنا شده بود، شکستند و روابط سیاسی الهی را برای اولین بار در تاریخ بنیان گذاشتند و منافقین نیز چگونه و با چه پیچیدگی‌ها و طراحی‌هایی این مسیر را برگرداندند. چنین پیچیدگی‌هایی است که حقیقت آن لعن‌ها را معنا می‌کند. چه تدابیری داشتند که توانستند این احکام سیاسی و ساختارهای قدرت را به این صورت تحت عنوان «شورا» تأویل کنند و به قبیله‌گرایی بازگردند.

متناسب با همین تحلیل است که طولانی‌ترین خطبه در کتاب شریف نهج البلاغه «خطبه قاصعه» است که به تصریح جناب سید

رضی در توضیح خطبه، حمیت و تعصب جاهلی را نشانه گرفته است. ابن ابی الحدید هم در ابتدای شرح این خطبه تصریح می‌کند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هنگامی این خطبه را خواند که تفاخر به اجداد و انساب و نسل و قبیله مانند زمان جاهلیت، دوباره در میان عرب رواج پیدا کرده بود. لذا امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه «قاصعه» که به معنای «تحقیرکننده» و «ذلیل‌کننده» است، می‌فرماید: کبریا و عظمت و شوکت به خدای متعال باز می‌گردد، نه نژادی که تو ادعا کردی و آن را مهم پنداشتی و در موارد زیادی نیز پست و ناپاک از آب درآمده! شما که اهل تعصب و حمیت و برتری اصل و نسب و نژاد خود هستید، بدانید که این اخلاق شیطان است. زیرا شیطان تَعَصَّبَ عَلَيْهِ لِأَصْلِهِ یعنی شیطان با این ادعا که اصل و جنس او (یعنی آتش) از خاک بهتر است در مقابل آدم و خدای او تعصب ورزید. «إِعْتَرَضَتْهُ الْحَمِيه» همین حمیتی که شما دارید، اول بر او حادث و عارض شد. «فَعَدَّوْا لِلَّهِ أَمَامُ الْمُتَعَصِّبِينَ» پس دشمن خدا، پیشوای متعصبین و پیشتاز مستکبرین است. یکی از نقش‌های شیطان این است که امام تعصب و خودبرت‌انگاری است. «صَدَّقَهُ بِهِ أَبْنَاءُ الْحَمِيَّهِ وَ إِخْوَانُ الْعَصِيَّهِ وَ قُرَسَاءُ الْكِبَرِ وَ الْجَاهِلِيَّهِ» یعنی این مبنای پست و زشت و متکبرانه‌ی ابلیس را، که خودش و نژاد و نسبش را قیمتی بداند و آن را در مقابل اوامر خدای متعال قرار بدهد. یاران حمیت تصدیق کردند و اهالی عصیبت و یکه‌تازان کبر و جاهلیت صحنه گذاردند. این راه، راه شیطان است. امیرالمؤمنین علیه السلام صریحاً این رابطه اجتماعی و ساختار

قدرت و سیاست را می‌شکند و به آن ضربه می‌زند و آن را افشا می‌کند: «فَاطْفِئُوا مَا كَانَ فِي قُلُوبِكُمْ مِنْ نِيرَانِ الْعَصِيَّةِ وَ أَحْقَادِ الْجَاهِلِيَّةِ» شراره‌های تعصب و کینه‌های جاهلی را که در قلب دارید، خاموش سازید، «قَالَ اللَّهُ فِي كِبْرِ الْحَمِيَّةِ وَ فَخْرِ الْجَاهِلِيَّةِ، فَإِنَّهُ مَلَأَ قُحُ الشَّنَّانِ وَ مَنَافِخُ الشَّيْطَانِ» خدا را خدا را از کبر برگرفته از عصبیت و خودخواهی جاهلی که زاینده کینه و دشمنی، و مجرای دمیدن و افسون شیطان است. این اخلاق رذیله برای کسب قدرت و ورود در سیاست تا قبل از رنسانس در همه امت‌ها جریان داشته است و در تناسب با این واقعیت است که امیرالمؤمنین علیه السلام در ادامه می‌فرماید: «الَّتِي خَدَعَ بِهَا الْأُمَمَ الْمَاضِيَةَ وَ الْقُرُونِ الْخَالِيَةَ أَمْرًا تَشَابَهَتْ الْقُلُوبُ فِيهِ» این کبری که با آن امت‌های پیشین، و ملت‌های گذشته را فریب داده است، همه قلب‌ها در این امر هم‌داستان شدند، «وَ تَتَابَعَتِ الْقُرُونُ عَلَيْهِ» دوران‌ها و زمان‌ها و حکومت‌ها بر همین اساس جلو آمدند.

اما نبی اکرم صلی الله علیه و آله، این فرهنگ ریشه‌دار و خطرناک و مادی و دنیاپرستانه را با شمشیر امیرالمؤمنین شکست و منافقین دوباره این اخلاق زشت را تحت عنوان شورا به امت دینی بازگرداندند. در ادامه، امیرالمؤمنین صریحاً نسبت به تبعیت از رؤسای قبایل هشدار می‌دهند: «أَلَا فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ مِنْ طَاعَةِ سَادَاتِكُمْ وَ كِبَرَائِكُمْ» از اطاعت رؤسای قبیله و بزرگان عشیره‌تان بر حذر باشید، «الَّذِينَ تَكَبَّرُوا عَنْ حَسَبِهِمْ وَ تَرَفَّعُوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ» آنان که از حسب خود فراتر رفتند، و خود را برتر از نسب خود شمردند. سپس تعبیری که پیش از این

درباره رؤسای اقوام و ملأ و مترفین و بزرگان قبایل بکار برده شد و این عناصر به عنوان مهندسان روابط اجتماعی کفرآلود معرفی شدند، در ادامه بیان حضرت به چشم می خورد: «فَأَنَّهُمْ قَوَاعِدُ أَاسَاسِ الْعَصِيَّةِ» رؤسای قبایل، قاعده های هِرمِ عصبیت هستند، «وَدَعَائِمُ أَرْكَانِ الْفِتْنَةِ وَ سُيُوفُ اعْتِرَازِ الْجَاهِلِيَّةِ» پایه ها و ستون های فتنه و شمشیرهای فخر جاهلیت هستند، «أَسَاسُ الْفُسُوقِ وَأَخْلَاشِ الْعُقُوقِ» پایه گناهانند، و ملازم نافرمانی ها. در واقع آنها مهندسان و بنیان گذارانِ روابط ظلمانی و کفرآلود و دنیاپرستانه هستند که در قومیت و قبیله گرایی عینیت پیدا کرده و براساس آن، امر رئیس قبیله مطاع است و سرنوشت و حیات اعضاء خاندان درید قدرت اوست و او هم می خواهد با بیگاری کشیدن از زیر دست ها و عشیره اش، دنیایش را بهتر تأمین کند.

وقتی که زنان مدینه بعد از احراق بیت و مجروحیت حضرت صدیقه طاهره علیها السلام به محضر ایشان رسیدند، ایشان سخنان بسیار مهم و زیبایی دارند که همین مطلب در آن به چشم می خورد: «وَمَا الَّذِي نَقَمُوا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ؟» چه عیبی از علی علیه السلام می گرفتند که اینطور او را مطرود و منزوی کردند؟ چرا انتقام گرفتند؟ چه عیب و ایرادی بر او گذاشتند؟ «نَقَمُوا مِنْهُ وَاللَّهِ نَكِيرٌ سَيْفِهِ، وَقَلَّهٗ مُبَالَاتِهِ بِحُفَّتِهِ، وَشَدَّهٗ وَطَاتِهِ، وَكَالَ وَقَعَتِهِ، وَتَنَمَّرَهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ»^۱ از این که

۱. «والله آنها بر شمشیر برنده او ایراد می گرفتند، و بی اعتناییش در برابر مرگ در میدان نبرد، و قدرت او در جنگجویی، و ضربات درهم شکننده اش بر دشمن». احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۰۸.

شمشیرش در مقابله با کفر کسی را نمی‌شناخت و ملاحظه این قبیله و آن عشیره را نمی‌کرد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در هنگام دفاع از کلمه توحید و برافراشتن پرچم خداپرستی به این توجه نمی‌کرد که این شخصی که در مقابل اوست از فلان قبیله است و نباید با این طایفه در افتاد و خونی از آن‌ها به گردن گرفت. با این‌که می‌دانست اهالی باشگاه قدرت، کاری به اسلام و کفر ندارند و در صورت ریختن خونی از قبیله‌شان، کینه انتقام را در دل می‌پرورانند و در فرصت مناسب ضربه می‌زنند، ولی با این حال این قبیله و آن قبیله نمی‌شناخت بلکه فقط خدای متعال و اعلا ی پرچم توحید را در نظر می‌گذراند. «وَّ شِدَّةَ وُطَاةٍ» به خاطر لگدکوب کردن دشمنان نهضت نبوی بر او عیب می‌گرفتند. زیرا بعد از فرستادن ۱۲۴ هزار پیامبر، بالاخره مهلت کفار تمام شده بود و پیامبری آمده بود تا گردن کفر را بشکند و برای کلمه توحید و نبوت، امنیت ایجاد کند که بار نظامی و دفاعی این رسالت را امیرالمؤمنین به دوش می‌کشید و اینها با این امر مشکل داشتند. «وَّ نَكَالَ وُفْعَةٍ» چطور به اینها درد آلود ضربه می‌زد و اینها را از بین می‌برد. «وَّ تَنْمُرُهُ فِی ذَاتِ اللَّهِ» سخت‌گیری امیرالمؤمنین در راه خدای متعال و این‌که به چهره سیاسی و نظامی شکستن روابط قبیله‌گرایی و قومیت تبدیل شده بود، باعث شد که به او عیب بگیرند و تمایلات عمومی را از امیرالمؤمنین دور کنند و بر محور کسانی که روابط قومیت را به رسمیت می‌شناسند، جمع کنند. لذا این ساختارهای اجتماعی بود که غاصب خلافت شد. البته نمی‌توان نقش افراد را که انکار کرد

و از این رو، لعن‌های مفصلی در حق آنها وارد شده اما مهم این است که رفتار و نقش این افراد چگونه تحلیل شود؟ آیا آنان فقط یک فرد بودند یا «قَوَاعِدُ أَاسَاسِ الْعَصِيَّةِ» یعنی بنیان‌گذاران و مهندسان روابط اجتماعی بر محور قوم‌گرایی و قبیله‌محوری بودند که حضرت آن‌ها را شکسته بود؟ و همین باعث شد که یک جامعه از امیرالمؤمنین علیه السلام جدا شود و فقط ۶ یا نهایت ۱۲ نفر برای دفاع از حق امیرالمؤمنین علیه السلام باقی بمانند. اما طبیعی است که این چند نفر در مقابل یک جامعه قدرتی نخواهند داشت و البته قرار هم نیست که این جامعه با جبر به راه راست هدایت شوند.

اما با شهادت ائمه هدی و غیبت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، جامعه کفر و نفاق و ساختارهای اجتماعی آنها از بین رفت بلکه با شدت هرچه بیشتر به حیات خود ادامه داد و در ظرفیت خودش نیز ساکن و متوقف نماند بلکه ظرفیتش را برای دنیاپرستی دائماً تقویت کرد و رشد و ارتقا داد. امروز جامعه شیعه در مقابل ساختارهای سیاسی کفر مدرن قرار گرفته که در فلسفه دموکراسی و تحرُّب جلوه‌گر شده و بسیار پیچیده‌تر و خطرناک‌تر از قبیله‌گرایی و نژادپرستی‌های قدیم است. در مباحث گذشته، توضیحاتی درباره جریان کفر در مبنای دموکراسی و دروغ بزرگ حکومت مردم بر مردم در سطح مبنایی بیان شد. دموکراسی به نحوی ذهن‌ها و روح‌ها را مسخ می‌کند که ممکن است محبین و سینه‌زنان اباعبدالله الحسین علیه السلام هم بگویند: «در غرب، آزادی است و در کشور ما خفقان است!» اما مگر دنیاپرست‌ها می‌توانند آزادی برای بشر به ارمغان

بیاورند؟ کسی که دنیاپرست و اهل کفر است، نمی‌تواند مردم را به نفع خودش به بیگاری نکشاند. ممکن است سربازی از آزادی نشان دهد ولی همه را در اسارت سخت‌تری به بند می‌کشد. در مقابل نیز انبیا و اولیا در پی آزادی حقیقی برای مردم هستند، چون اصلاً نسبت به مردم نگاه چپاول‌گرایانه ندارند بلکه می‌خواهند مردم را در مسیر قرب خدای متعال قرار دهند. آنها نمی‌خواهند دنیای خودشان را رنگین کنند تا مجبور باشند از بقیه بدزدند و سفره خودشان را زینت دهند و لذا آزادی فقط از دستگاه انبیا بر می‌آید. اما دموکراسی و ساختارهای سیاسی کفر مدرن امروز به جایی رسیده و این قدر همه‌جانبه و قاعده‌مند و دارای فرمول و ادبیات علمی شده است که بعضی از محبین و سینه‌زنان اباعبدالله علیه السلام را هم شیفته خودش کرده است. می‌گویند آنجا آزادی و شفافیت و پاسخگویی هست ولی اینجا خفقان است.

ممکن است برخی عناصر، این مباحث مبنایی درباره مشروط بودن دموکراسی به دنیاپرستی و منفعت‌محوری را بپذیرند اما بگویند «بالاخره هر کشوری نیاز به ساماندهی سیاسی دارد و نمی‌توان عرصه سیاست را بدون ساماندهی رها کرد و تجارب دنیا و بشریت نیز این است که با حزب و فرهنگ تحزب باید ساماندهی سیاسی را محقق نمود». برای پاسخ به این سوال باید به این مقدمه توجه داشت که قطعاً کفر امروزه، بسیار پیچیده‌تر از کفر در دوران گذشته است. مثلاً در زمان امام علی علیه السلام کفر و نفاق، ادبیات علمی و تخصصی برای قومیت محوری یا تبدیل آن به شورا نداشت. این ادبیات تخصصی در

علوم سیاسی و تحقیقات گسترده مربوط به آن و کتابخانه‌های بسیار وسیع آن که در دنیا وجود دارد، اصلاً اهل سقیفه در اختیار نداشتند. ادبیات علمی و فرمول‌های مشخص و حتی تبدیل آن‌ها به کمیت و استانداردسازی به نحوی که به وضعیت دموکراسی در کشورهای مختلف نمره بدهند و آن‌ها را رتبه‌بندی کنند، این‌ها در دست غاصبین خلافت نبود. امروز تا این حد شرح صدر برای کفر پیدا کردند که همه کشورهای دنیا از جمله ایران را با معیارهای خود طبقه‌بندی کرده و تحت استانداردهای کفرآمیز و دنیاطلبانه خودشان قرار می‌دهند. حال آیا ولایت ائمه معصومین علیهم‌السلام و پذیرندگان این ولایت، شأن‌شان این است که بر اساس استانداردهای کسانی ارزیابی شوند که شرح صدر للكفر و دنیاپرستی‌شان را به حد اعلی رسانده‌اند؟! آیا هتک و جسارتی بزرگتر از این به جامعه شیعه می‌توان تصور کرد؟! اگر حوزه‌های علمیه به میدان بیایند و کفرآمیز بودن این ساختارها را نشان بدهند، دیگر بعضی از متدینین و مسئولین انقلابی، راه حل رفع مشکلات سیاسی را در «ت حزب‌گرایی» منحصر نمی‌کنند. البته ادبیات علوم سیاسی، زیبا و دل‌فریب است و اگر به عمق آن توجه نشود، سقوط در فتنه‌ی آن طبیعی است.

پس در پاسخ به سوالی که مطرح شد، باید توجه داشت که در علوم سیاسی می‌گویند: «اگر حزب وجود داشته باشد، قبل از ورود یک مسئول به عرصه مدیریت و اجرا، می‌توان برای او برنامه تدوین کرد. زیرا در دبیرخانه احزاب برای اداره کشور برنامه می‌نویسند و

مسئول می‌بایست طبق آن چارچوب عمل کند و حزب نیز پاسخگوی ناتوانی‌های احتمالی است. در غیر این صورت اگر کسی وارد مسئولیت شود و موفق نشود، مسئولیت ناکارآمدی خود را نمی‌پذیرد و پاسخگو نخواهد بود، اما اگر حزب داشته باشد می‌توان با رأی‌ندادن به آن حزب و انواع و اقسام پیگیری‌های ساختاری، مسؤول را از طریق حزبش پاسخگو کرد. پس باید تحزب محقق شود تا آشفتگی‌های سیاسی کشور درمان شود.»

اما آیا فرهنگ تحزب چنین کاری می‌کند؟! در پشت پرده احزاب چه اموری جریان دارد؟! باید توجه داشت که تشکیل حزب در عرف جهانی همانند جناح‌های داخل کشور ایران نیست که نزدیک انتخابات بیایند و بعد از انتخابات نیز بروند، بلکه احزاب و دبیرخانه‌های آنها، برای تدوین برنامه اداره کشور، باید کارشناس زبردست و اطلاعات و آمار همه‌جانبه داشته باشد و با تکیه بر این برنامه، آراء عمومی را جلب کند. همچنین باید میتینگ برگزار کند، کادر جذب و تربیت کند و آموزش دهد، باید مطبوعات و شبکه‌های تلویزیونی و روزنامه و سایت داشته باشد و در هنگام انتخابات، مبالغ سرسام‌آوری برای تبلیغات گوناگون بپردازد. پس تحزب نیازمند سخت‌افزارها و نرم‌افزارهای پیچیده‌ای است که همگی هزینه‌بر هستند. این هزینه‌های سنگین و متنوع چگونه تأمین می‌شود؟! جاز کسانی که بیشترین قدرت مالی را دارند یعنی قشر سرمایه‌دار؟! قرار بود فرهنگ دموکراسی مبتنی بر احترام به آراء عمومی از طریق

حزب باشد و حزب، نمایندگی مردم را به عهده بگیرد، اما هزینه‌های سنگین نرم‌افزاری و سخت‌افزاری اداره حزب و فعالیت سیاسی آن، حزب را نه تنها به خواسته‌های سرمایه‌داران متصل کرده بلکه وابسته و اسیر سرمایه کرده است. در مقابل نیز فعالیت احزاب در اداره کشور جز توسعه سرمایه و برآورده شدن اغراض سرمایه‌داران و تأمین‌کنندگان مالی، هدف دیگری نمی‌تواند داشته باشد و دفاع از حقوق مردم و آراء آن‌ها در پای این اهداف توسعه‌طلبانه نظام ذبح می‌شود. این واقعیت به نحوی علنی شده است که صریحاً در فیلم‌ها و سریال‌های غربی، آن را به نمایش می‌گذارند و از این طریق، تماشاگر جذب می‌کنند. لذا مشاهده می‌شود که چند دهه است میزان مشارکت مردم آمریکا در انتخابات کنگره - که عرصه رایزنی‌های حزبی است - به زیر ۴۰ درصد کاهش پیدا کرده و اعتماد عمومی به نحو شدیدی کاهش پیدا کرده است.

حال آیا آیات قرآن نعوذ بالله مرده و جاری نیستند؟! تکرار عبارت «مترفین» در آیات قرآن به عنوان سرمستانی که از وفور امکانات دنیایی سر به طغیان گذاشتند، امروز تطبیق چه کسانی دارد؟ غیر از همان سرمایه‌داران سرمایه‌های جهانی و کارتل‌ها و تراست‌ها؟! پس همان‌طور که اهالی سقیفه در ظاهر از شورا و اختیار مسلمین نسبت به تعیین خلیفه دم زدند اما در باطن، فرهنگ قومیت و تمایلات مادی رؤسای قبایل را بر مردم حاکم کردند، در دموکراسی هم صحبت از مشارکت عمومی و تعیین سرنوشت توسط مردم به میان می‌آید،

اما باطن آن، تحویل تمامی مقدورات و قدرت یک کشور به قشر سرمایه‌دار به دلیل پول و قدرت مالی آنهاست اما این فریب، ادبیات علمی دارد و کیلومتر در کیلومتر کتابخانه‌های علوم سیاسی از این رویه دفاع می‌کند. جامعه شیعه در مقابل چنین مسأله پیچیده‌ای قرار گرفته است.

جالب این جاست که نظام اسلامی ایران را متهم به دیکتاتوری می‌کنند آن هم به این دلیل که «حزب در ایران شکل نگرفته و این امر نتیجه‌ای جز انتخابات فرمایشی ندارد» و این توهّم در میان بعضی از متدینین هم مقبول می‌افتد. اما باید هزاران بار خدای متعال را شکر کرد که ساختارهای سیاسی حزب مدرن در کشور ما مطابق با استانداردهای جهانی آن شکل نگرفته و این اساساً یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای نظام اسلامی است که نگذاشته این ساختارهای سیاسی در کشور قوت بگیرد. یعنی این امر را نباید به عنوان ضعف تلقی کرد. بله! ناهنجاری‌های سیاسی در جامعه ایران امروز وجود دارد ولی راه درمانش تحزب نیست و اگر تا امروز جهت‌گیری مادی بر نظام جمهوری اسلامی در عرصه سیاست حاکم نشده، به این دلیل است که جهت‌گیری انقلاب جلوی فرهنگ حزب را گرفته و در مقابل جریان همه‌جانبه آن مقاومت کرده و این از دستاوردهای بزرگ انقلاب اسلامی است. اگر در سال ۶۱ قمری ساختارهای اجتماعی قومیت و شورا، اباعبدالله الحسین (علیه السلام) را به شهادت رساند، امروز باید مراقب بود که ادای وظیفه و وفای عهد به حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بدون

عبور از ساختارهای دموکراسی ممتنع است. البته نباید این توهم ایجاد شود که در نظام اسلامی مشارکت عمومی بی معناست، بلکه نظام مقدس جمهوری اسلامی موفق شده «مردم سالاری دینی» را در عمل محقق سازد و البته لازم است با هم‌آوردی علمی در مقابل ادبیات علوم سیاسی روز، دست‌آورد خود را تئوریزه کند و برای ایجاد ساختارهای علمی متناسب آن، مجاهدت‌های خود را ادامه دهد. به عبارت دیگر، «تحزب» ساختار مردم سالاری دنیاپرستان است و برای مردم سالاری دینی، ساختارهای دیگری لازم است.

برای توضیح اجمالی در این باره باید این سوال را مطرح کرد که اراده‌ها و انگیزه‌های مؤمنین در کجا جمع می‌شود؟ همکاری از روی اخلاص و ذکر خدای متعال و توجه به آخرت به نحو عمومی، در جامعه دینی کجا شکل می‌گیرد؟ غیر از مساجد و هیئات و نمازهای جمعه؟! اگر «مشارکت عمومی دنیاپرستان» و «مردم سالاری کفر مدرن» نفی می‌شود، باید توجه داشت که انقلاب اسلامی برای تحقق «مشارکت الهی» عملاً از راه‌های دیگری استفاده کرده است. حتی در اصل نهضت و پیروزی انقلاب اسلامی چیزی جز مشارکت عمومی مؤمنین با ساختارهای خاص خودش قابل مشاهده نیست. این نوآوری‌ها در عمل ایجاد گردید ولی چون حوزه‌های علمیه این دست‌آورد عظیم را تئوریزه نکردند و دانشگاه‌ها نیز درگیر تئوری‌های مادی هستند، این نوآوری‌ها نسبتاً به کنار رفته و در حاشیه قرار گرفته و در مقابل، چون ادبیات علمی برای دموکراسی وجود دارد و تئوریزه شده، توصیه

به استانداردهای جهانی دموکراسی و تحزب و نهادهای مدنی و... بروز می‌یابد و زنده می‌شود. لذا در کتاب «گفتمان انقلاب اسلامی» به تفصیل بیان شده که حضرت امام خمینی (ره) با چه مکانیزمی انقلاب کرد و چطور از عقبه سنگینی مثل جنگ هشت ساله عبور کرد. یعنی در این کتاب، گام‌های اولیه و اساسی برای تثبیت کردن تجارب انقلاب اسلامی در ایجاد روابط سیاسی الهی برداشته شده و تبیین‌هایی عینی از مشارکت عمومی مؤمنین و آخرت‌گرایان از طریق مساجد و هیئات و نمازهای جمعه بیان شده است. پس خدای متعال نرم‌افزارها و ساختار سیاسی الهی را در اختیار حکومت دینی قرار داده و آنها را تشریع فرموده است ولی اگر درکی از ساختارهای کفر وجود نداشته باشد، حرکت به سمت ساختارهای ایمانی از شعار تجاوز نمی‌کند. در این صورت است که مسجد به محلی برای اقامه نماز جماعت منحصر می‌شود! در حالی که حتی شیعیان کوفه وقتی خواستند به اباعبدالله الحسین (علیه السلام) نامه بنویسند و ایشان را برای تشریف‌فرمایی به شهر خود قانع کنند و آمادگی خود برای قیام و سرپیچی از حکومت یزید و استاندار او را برای امام اثبات کنند، نوشتند: «لسنا نجمع معه فی جمعه و لا جماعه و لا نخرج معه فی عید» یعنی ما در نماز جماعت‌ها و نماز جمعه‌ها و نمازهای عیدی که نعمان بن بشیر اقامه می‌کند، شرکت نمی‌کنیم. در واقع نمازهای جماعت و جمعه و عید، ابزارهای حکومت اسلامی برای بسیج مردم و هماهنگی آنها در سطح حاکمیت است و باید محور تجمع ایمانی

و مشارکت عمومی آخرت‌گرایان باشد. غاصبان خلافت، این حقایق را به یک سری عبادات فردی تبدیل کردند، در حالیکه بسیج عمومی با همین ابزارها توسط نبی اکرم صلی الله علیه و آله محقق می‌شد و نرم‌افزار مدیریت نبی اکرم صلی الله علیه و آله در ده سال چیزی جز نمازهای جمعه و جماعت و عید نبود. پس ساختارهایی که در عرصه سیاسی به نظام ضربه می‌زند و خطر براندازی را برجسته می‌کند و نظام را به دیکتاتوری متهم می‌کند و به مردم احساس خفقان تزریق می‌کند، همین فرهنگ دموکراسی و خلق ردیله تحزب است و امروز باید فتنه‌ها و پیچیدگی‌های کفرآلود و نفاق‌زده آنها را فهمید تا بتوان به سمت ساختارهای الهی قدرت حرکت کرد تا به حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف نشان داد که جمهوری اسلامی و ملت رشید ایران اسلامی مثل جوامع گذشته تسلیم ساختارهای کفر نمی‌شود و از آنجا که این حيله‌ها را شناخته، اگر امام‌زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف تشریف‌فرما شود، باعث شهادت و غربتش نخواهد شد و اگر ائمه‌ی قبل برایشان غربت و شهادت رقم خورد، به این علت بود که جوامع قبلی تسلیم آن ساختارها شدند.

البته ممکن است گفته شود: «اگر احزاب با سرمایه‌داران زد و بند کنند، از طریق رسانه‌های آزاد افشا خواهند شد» که پاسخ به این تصور، در مباحث بعدی خواهد آمد و خطرات وضعیت عینی رسانه‌های مدرن برای امت شیعه و جامعه بشری روشن خواهد شد.

مبحث ششم:

مهندسی ساختارهای سیاسی قاتل امام با تبدیل «شورا» به «پادشاهی و سلطنت» از طریق واردکردن روابط سیاسی امپراطوری ایران و روم در جامعه اسلامی و چگونگی اسارت رسانه‌های مدرن به دست نظام سرمایه‌داری به عنوان یکی از ابعاد ساختارهای سیاسی برانداز نظام

از وجود مبارک پیامبر عظیم الشان اسلام ﷺ نقل شده که فرمودند: «بعد از من، یکایک ریسمان‌های اسلام گسسته خواهد شد و اولین ریسمانی که از دین شما گسسته خواهد شد، «امامت» و آخرین آن، نماز است^۱». این روایت، مؤید و شاهد دیگری است نسبت به مطلبی که در مباحث گذشته بر آن تأکید شد: پیامبر اکرم ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام و تمام انبیا و اولیا در مقابل یک «جامعه و ساختارهای مادی» آن قرار داشتند و منافقین و غاصبین خلافت نیز اولین کاری که کردند تغییر ساختارهای سیاسی جامعه نبوی و بازگرداندن آن به وضع قبلی بود. در واقع اولین مأموریت انبیاء، ایجاد جامعه و امت دینی با محوریت

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۱۳.

امام و پدید آوردن ساختارهای الهی برای آن است و لذا منافقین برای غصب خلافت، پیش از هر چیز به ساختار سیاسی الهی ضربه زدند و آن را به تحریف و بدعت آلوده کردند و احکامی همچون نماز، آخرین چیزی بود که در آن، انحراف و بدعت پیدا شد. لذا اگر در معارف دینی از بدعت و تأویل توسط منافقین سخن به میان می‌آید، این انحرافات به تغییر در احکام فردی منحصر نمی‌شود، بلکه مهم‌تر از آن، بدعت در احکام اجتماعی و تأویل در مبنا و بنیان امت و جامعه و ساختارهای اجتماعی است.

در این راستا بیان شد که ساختارهای سیاسی کفرآمیز آن دوران، بر محور قومیت و قبیله‌گرایی بود که نبی اکرم صلی الله علیه و آله این ساختارهای تفاخر به قومیت و قبیله‌گرایی را شکست و جامعه‌ای بر محور قدرت خدای متعال تعریف و ایجاد کرد اما منافقین تحت عنوان شورا و رأی مسلمین و اهل حل و عقد، همان ساختار قومیت را بازگرداندند. بر این اساس نبی اکرم صلی الله علیه و آله در خطبه مبارکه غدیر بعد از اینکه امر ولایت را به عنوان مبنای جامعه اسلامی بر محور قدرت خدای متعال معین کرد و حضرت امیرالمومنین علیه السلام را برای تحقق این مهم منصوب فرمود، تصریح کرد: «سیجعلون الإمامه بعدی ملکا و اغتصابا» بعد از من امامان جور خواهند آمد که امامت و ولایت و ساختار سیاسی مبتنی بر توحید و قدرت خدای متعال را به ملک و پادشاهی تبدیل خواهند کرد. البته این کار یک شبه انجام نشد. بلکه ابتدا با عنوان «شورا و نظر مسلمین» آغاز شد و به تدریج، حوادثی رقم خورد که

پوسته ظاهریِ شورا کنار رفت و به پادشاهی و ملک و سلطنت تبدیل شد. به طور نمونه، امیرالمؤمنین (علیه السلام) در یکی از نامه‌های بسیار مهم خود به معاویه،^۱ جمله بسیار مهمی را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل می‌کند: «سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ بَنِي الْعَاصِ إِذَا بَلَغُوا ثَلَاثِينَ رَجُلًا جَعَلُوا كِتَابَ اللَّهِ دَخَلًا وَعِبَادَ اللَّهِ حَوْلًا وَمَالَ اللَّهِ دُولًا».^۲ این عبارت، به صورت بسیار زیبا و جامع و مؤجز، سه ساختار اجتماعی غاصب خلافت و قاتل امام را بیان می‌کند: «از نظر فرهنگی، دین خدا را تأویل می‌کنند و مایه فریب و حيله قرار می‌دهند. از نظر سیاسی، مردمی را که با نهضت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) از دست قومیت و قبیله گرایی آزاد شده و شخصیت ایمانی پیدا کرده بودند، به برده و کنیز و عبد خود و رؤسای قبایل تبدیل می‌کنند. از نظر اقتصادی، اموال خدای متعال و بیت المال را به ملک شخصی خودشان تبدیل کرده و میان خودشان دست به دست می‌کنند». سپس در ادامه نامه می‌فرمایند: «تو حکومت را غصب خواهی کرد و بعد از تو یزید حاکم خواهد شد و فرزند من را به شهادت خواهد رساند و بعد از شما، ده نفر از بنی امیه که از فرزندان مروان هستند، حاکم خواهند شد. من می‌دانم با این نامه تغییری در راه خودت ایجاد نخواهی کرد. اما برای اتمام حجت بر اطرافیان تو و خود تو و اینکه این حقایق به شیعیان من برسد، این نامه را نوشتم.»

۱. کتاب سلیم بن قیس الهمالی، جلد دوم، صفحه ۷۷۳ و ۷۷۴.

۲. «هرگاه فرزندان ابی العاص به سی نفر برسند کتاب خدا را ابزار فریب و بندگان خدا را غلام و کنیز و اموال الهی را ثروت خود می‌کنند».

پس باید به این نکته مهم توجه شود که این انحرافات و بدعت‌ها، رفتار یک فرد نیست بلکه - با توضیحاتی که در مباحث گذشته بیان شد - واضح گردید که این امور، اوصاف ساختارهای اجتماعی است که منافقین بوسیله آن، حکومت را از اهل بیت علیهم‌السلام غصب کرده و تمایلات جامعه را بر محور خود سازماندهی کردند و حضرات معصومین علیهم‌السلام را در اوج انزوا قرار دادند. البته تلاشی که نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم برای ایجاد ساختارهای الهی قدرت و سیاست در جامعه اسلامی به کار بست، بسیار عظیم بود و منافقین به راحتی نمی‌توانستند آن را تغییر داده و به سمت ساختارهای مادی ببرند. لذا علی‌رغم تحریفی که در اصل ولایت و امامت انجام شد، خلیفه اول و دوم بخشی از حدود و ظواهری که در دوران نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم به عنوان ساختارهای اجتماعی و روش حکمرانی و هدایت یک امت شکل گرفته بود، حفظ کردند. اما این تغییرات ساختاری، در دوران خلیفه سوم و معاویه به اوج خود رسید. توضیح آن‌که، خلفای بعد از نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم، به دلایلی که مفصلاً در مباحث گذشته ذکر شد^۱، مجبور شدند جهاد با کفار را ادامه دهند و امپراطوری ایران و روم را که ابرقدرت جهانی و در واقع همانند آمریکا و شوروی در این عصر بودند - ساقط کنند. لذا با یک تمدن جهانی و ساختارهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی آن مواجه شدند و این در حالی بود که قبل از بعثت نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم، سران عرب،

۱. دلایل تفصیلی این مطلب، در مباحث محرم سال ۱۳۹۶ در مصلى شهر قم توسط استاد حجت‌الاسلام حیدری مطرح شده و کتاب تدوینی آن تحت عنوان: «قیام حسینی در برابر جاهلیت اولی، قیام خمینی در برابر جاهلیت مدرن» چاپ و منتشر شده است.

قدرت و ساختارهای اجتماعی ساده‌ای داشتند اما با این فتوحات همانند خان یک روستا شدند که ناگهان به سیطره بر یک مملکت بزرگ دست پیدا کرده است. از این رو، حضرت اباعبدالله علیه السلام در یکی از نامه‌های خود به معاویه می‌فرماید: «تا قبل از اینکه نبی اکرم صلی الله علیه و آله قیام کند و شما خلافت او را غصب کنید و بر مسند خلافت بنشینید، تو و پدرت بیشترین کاری که می‌توانستید انجام بدهید این بود که سالانه دو کاروان تجاری را به سمت اطراف حجاز ببرید».^۱ یعنی اعراب در معادلات قدرت جهانی، یک قوم درجه دوم و سوم و یک ملت در حاشیه محسوب می‌شدند و اوج توانایی آنها مدیریت کاروان تجاری بود! در مقابل، تمدن و قدرت و فرهنگ و اقتصاد جهانی در دست امپراطوری ایران و روم بود.

اما با قدرتی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله برای مسلمین ایجاد کرد و نهادینه کردن فرهنگ جهاد با کفار، خلفا به امپراطوری‌های کفر زمان خودشان حمله‌ور شدند و آن‌ها را فتح نمودند. در نتیجه، چنین قومی با آن ضعف سیاسی و فرهنگی و اقتصادی، ناگهان در مقابل یک تمدن با حد اعلای دنیاپرستی و با تمام ساختارهای پیچیده سیاسی و فرهنگی و اقتصادی آن قرار گرفت. از سوی دیگر، منافقین همانند کفار، اهل دنیا هستند با این تفاوت که برای رسیدن به مقاصد پست دنیوی خود از ادبیات دینی و تحریف آن استفاده می‌کنند. پس وقتی با این مقیاس جدید از دنیاپرستی آشنا شدند و این سطح از امکانات

۱. الاحتجاج علی اهل اللجاج، ج ۲، ص ۲۹۷.

و مقدمات سیاسی و فرهنگی و اقتصادی را مشاهده کردند، تصمیم گرفتند از آن استفاده کنند و بهره ببرند و با آن تلذذ و ابتهاج مادی پیدا کنند. لذا این روابط مادی را وارد جامعه اسلامی کردند. ابتدا خلیفه سوم چنین کاری کرد و چون این کار در امر حکومت - اعم از اختلاف طبقاتی و زندگی‌های اشرافی و منصب دادن به بی دین‌ها و مطرودین نبی اکرم ﷺ بی عدالتی شدید در تقسیم بیت‌المال و ... - بر خلاف وجدان عمومی جامعه مسلمین بود، بر خلیفه سوم شورش کردند. علت شورش علیه عثمان این بود که او فرهنگ مادی و ساختارهای اجتماعی کفار آن زمان را وارد جامعه اسلامی کرد. اما معاویه که در شام به دور از مرکز حکومت قرار داشت و به مرزهای روم نزدیک بود و مردم آنجا با اخلاق حکومت رومی‌ها مأنوس بودند، راحت‌تر توانست این فرهنگ کفرآمیز و ساختارهای مادی امپراطوری ایران و روم را با روکشی از مذهب وارد جامعه اسلامی کند. سپس با جنگی که میان او و امیرالمومنین (علیه السلام) اتفاق افتاد و فریب خوردن کوفیان از معاویه در این جنگ بزرگ و همچنین همراهی کوفیان با معاویه در زمان امام حسن مجتبی (علیه السلام)، توانست خلافت را غصب کند. البته در ابتدا همین مردم کوفه با اخلاق قومیت و قبیله‌گرایی - که در زمان خلیفه اول و دوم به جامعه مسلمین برگشته بود - حول امام علی (علیه السلام) و امام حسن (علیه السلام) جمع شده بودند زیرا کوفه به عنوان مرکز مدیریت فتوحات به شمار می‌رفت و هیچ‌گاه سلطه شام بر خود را نمی‌پذیرفت. با این انگیزه‌ها به دورائم اطهار (علیهم السلام) جمع شدند نه انگیزه ولایت الهی؛ اما وقتی

دیدند معاویه بهتر می‌تواند آن‌ها را به تمنیات دنیوی‌شان برساند و لذا ید مادی و سبک زندگی مرقّه ایران و روم را به آن‌ها ارائه دهد، از بیعت خود دست کشیدند و امام علی و امام حسن (علیه السلام) را تنها گذاشتند و حکومت معاویه استوار شد.

بنابراین معاویه به آرامی و با حيله و مکر، ساختارهای سیاسی کفر آن روز را با روکشی از مذهب به صورت منافقانه وارد جامعه مسلمین کرد. البته ابتدای امر مجبور بود سلوک شیخین را در پیش بگیرد و لذا به شامیان گفت ما باید به فکر آینده باشیم و همان‌طور که خلفای قبلی بر اساس شورا و رأی اهل حل و عقد شخصی را به عنوان خلیفه بعدی انتخاب می‌کردند، ما هم چنین کنیم. اهالی شام نیز به دور هم جمع شده و مشورت کردند و گفتند: «عبدالرحمن بن خالد بن ولید برای جانشینی تو مناسب است.» زیرا او با فرماندهی خود، فتوحات بزرگی برای مسلمین رقم زده بود و محبوبیت داشت.^۱ وقتی معاویه با این انتخاب مواجه شد، فهمید حتی اگر از سنت شیخین - که تحت عنوان شورا، خلافت را بر مبنای نفوذ روسای قبایل و فرهنگ قومیت مهندسی کردند - استفاده کند، نمی‌تواند بنی‌امیه را بر مردم حاکم کند و حکومت موروثی ایجاد نماید. لذا پسر خالد بن ولید را با

۱. این مطلب نشان می‌دهد امیرالمومنین (علیه السلام) که محور شجاعت و نبرد و جهاد علیه کفار بود، اگر اندکی به تئوری قدرت مادی و ساختارهای آن اعتنا می‌کرد، مردم به دور او جمع می‌شدند. زیرا قهرمانان بزرگ جنگی در جامعه‌ای که همواره در حال جهاد و جنگ است، محبوبیت و شخصیت بالایی پیدا می‌کنند. اما اگر حضرت چنین می‌کرد، هدایت کل امت‌ها در طول تاریخ و حقیقت خواست خدای متعال و مأموریت ائمه اطهار (علیهم السلام) در ایجاد امت الهی و ساختارهای دینی زیر سوال می‌رفت.

سمّ کشت و به سمت فرهنگ سازی برای موروّثی کردن خلافت رفت و برای این امر، تلاش های بسیار زیاد و پیچیده ای انجام داد که تفصیل آن در کتب تاریخی آمده است. در صورتی که قبل از این، هیچکدام از خلفا جرأت نکردند فرزندان خود را به عنوان خلیفه مطرح کنند و انتخاب خلیفه توسط شورا یا نظر عموم مسلمین انجام می شد.

معاویه برای تغییر این ساختار، علاوه بر تلاش های متعدد و همه جانبه در شهرهای مختلف، چند سفر به مدینه و مکه انجام داد تا بزرگان و صحابه و فرزندان آنان را به این مطلب راضی کند. هم امام حسن مجتبی (علیه السلام) و هم عبدالله بن زبیر و هم عبدالرحمن بن ابوبکر فرزند خلیفه اول و هم عبدالله بن عمر فرزند خلیفه دوم با این بدعت مخالفت کردند. لذا نامه ای به مروان بن حکم، والی مدینه نوشت و گفت «ظاهراً مردم راضی شده و می خواهند یزید را به عنوان خلیفه بعدی انتخاب کنند لذا از بزرگان مدینه بیعت بگیر». با این کار عملاً می خواست اخلاق ولایت و امامت را به سلطنت و پادشاهی تبدیل کند. اینقدر این امر واضح بود که وقتی مروان موضوع نامه معاویه را با این چند نفری که ذکر شد مطرح کرد، عبدالرحمن بن ابوبکر سریعاً واکنش نشان داد و گفت: «تریدون ان تجعلوها هرقلیه كلما مات هرقل قام هرقل» شما می خواهید خلافت را هرقلی^۱ کنید؛ هر هرقلی که مرد، هرقلی دیگر جانشین او گردد. یعنی می خواهید

۱. «هرقل» نام یکی از سلاطین روم است و چنانکه سلاطین روم را در این زمان قیصر می گویند، در قدیم هرقل می گفتند و این لغت رومی است. (لغت نامه دهخدا).

سنت حکومت موروثی در امپراطوری روم و ایران را اینجا راه بیندازید؟ اینقدر این مسأله واضح بود که علاوه بر امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام، پسر ابوبکر اولین اعتراض‌ها را انجام داد. پس اساس مطلب این بود که معاویه می‌خواست ساختارهای مادی سیاست را از «قومیت اهل حجاز» به اخلاق «پادشاهی ایران روم» ارتقا دهد. البته نبی اکرم صلی الله علیه و آله در خطبه غدیر از این بدعت خبر داده بودند: «سیجعلون الامامة بعدی ملکا و اغتصابا» بزودی بعد از من امامت را به پادشاهی و غصب تبدیل می‌کنند. نمونه واضح این سیاست، موروثی کردن خلافت و سپردن آن به یزید بود و لذا خود معاویه نیز با افتخار می‌گفت: «انا أوّل الملوک» من اولین پادشاه عرب هستم. همه می‌دانستند که جانشینی نبی اکرم صلی الله علیه و آله تناسبی با اخلاق‌های مادی و کفرآمیز در امپراطوری ایران و روم ندارد ولی معاویه به غیر از تغییر ساختارهای سیاسی اسلام، با ایجاد بدعت‌هایی در ساختارهای فرهنگی و اقتصادی - که در مباحث آینده مطرح خواهد شد - جامعه اسلامی را به این سمت برد و چند سال قبل از مرگش از همه به جز تعدادی اندک (از جمله امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام، عبدالله بن زبیر و...) برای یزید بیعت گرفت. با این کار عملاً اخلاق مادی و کفرآمیز ایران و روم در امر سیاست با روکشی از مذهب وارد جامعه مسلمین شد.

بنابراین علی‌رغم این‌که در نقل بدعت‌های معاویه معمولاً تحریف‌ها و بدعت‌های او در مورد احکام فردی ذکر می‌شود (مانند

اولین خلیفه‌ای که نبیذ نوشید و یا ساز را وارد جامعه مسلمین کرد و اولین کسی بود که نماز جمعه را چهارشنبه خواند و... ولی بنا بر روایتی که در ابتدا این مبحث مطرح شد، اولین و مهم‌ترین بدعت او، در اصل حکمفرمایی و ساختارهای سیاسی و روش اداره حکومت بود. در برخی از کتب تاریخی، برنامه‌ی روزانه معاویه ثبت شده که براساس آن، بخش مهمی از برنامه روزانه معاویه به شنیدن اخبار مورخین از تجارب و روش‌های پادشاهان در رعیت‌پروری و مکر و خدعه‌های‌شان صرف می‌شد تا به تعبیر امروزی، بتواند این تجارب مادی را در امت اسلامی، مهندسی معکوس کند. بنابراین انواع ابزارها و ساختارهای مدیریتی ایران و روم را وارد جامعه مسلمین کرد به‌طوری که حتی مشاوران و مستشاران ایرانی و رومی را با همان دین خودشان وارد ساختار حکومتی کرد. اساساً دیوان‌های خراج، زمین و لشکر و غیره در دوران معاویه تا مدت‌های زیادی به زبان فارسی و رومی بود. زیرا عرب‌ها به این امور مسلط نبودند و روش حکومت‌داری و اخلاق سیاست‌ورزی در جهان، در دست ایران و روم بود. در حالی که ابزارهای مدیریتی جامعه اسلامی باید بر محور توحید و علم ائمه معصومین علیهم‌السلام و احکام الهی شکل بگیرد ولی حکومت‌هایی که تمام تلاش خود را در منزوی کردن ائمه معصومین علیهم‌السلام انجام داده بودند، طبعاً نمی‌خواستند از علم الهی آن‌ها استفاده کنند.

براین اساس، معاویه اولین کسی بود که در اسلام بر تخت و سریر سلطنت نشست و مردم را زیر دست خودش قرار داد. همچنین اولین

کسی بود که در مساجد مقصوره ساخت. مقصوره، اتاق ماندنی در کنار محراب بود و منافذی داشت که از بین آن می‌شد فرد داخل آن را دید مانند اتاق‌هایی که پادشاه روم در آن می‌نشست تا برای او حالت حشمت و شوکت مادی ایجاد شود. اولین کسی بود که در دربارش خدمتکار، پاسبان و گارد دربار قرار داد. پس اول در این روش‌های مدیریتی، بدعت ایجاد کرد. یعنی بدعتی که خلفای قبلی بر محور قومیت عرب ایجاد کردند، به صورتی غلیظ‌تر و شدیدتر و براساس قله‌های کفر آن زمان (ایران و روم) پدید آورد و قریب ۲۰ سال، چنین ساختارها و روش‌هایی را وارد جامعه اسلامی و اخلاق آن‌ها کرد و مردم را به این امور عادت داد.

در چنین فضای مادی و فاسدی، وقتی امام حسین علیه السلام قیام کرد و شعار حفظ اسلام و احیای آرمان نبوی را داد، بسیاری از مسلمین حتی مردم کوفه که طعم حکومت عادلانه حضرت علی علیه السلام را چشیده بودند، در اثر تغییر ساختارها به سمت فرهنگ قبیله‌گرایی، به این جمع‌بندی رسیدند: «درگیری میان قوم بنی‌هاشم با بنی‌امیه است و بحث حق و باطل نیست! بلکه این دو پسر عمو با هم دعوایشان شده است و خودشان به این دعوا رسیدگی می‌کنند. نباید ما وارد این دعوا می‌انیم میان دو قبیله بشویم». لذا وقتی حضرت مسلم در کوفه قیام کرد و مورد حمایت مردم قرار گرفت، عبیدالله اشراف کوفه را جمع کرد تا مردم کوفه را بترساند و آن‌ها را با وعده و وعید، از دور مسلم جدا کند. این وعده و وعیدها در مردم کوفه اثر کرد و به یکدیگر گفتند:

«ندع هولاء القوم حتی یصلح الله ذات بینهم»^۱ ما باید اینها (بنی امیه و بنی هاشم) را رها کنیم تا خداوند بین آنها صلح برقرار کند و در این درگیری قومیتی، اصلاح ذات بین دو طایفه مسلمین برقرار شود! یعنی در چنان فضایی، درگیری حق و باطل در امر حکومت و ساختارهای سیاسی آن، بی معنا می شود. وقتی وضعیت جامعه اسلامی این طور شد، دیگر سخنان و مواضع و عملکرد اباعبدالله علیه السلام شنیده و فهمیده نمی شود و دعوتش امت اسلامی را به حرکت نمی اندازد. زیرا این جامعه و مردم آن با این ساختارهای سیاسی مادی، پرورش پیدا کرده و ۲۵ سال فرهنگ قومیت و شورا را تجربه کرده اند و ۲۰ سال نیز فرهنگ ملک و پادشاهی را چشیده اند و به آن مأنوس شده اند. در این جامعه، ندای امام حسین علیه السلام به عنوان یک مقوله بی معنا تلقی می شود و کسی با او همراه نمی شود. پس منزوی شدن پیام سیدالشهدا علیه السلام در امت اسلامی، یک امر ساده ای نبود که سران جامعه بگویند: «امام حسین را یاری نکنید» و مردم نیز قبول کنند. بلکه مردم پرورش های مادی در امر سیاست پیدا کرده بودند. مردم می دیدند خلیفه رسول الله، سنت های اخلاق امپراطوری ایران و روم را در حکومت داری خود جاری کرده است و از سویی، فرهنگ نماز خواندن و روزه گرفتن و حج رفتن و غیره را نیز به عنوان خرده فرهنگ ترویج می کند و گویا این امور با یکدیگر قابل جمع هستند! اینجاست که ساختارهای اجتماعی، قاتل امام می شوند و غربت امام را رقم

می‌زنند. حتی وقتی معاویه در دوران امامت امام حسین علیه السلام خواست برای یزید بیعت بگیرد، عده‌ای از کوفیان به امام حسین علیه السلام نامه نوشتند که معاویه خلاف عهد خود با امام حسن علیه السلام عمل کرده و یزید را به عنوان جانشین خود معین کرده و لذا ایشان را به قیام دعوت کردند اما حضرت نپذیرفتند. برخی کوفیان نزد محمد حنفیه رفتند و همین حرف را تکرار کردند. محمد حنفیه نظر آنان را به امام حسین علیه السلام منتقل کرد اما حضرت فرمود: «ان القوم انما يريدون ان يأكلوا بنا ويُشيطوا دماءنا»^۱ این مردم و این جامعه می‌خواهند ما را وسیله دنیای خودشان قرار دهند و خون ما را بریزند و خودشان به قدرت برسند. در واقع این تمایل به قیام در کوفیان به این نکته باز می‌گشت که فرهنگ قومیت در آنها نهادینه شده بود و نمی‌خواستند زیر بار ساختار سلطنت موروثی و ظلم شامی‌ها قرار گیرند و لذا ناراحتی آنان این بود که چرا معاویه دنیا را بین آن‌ها خوب تقسیم نمی‌کند. در این صورت، پذیرش چنین دعوتی توسط امام حسین علیه السلام که به دنبال چنان اهدافی نبود، به معنای وسیله شدن برای دنیای آنها بود. البته اینکه چرا امام حسین علیه السلام در زمان یزید، دعوت کوفیان را قبول کرد و بعد از مدتی به سمت‌شان حرکت نمود، بحث‌های مفصلی دارد که در سال گذشته مطرح شد.

اما ساختارهای سیاسی مادی و کفرآمیز که امروزه جامعه شیعه و نظام اسلامی را تهدید می‌کند و باعث متهم شدن انقلاب اسلامی

۱. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۴۳۹.

و نظام جمهوری اسلامی به بازی قدرت می شود، چیست؟ امروزه ساختارهای سیاسی مادی و کفرآمیز، فرهنگ دموکراسی و تحزب و رسانه است که ساختارهای سیاسی الهی را به انزوا می برد یا مانع شکل گیری آنها می شود به نحوی که حتی بعضاً عزاداران امام حسین علیه السلام نیز گرفتار شعارهای آنها شده و می گویند: «دموکراسی و مسئولیت پذیری و شفافیت و پاسخگویی را از غربی ها یاد بگیرید!» یا نظام اسلامی متهم می شود که انتخابات مردم ایران فرمایشی است. اما چنین ادعاهایی یک فریب پیچیده است. زیرا جامعه کفر و نفاق در طول تاریخ تداوم پیدا کرده و طبق مسلمات اعتقادی، محال است که دنیاپرستی و هوای نفس آن ها تعطیل شود. آیا صحیح است محبین اباعبدالله علیه السلام که علی رغم لغزش ها، با این عزادارای ها و انجام واجبات و ترک محرمات سعی می کنند از تمنیات دنیا فاصله بگیرند، به انواع فریب ها متهم شوند و آنگاه کفار که در بالاترین درجات دنیاپرستی هستند، اهل فریب نباشند و در این راه، منافع ملت خود را غارت نکنند؟! آیا می توان باور کرد که ساختارهای اجتماعی دنیاپرستان - که به هیچ نوع توجه و تقرب و عبادتی برای دوری از دنیا مقید نیستند - در اوج آزادی و پاسخگویی و شفافیت و سلامت است و رفتار مؤمنین - که بالاخره با انواع عبادات و تقریبات از دنیاپرستی فاصله می گیرند - در حسیض خفقان و اوج فساد به سر می برد؟! و این چه بی انصافی بزرگ و چه بی توجهی به مرزهای اعتقادی و لوازم آن است؟! کسی که اهل دنیا است، قطعاً اهل چپاول

و دوشیدن مردم و سلب مقدورات و اختیارات و نوامیس و اموال آن‌هاست؛ گرچه ممکن است از شیوه‌های پیچیده و ناپیدا برای این کار استفاده کند.

در دوران صدر اسلام به ابوعبدالله علیه السلام می‌گفتند: «تدخل فی ما دخل فیہ الناس»^۱ وارد همان چیزی شو که مردم وارد آن شدند؛ یعنی مردم یزید را پذیرفتند و تو هم بپذیر. امروز نیز می‌گویند: «بشریت ساماندهی سیاسی کشورها را با تحزب و رسانه انجام می‌دهد و چون فرهنگ تحزب در ایران شکل نگرفته و رسانه آزاد و خصوصی ندارید، دچار چالش‌های سیاسی هستید و لذا باید وارد همان روندی شوید که دنیا پذیرفته و از تجارب بشریت در این عرصه استفاده کنید». اما اینها همان ساختارهای مادی در امر سیاست هست که رفتار سیاسیون نظام را به بازی قدرت می‌کشد یا نظام را به خفقان یا دیکتاتوری متهم می‌کند. یعنی باید توجه داشت ابتدا بر اساس ادبیات دموکراسی، ادعا می‌کنند که مردم با حضور در انتخابات، در سرنوشت خود مشارکت پیدا کرده و با انتخاب دولت منتخب، نظامی مردمی شکل می‌گیرد. اما سپس می‌گویند دولت - که برآمده از حزب منتخب است - باید کوچک شود و در مقابل، بخش خصوصی گسترش یابد و منظور از بخش خصوصی نیز سرمایه‌دارها و کارتل‌ها و تراست‌ها و قطب‌های توسعه هستند. در واقع کوچک شدن دولتی که منتخب مردم بود و با انواع غوغا سالاری‌ها به عنوان نماد مشارکت عمومی طرح می‌شد، به

۱. تسلیه المجالس و زینه المجالس ج ۲، ص ۱۶۵.

معنای آن است که رأی مردم و دولت برآمده از آن به مستخدمی برای بخش خصوصی و سرمایه دارها و کارتل ها و تراست ها تبدیل شود. همانند یک اداره که کوچک ترین اتاق آن نصیب آبدارچی و مستخدم می شود و اتاق های بزرگ و اختیارات متعدد در اختیار مدیران قرار می گیرد و از آنجا که مدیران و صاحب اختیاران واقعی کشورها در دنیای امروز همان قشر سرمایه دار و مترفین هستند، برگسترده شدن و تقویت آنها در مقابل دولت تاکید می شود. همان طور که منافقین به اسم شورا، «قومیت» و سپس «سلطنت و پادشاهی» را به مسلمین تحمیل کردند، امروزه نیز به اسم مردم سالاری و تحزب، منافع قشر سرمایه دار و بخش خصوصی غرب را بر مردم تحمیل می کنند. سپس همین کسانی که مدعی دموکراسی و مشارکت عمومی هستند، در عرصه بین المللی دارنده ی حق و تو می شوند و همه دنیا باید از آن ها تبعیت کنند! یعنی به جز روابط ناسالم و کثیف درونی، در مقیاس بین المللی نیز دولت هایی که پرچمدار دموکراسی هستند، به مظهر قهر و غلبه و زور تبدیل می شوند.

ممکن است گفته شود: «در جوامع دموکراتیک، رسانه ها آزاد هستند و به عنوان یکی از ارکان اصلی دموکراسی، نقش چشم بینای مردم را ایفا کرده و دولت یا حزبی را که منافع عمومی را قربانی قشر خاصی از جمله سرمایه داران کند، افشا می کنند. لذا احزاب و دولت ها از ترس افشاگری رسانه ها، جرأت چنین مفاسدی را ندارند». در پاسخ باید گفت: اولاً هزینه های سرسام آور سخت افزاری و نرم افزاری

این رسانه‌های به اصطلاح آزاد چگونه تأمین می‌شود؟ از هزینه‌ی گزارش و پخش مستقیم آن از سراسر دنیا تا هزینه نیروی انسانی با تخصص‌های بسیار پیچیده و گسترده در عرصه رسانه (مانند تولید خبر و فیلم و مستند و...) از چه طریقی به دست می‌آید؟! قدرت خرید این خدمات پرهزینه جز از دست کسانی که بالاترین توانایی‌های مالی را دارند، بر می‌آید؟! مگر غیر از این است که بسیاری از سرمایه‌دارها مستقیماً صاحب رسانه‌ها هستند؟! خصوصاً با توجه به این که رسانه‌ها می‌توانند «حافظه و هوش اجتماعی» ایجاد کنند یا آن را تغییر دهند. یعنی با غوغا سالاری و با تکرار هنرمندانه یک موضوع و کارهای پیچیده هنری، به سنجش و هوش و حافظه‌ی افکار عمومی جهت می‌دهند. به طور نمونه می‌توانند برای مردم جهان، تصویری از وضعیت ایران درست کنند که وقتی توریست خارجی به ایران می‌آید، با تعجب بگوید: «ما فکر می‌کردیم مردم ایران برای حمل و نقل هنوز از شتر استفاده می‌کنند»! یعنی می‌توانند یک ملت را در جهان به عنوان شترسواران عقب افتاده یا خشونت طلبان تروریست معرفی کنند. عموم جهانیان هم که صبح تا شب مشغول کار هستند و نمی‌توانند خودشان همه چیز را بررسی کنند، به رسانه‌ها اعتماد می‌کنند. حال آیا چنین رسانه‌هایی نمی‌توانند حافظه مردم نسبت به وعده‌های احزاب را دستکاری کرده و باعث فراموشی آنها شوند و یا مفاسد آنها را از افکار عمومی دور کنند؟! یعنی رسانه‌ها نه تنها بسیاری از امور را افشا نمی‌کنند بلکه به سفارش و نفع کسانی که می‌توانند

هزینه‌های سنگین سخت‌افزاری و نرم‌افزاری‌شان را تأمین کنند، حافظه و هوش اجتماعی ایجاد می‌کنند. این وضعیت رسانه‌های آزاد و مدّرنی است که قرار بود به نفع مردم افشاگری کند! البته افشاگری رسانه‌ای دارای بازار داغی است اما این افشاگری درباره رفتار حزبی انجام می‌شود که رقیبی برای تأمین‌کنندگان مالی این رسانه است و حزب رقیب هم با رسانه خود، مفاسد طرف مقابل را افشا می‌کند و در میانه این جدال، منافع عمومی قربانی می‌شود. همان‌طور که در قضیه حقوق‌های نجومی و املاک نجومی، رسانه‌های دو جناح به یکدیگر حمله کردند و بر اثر این نزاع جناحی، تنها چیزی که به آن پرداخته نشد، افشای قوانین و مجوزها و بسترهایی بود که پرداخت حقوق نجومی و واگذاری املاک نجومی را به امری قانونی تبدیل می‌کرد! پس رسانه نیز همانند تحزب، منافع عمومی را به نفع قشر خاص ذبح می‌کند.

پس اگر مردم را نسبت به فریب‌های پیچیده‌ی تحزب و رسانه‌های مدرن آگاه نکنیم، دائماً نظام اسلامی در عرصه سیاست در معرض اتهام و کاهش اعتماد عمومی قرار می‌گیرد زیرا نخبگان و متخصصین فن سیاست و حکمرانی دائماً با تکیه بر ادبیات علوم سیاسی، شاخص‌های دموکراسی را جلوی چشم مردم می‌آورند و می‌گویند: «تحزب باید به این صورت تنوع داشته باشد که برای شما ندارد؛ رسانه باید به این شکل خصوصی و آزاد باشد که شما ندارید و بر شما خفقان حاکم کردند و مسؤولین با کنار گذاشتن مردم، مشغول بازی

قدرت و تقسیم غنائم شده‌اند». در حالی که اگر جمهوری اسلامی و رهبران آن، اهل بازی قدرت بودند در اولین گام باید با قدرتمندان بزرگ جهان یعنی آمریکا و شوروی سابق همراه می‌شدند و به آنها باج می‌دادند. اما جمهوری اسلامی با هر دو ابرقدرت کفر در افتاد. اگر نظام اسلامی در بنیان خود اخلاق باج‌دهی داشت و اهل بده و بستان و بازی قدرت بود، چرا تک و تنها در مقابل قدرتمندان جهان ایستاد و باج نداد و هزینه مقاومتش را هم داد؟! بله، اگر در سطوح پایین تر بوی قدرت‌طلبی به مشام می‌رسد، ناشی از آن است که به جریان اخلاق رذیله در ساختارهای متداول قدرت توجه نشده و لذا احساس نیازی به تولید ساختارهای الهی قدرت پدید نیامده و حتی تجارب میدانی انقلاب (مانند مساجد و نماز جمعه‌ها و هیئات که انقلاب بوسیله آنها پیروز شد و تا امروز حفظ شده) تئوریزه نشده و در نتیجه، مسؤولین و سیاستمداران کشور لاجرم در ساختارهای قدرت مادی پرورش پیدا می‌کنند و به مفاسد آن مبتلا می‌شوند.

یکی دیگر از شبهاتی که درباره ساختار سیاسی نظام اسلامی مطرح می‌کنند این است که: «در نظام اسلامی یک نفر به عنوان مولا فرمان می‌دهد و بقیه نیز باید تبعیت کنند و مشارکت مردم معنا ندارد». ریشه بروز چنین شبهاتی به دانش‌های موجود در حوزه‌های علمیه برمی‌گردد که بر اساس ادبیات قبل از رنسانس شکل گرفته است؛ زیرا ادبیات جامعه‌شناسی قبل از رنسانس، بر مبنای قومیت و قبیله‌گرایی و حذف مشارکت مردمی بوده است و متأسفانه همین

فرهنگ را به اسلام نسبت می‌دهند که در واقع برای اسلام نیست. اسلام به دنبال این است که بیشترین اختیارات را به مردم بدهد و اختیارات مردم در راه تقرب به خدای متعال شکوفا شود. گرچه برای تحقق این معنا از مشارکت الهی و اسلامی در سطح یک جامعه و حکومت، ضعف و موانع علمی در ادبیات تخصصی حوزه‌های علمیه وجود دارد. از سویی، ادبیات تخصصی دانشگاه نیز معتقد است باید در تمام این امور از تجربه‌ی امروز بشریت و ساختارهای متداول جهانی یعنی همان دموکراسی و تحزب و رسانه استفاده کرد که ریشه مادی و حقیقت کفرآمیز آن تبیین شد. این درحالی است که انقلاب اسلامی عملاً کارآمدی اسلام در جلب مشارکت عموم مردم و اقشار مختلف در سطح مدیریت یک نظام را نشان داد. نمونه آن، مشارکت خودجوش مساجد و نمازگزاران در اداره کشور در ابتدای انقلاب اسلامی بود که به تعبیر مقام معظم رهبری^۱ تا چند سال بعد از پیروزی انقلاب، مساجد و مردم بودند که کشور را در بحران‌های سیاسی و امنیتی و حتی

۱. مقام معظم رهبری: «یکی از ابتکارات مهم امام بزرگوار ما، از هنرهای بزرگ این مرد بزرگ همین بود که از اول انقلاب مساجد را محور قرار داد. آن روزهای اول انقلاب، آنهایی که یادشان است می‌دانند که همه چیز در هم ریخته بود؛ سلاح بیاورند، جمع کنند، از اینجا بردارند، [نکنند] دستهای غیر مأمونی به کارهایی دست بزنند؛ مرکز تشکل لازم بود، هسته‌ی مرکزی لازم بود؛ این هسته‌ی مرکزی را امام بلافاصله همان روز اول، حتی قبل از اینکه اعلام پیروزی بشود، معین کردند؛ مساجد. هرکس از هر جایی سلاح دست می‌آورد، ببرد [به مساجد]. بعد هم یک سازمان‌دهی عظیم مسجدی تشکیل شد و به وجود آمد که همان کمیته‌های انقلاب بودند، که تا مدتهای طولانی همه‌ی کارهای انقلاب را اینها انجام می‌دادند، و در واقع همه‌ی کارهای کشور را اینها انجام می‌دادند». بیانات در دیدار ائمه جماعات مساجد استان تهران، ۹۵/۵/۳۱.

اقتصادی مدیریت می‌کردند. یعنی نظام اسلامی رفتار بی‌نظیری برای جلب حضور و مشارکت مردم در همراهی با جهت‌گیری الهی امام و مقام معظم رهبری انجام داده اما این امر هنوز تبدیل به تخصص و ساختار و فرمول نشده است تا در تمام سطوح اداره جامعه رواج پیدا کند. طراحی این ساختارها یک کار علمی است که باید از وظایف اساسی حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌ها محسوب شود اما چون دو دستگاه علمی موجود در کشور هریک به دلایلی که اشاره شد، توانایی پشتیبانی علمی از نظام را ندارند، در نتیجه نظام اسلامی علی‌رغم تأمین آزادی و مشارکت الهی برای مردم ایران، در مظلومیت و در جایگاه متهم قرار می‌گیرد. ابتلاء و امتحان و مصیبت امروز جامعه شیعه نیز همین است. همان‌طور که اباعبدالله الحسین (علیه السلام) نیز مبتلا به ساختارهای سیاسی قدرت در آن دوران بود و کسی دعوت ایشان را نمی‌فهمید یا باور نمی‌کرد. یعنی بلا و مصیبت و گرفتاری امام حسین (علیه السلام) این بود که چطور این جامعه دنیاگرا در امر قدرت را تکان دهد و در نهایت، شهادت ایشان این ساختارهای مادی را رسوا کرد. ان‌شاءالله در مبحث آینده به توضیح ساختارهای الهی و نرم‌افزارهای دینی برای ساماندهی عرصه سیاسی در امت دینی خواهیم پرداخت تا با ایجاد امید به جامعه اسلامی و مؤمنین، چشم‌اندازی از ساختار سیاسی مطلوب در پیش‌روی حرکت نظام اسلامی قرار گیرد.

مبحث هفتم:

تبیین جدید از «مساجد، نمازهای جمعه، حج، زیارات» به عنوان
ساختارهای الهی در عرصه قدرت و سیاست
و ضرورت مقید شدن ساختارهای قدرت مادی به آنها در دوران گذار

در مباحث گذشته درباره ساختارهای سیاسی قاتل امام علیه السلام
توضیحاتی بیان شد و سپس در مقایسه با آن، ساختارهای جدیدی
که امروزه نظام کفر در عرصه سیاسی (دموکراسی، تحزب و رسانه)
ایجاد کرده و نظام اسلامی را در معرض خطر براندازی قرار داده، تبیین
شد. حال باید جامعه مؤمنین بدانند در مقابل این ساختارهای
مادی، چه ساختارهای الهی و نرم افزارهای دینی برای ساماندهی
عرصه سیاسی در امت دینی وجود دارد. در واقع تبیین عمق
ظلمات ساختارهای سیاسی مدرن، با هدف ایجاد ترس و خوف در
جامعه مؤمنین نیست، بلکه اولاً باید عمق دشمنی و پیچیدگی این
ساختارهای مادی معلوم شود تا برخورد ساده انگارانه با آنها صورت
نگیرد و ثانیاً این که اساساً خدای متعال، مأموریت اصلی انبیاء را ایجاد
امت دینی و به تبع آن ساختارهای الهی قرار داده است و لذا در این

زمینه، تشریح‌های مفصل و مهمی وجود دارد؛ گرچه با نگاه فردی به قرآن و روایات، این نرم‌افزارها و ساختارهای سیاسی قابل استنباط نیست. البته فقه شیعه در دوران غیبت کبری علی‌رغم نگاه فردی به دین، مبنای سلامت و حفظ امت دینی بوده اما - همان‌طور که مقام معظم رهبری فرمودند^۱ - چون فقهای عظیم‌الشان شیعه، مبتلا به اداره حکومت نبوده‌اند، به دنبال اجتهاد و استخراج ساختارهای اجتماعی از منابع دینی نرفته‌اند. پس امروز که شیعه و مکتب اسلام به حکومت رسیده است، نباید «فقه» و «اصول» در ظرفیت قبلی خود باقی بماند، بلکه باید وارد استنباط ساختارهای الهی و نرم‌افزارهای دینی شود تا این ثروت بی‌نظیر برای ساماندهی سیاسی نظام اسلامی در اختیار جامعه دینی قرار گیرد.

در همین راستا ملاحظه می‌شود که در موضوع نماز جماعت و مسجد، روایات مفصل و عجیبی نقل شده است؛ خدای متعال به کسانی که در نماز جماعت مسجد محله یا مسجد جامع شرکت کنند وعده‌های اجر و ثوابی داده که معمولاً دور از ذهن ما انسان‌های

۱. مقام معظم رهبری: «به خاطر طول سال‌هایی که فقهای شیعه و خود گروه شیعه، در دنیای اسلام به قدرت و حکومت دسترسی نداشتند و فقه شیعه، یک فقه غیرحکومتی و فقه فردی بود، امام بزرگوار، فقه شیعه را به سمت فقه حکومتی کشاند... علت هم معلوم است. فقهای شیعه، در این مورد تقصیر یا قصوری نکرده‌اند. برای آنها، این مسائل مطرح نبوده است. شیعه، حکومت نداشته است. فقه شیعه، نمی‌خواسته است جامعه سیاسی را اداره کند. حکومتی در اختیار او نبوده است که جهاد بخواهد آن حکومت را اداره کند و احکامش را از کتاب و سنت استنباط نماید. لذا فقه شیعه و کتب فقهی شیعه، بیشتر فقه فردی بود؛ فقهی که برای اداره امور دینی یک فرد، یا حداکثر دایره‌های محدودی از زندگی اجتماعی، مثل مسائل مربوط به خانواده و امثال آن کاربُرد داشت» بیانات در مراسم هشتمین سالگرد رحلت امام خمینی، ۷۶/۳/۱۴.

عادی است. به طور نمونه در شرح شهید ثانی بر کتاب لمعه آمده است: «فضیلت نماز جماعت نسبت به نماز فردی، بیست و پنج برابر است و این در صورتی است که امام جماعت غیرعالم باشد. اما اگر عالم باشد، هزار برابر نماز فردی فضیلت دارد». این فضیلت تصاعدی در نگاه اولیه، تعجب برانگیز است. سپس در ادامه تصریح شده: «این فضیلت که ذکر شد، برای نماز جماعتی است که در مسجد نباشد، ولی اگر در مسجد جامع شهر به امامت غیرعالم باشد، نسبت به نماز فردی، ۲۷۰۰ برابر فضیلت دارد و اگر در مسجد جامع به امامت امام عالم باشد، ۱۰۰ هزار برابر نماز فردی فضیلت دارد!»^۱ یا در جلد چهارم کتاب شریف مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه در صفحه ۱۷، این روایت نقل شده: «مَنْ مَشَى إِلَى مَسْجِدٍ يَطْلُبُ فِيهِ الْجَمَاعَةَ كَانَ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ سَبْعُونَ أَلْفَ حَسَنَةٍ وَحَاصِلُهُ سَبْعِينَ أَلْفَ سَيِّئَةٍ وَيَرْفَعُ لَهُ مِنَ الدَّرَجَاتِ مِثْلُ ذَلِكَ وَإِنْ مَاتَ وَهُوَ عَلَى ذَلِكَ وَكَلَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ يُعَوِّدُونَهُ فِي قَبْرِهِ وَيُؤْتِسُونَهُ فِي وَحْدَتِهِ، وَيَسْتَغْفِرُونَ لَهُ حَتَّى يُبْعَثَ» هر کسی به خاطر نماز جماعت به سمت مسجد برود، برای هر یک قدمی که برمی دارد ۷۰ هزار حسنه می نویسند و درجاتش نیز ۷۰ هزار درجه بالا می رود و اگر در این حالت (استدامت در راه مسجد) بمیرد خدای متعال هفتاد هزار ملک را می فرستد تا او را در قبرش عیادت کنند و تا زمان قیامت برای او استغفار کنند. حکمت این ثواب های عجیب و غریب چیست؟

از سوی دیگر، کناره گیری از مسجد و بی تفاوتی نسبت به نماز

جماعت و مسجد در روایات، بسیار تقبیح شده است؛ به طور نمونه نقل شده: «الصلاة فی منزلک فرداً هباء منثور، لایصعد منه الی الله تعالی شیء»^۱ نماز در خانه خود به صورت فردی غبار پراکنده است که هیچ چیزی از آن به سمت خدا نمی رود و نیز امام صادق (علیه السلام) فرمود: «مَنْ صلی فی بیتیة جماعهً رغبهً عن المساجد فلا صلاه له» اگر کسی با بی میلی نسبت به مسجد در خانه اش نماز بخواند ولو اینکه جماعت باشد، برای او نمازی نخواهد بود. یا در عبارات دیگر آمده است: «رغبه عن جماعه المسلمین»^۲ اگر از روی بی میلی نسبت به جماعت و جمع مسلمین در خانه نماز بگذارد، نماز ندارد. همچنین: «لا صلاه لجار المسجد الا فی المسجد» همسایه مسجد نماز ندارد مگر در مسجد نماز بخواند. همچنین نقل شده است که به امیرالمؤمنین (علیه السلام) خبر دادند عده ای مسجد نمی آیند، حضرت فرمود: «پس ما با آنها معاشرت نمی کنیم، با آنها خوراک نمی خوریم، مشورت نمی کنیم، به آنها بیت المال هم نمی دهیم مگر اینکه در نماز جماعت حاضر شوند» و حتی در ادامه فرمود: «نزدیک است که من دستور بدهم که خانه اینها را آتش بزنند».^۳

حکمت این ثواب های عجیب و غریب و از آن طرف این تهدیدها و برخوردهای سخت و سنگین چیست؟ حتی در امور مادی نیز با

۱. الامالی (للطوسی)، ص ۶۹۶.

۲. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۷۵.

۳. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۱۹۶.

سپرده‌گذاری یک میلیون تومان در بانک، ۱۸ درصد سود به آن تعلق می‌گیرد. حال اگر اعلام شود در صورت انجام این سپرده‌گذاری در مرکزی دیگر، ۱۰۰۰ درصد یا ۱۰۰ هزار درصد سود به آن تعلق می‌گیرد، همه با تعجب می‌گویند در آنجا چه خبر است؟! این تضاد عجیب و غریب ۲۵ برابری یا ۱۰۰۰ برابر و ۲۷۰۰ و ۱۰۰ هزار برابری چه حکمتی دارد؟ هدف از این نوع ترغیب مؤمنین چیست؟ با توجه به مباحث و توضیحات مطرح شده در مبحث اول و دوم و سوم، به نظر می‌رسد حکمت در این است که خدای متعال می‌خواهد در مقابل امت کفو و امت نفاق، «امت ایمانی» تشکیل دهد و جامعه‌ای را بر محور توحید ایجاد کند. کفار از هبوط حضرت آدم تا ۶۸۰۰ سال، امت و جامعه‌ای بر محور کفر ساختند، حال با بعثت نبی اکرم ﷺ وقتی قرار است امت دینی تشکیل شود، خداوند می‌خواهد تمام مقدرات و انگیزه‌هایی را که به سمت امت‌ها و جوامع کفر رفته است، به طرف جامعه دینی و جمع شدن بر محور توحید سوق دهد. این هدف، از طریق تجلیل و ثواب‌های بزرگ و تحریک‌های آخرت‌گرایانه انجام می‌گردد. اگر این فضای سلطه‌ی طولانی نظام کفر بر انگیزه‌های بشری خوب ترسیم نشود، طبیعی است که این ثواب‌های بزرگ، عجیب و غیر معمول به نظر آید. در واقع برای شکستن آن فضای ۶۸۰۰ ساله‌ی جوامع کفرآمیز و ساختارهای اجتماعی آن، ایجاد ساختارهای اجتماعی الهی ضروری است که جز با این حجم از تحریک انگیزه‌های الهی نسبت به آخرت ایجاد نخواهد شد. با این توضیحات به نظر می‌رسد بیان چنین اجر

و ثواب‌های بسیار طبیعی و حتی ضروری خواهد بود.

مثال عقلایی دیگری را نیز می‌توان در جهت تقریب به ذهن و فهم علت این کثرت ثواب‌ها مطرح کرد (البته ساحت مقدس خدای متعال و مؤمنین از این نوع مطالب و مثال‌ها منزّه است): اگر به افراد گفته شود هر کسی پنجاه قدم جلوتر برود و در سرفلان کوچه بایستد، صد هزار تومان جایزه خواهد گرفت، همگی با تعجب می‌گویند ارزش این جایزه خیلی بیشتر از پنجاه قدم راه رفتن است. آیا هر قدم ما دو هزار تومان می‌ارزد؟! اما کسی که این پاداش بزرگ را در برابر چنین کار در ظاهر ساده‌ای پیشنهاد می‌کند، به دنبال آن است که جمعیت و تجمعی در آن محل خاص ایجاد کند و از آن تجمع مردمی، به اهداف خاص اجتماعی برسد. حال خدای متعال نه با مال و اموال دنیا و نه همانند ساختارهای سیاسی مادی، بلکه با ثواب و درجات بهشتی، مؤمنین را تحریک به تجمع می‌کند. «مسجد»، مرکز آرایش سیاسی محله‌ها در جامعه اسلامی است. در واقع نرم‌افزارهای خدای متعال برای بسیج مؤمنین بر محور ذکر خود، بدون کمترین هزینه و با حضور داوطلبانه عموم مردم محقق می‌شود. در حالی که کفار باید بسیار هزینه کنند و مجموعه‌ای از شهوات را آرایش دهند تا افراد را به دور خود جمع کرده و میتینگ یا تجمعی برگزار نمایند. اما خدای متعال با نیت آخرت‌گرایانه و با کمترین هزینه، امکان بزرگی برای جمع کردن مؤمنین به دور هم ایجاد کرده است که در مرحله اول در مساجد صورت می‌پذیرد. بنابراین مساجد هسته‌ی اولیه

تجمع و ایجاد امت الهی است. این ثروت بی نظیر برای این است که قدم‌های ابتدایی امت‌سازی برداشته شود و مؤمنین به گرد هم جمع شوند و توان‌هایشان هم‌افزا گردد و به آرامی نه‌رهای کوچکی از نور قدرت ایمانی در شهرها جاری شود.

این مطالب درباره جایگاه مساجد، یک امر انتزاعی یا آرمانی و غیر واقعی در این دوران نیست بلکه انقلاب اسلامی در عمل با همین نرم‌افزارها پیروز شده و جامعه شیعه با همین ساختار مساجد و البته به صورت وجدانی، از بحران‌های ابتدای انقلاب عبور کرده است. این مطلب نیز عنایت خاصه حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف به حضرت امام (ره) بود زیرا بدون اینکه نرم‌افزارهای این مطلب به صورت فقه حکومتی و تخصصی تولید شود، ایشان حرکت انقلابی خود را بر اساس هیئات و مساجد پایه‌گذاری کرد. در توضیح بیشتر باید توجه داشت که در این دوران مُدرن، برپایی انقلاب و سرنگون کردن یک رژیم، دارای فرمول علمی است: یا باید نخبگان و رایزن‌های سیاسی که توان بده بستان در ساختارهای قدرت را دارا هستند به دور خود جمع کرد تا از طریق انتخابات و تصاحب کرسی در مجلس، برای سهم‌خواهی در امر قدرت به حاکمیت مطلقه فشار بیاورند؛ که این روش بلوک غرب بود. یا باید به کمک نخبه‌های نظامی و تربیت چریک، مشغول مبارزات مسلحانه شد و شهرها را یکی پس از دیگری به تصاحب خود درآورد؛ که این نیز روش بلوک شرق بود. اما حضرت امام (ره) به هیچ‌کدام از این نسخه‌ها عمل نکرد و این راه‌ها را نرفت. لذا به او می‌گفتند:

«نتیجه این کار شما معلوم نیست، نهضت شما کور و پرابهام است. چرا با نخبه‌های سیاسی و رایزن‌های موجود در امر قدرت و یا نخبه‌های نظامی و چریک ارتباط برقرار نمی‌کنید؟ مگر در قرن بیستم امکان دارد با یک عده مسجودی و هیئتی و آخوند که نهایت توان آنها، خواندن نماز و سینه‌زنی و روضه‌خوانی است، قیام کرد؟!».

اما حضرت امام خمینی (ره) با افشای مفاسد پهلوی و ضدیت آن با آرمان‌های دینی، ظرفیت ائمه جماعات و مردم مؤمن و هیئتی را بالا برد و لذا مساجد و هیئات به شبکه و سازمان انقلاب تبدیل شد که دیگر قابل کنترل نبود، وگرنه شاه و ساواک با بالاترین تدبیرهای امنیتی جلوی تحرکات چریک‌هایی مانند سازمان مجاهدین خلق را گرفته بود و نخبگان و رایزن‌های سیاسی مانند نهضت آزادی را کنترل کرده بود، اما چرا نتوانست نهضت امام را کنترل کنند؟ زیرا حضرت امام (ره) از روش‌های مادی و چارچوب‌های موجود مبارزه خارج شد و از ثروت بی‌نظیر مساجد و هیئات به عنوان نرم‌افزار دینی برای وحدت امت مؤمن استفاده کرد و آن‌ها را بر محور انگیزه‌ها و حساسیت‌های دینی مجتمع نمود و در عمل، تمام نسخه‌های علمی مبارزه را شکست داد و کارآمدی خود را ثابت کرد. گرچه مباحث علمی و فقه حکومتی آن موجود نبود و اساساً همین امر است که بیانگر اعجاز انقلاب اسلامی است. یعنی ملت ایران به رهبری حضرت امام (ره) یک واقعیت جدید سیاسی در دنیا ایجاد کرد و حضرت امام (ره) مهندس ساختارهای الهی در امر مبارزه و کسب قدرت الهی

بود و ملت ایران نیز به ندای او لبیک گفت و چنین نوآوری را در عالم سیاست ایجاد کرد. البته این ارتقاء ظرفیت مساجد و هیئات از سال ۴۲ تا ۵۷ طول کشید.

بنابراین آنچه در روایات در این باره آمده و تحلیلی که پیرامون آن ارائه شد، در عمل تحقق یافته است. زیرا در فرهنگ دین، اولین خطری که خدای متعال برای ضلالت بندگان خود مشاهده می‌کند، شکل‌گیری جوامع کفر و نفاق است که با قراردادن مردم در ساختارهای مادی آنها را به عمق ظلمات می‌برند. لذا اولین حکم الهی آن است که باید این جمع‌ها بشکند و یک جامعه دینی ایجاد شود که این امر با تجمع مردم بر محور خدای متعال محقق می‌شود و اولین مرکز آن، مسجد است. البته نه مساجدی که با فرهنگ غاصبان خلافت، فقط برای خواندن نماز و قرآن و بیان احکام فردی باشد بلکه مساجدی که محور آن، افشای مفاسد و ساختارهای مادی جامع کفر و نفاق باشد. در این صورت مردم را برمی‌انگیزاند و برکه و جوی‌هایی از نور در مساجد شکل می‌گیرد.

این سرچشمه‌ها و جویبارها از مساجد محله‌ها حرکت می‌کند و در نمازهای جمعه به هم می‌پیوندند و به یک رودخانه بزرگ از نور و ایمان تبدیل می‌شود. یعنی وقتی محله‌ها در مقابل نظام کفر و نفاق آرایش سیاسی پیدا کردند، این محله‌ها به هم می‌پیوندند و یک شهر در قالب نماز جمعه در مقابل جامعه‌ی کفر و نفاق آرایش سیاسی می‌گیرد. لذا متناسب با همین مطلب، در رکعت اول نماز جمعه،

سوره جمعه خوانده می شود که بخش مهمی از این سوره پیرامون یهود است؛ یعنی جماعتی که «أَشَدُّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا» (مائده/۸۲) دشمن ترین مردم نسبت به مؤمنان هستند و در رکعت دوم، سوره منافقین خوانده می شود که درباره اهل نفاق و افشای اوصاف آن ها است. با این نگاه، ثواب های عجیب و غریبی که برای نمازهای جمعه نقل شده است معنا پیدا می کند؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «مَنْ غَسَلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَ اغْتَسَلَ ثُمَّ بَكَرَ وَ ابْتَكَرَ وَ مَشَى وَ لَمْ يَرْكَبْ وَ دَنَا مِنَ الْإِمَامِ وَ اسْتَمَعَ وَ لَمْ يَلْغِ كَانَ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ عَمَلٌ سَنَةِ أَجْرِ صِيَامِهَا وَ قِيَامِهَا»^۱ کسی که غسل کند و در اول وقت در نماز جمعه حضور پیدا کند و پیاده برود و زود برسد و نزدیک امام بنشیند و گوش بدهد و صحبت نکند، هریک قدمش پاداش یک سال عبادت و نماز و روزه دارد. جهت فهم این حدّ از اجر و ثواب، باید توجه داشت که هزاران سال کفار، بلاد خدای متعال را غصب کردند و مردم را بر محور مشتهیات و شهوات خودشان آرایش دادند، حال وقتی خداوند می خواهد شهرها را بر محور ذکر خود و مقابله با کفار و منافقین آرایش دهد، نمی تواند و نمی خواهد در این راه از فرهنگ دنیاپرستان و پول و مال و شهوات دنیوی استفاده کند بلکه این غرض اساسی را با تحریک های شدید آخرت گرایانه انجام می دهد. لذا همان طور

۱. «کسی که در روز جمعه غسل جمعه نماید و در اول وقت نماز، حضور در نماز یابد و خود را به اول خطبه ها برساند و پیاده برود و در نزدیک امام جای گیرد و به خطبه ها گوش دهد و از لغویات در بین خطبه و حرف زدن خودداری کند به هر قدمی که برمی دارد اجر و ثواب یکسال عبادت از نماز و روزه برایش دارد». بحار النوار، جلد ۸۶، ص ۲۱۳.

که بیان شد با این نگاه به روایات، این ثواب‌های بسیار، طبیعی بوده و ناظر به ضرورت امت‌سازی و آرایش سیاسی در شهرهاست. زیرا در مقابل شهواتی که کفار در گذشته با فرهنگ قبیله‌گرایی و قومیت و امروز با دموکراسی و تحزب به بشریت وعده می‌دهند تا با تحریک افکار عمومی، مردم را بسیج کرده و آرایش سیاسی دهند، خدای متعال با این ادبیات انگیزه‌های الهی مردم را تحریک کرده و آرایش می‌دهد: «يَجْلِسُ النَّاسُ مِنْ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدَرِ رَوَاجِهِمْ إِلَى الْجُمُعَاتِ الْأَوَّلِ وَالثَّانِي وَالثَّالِثِ»^۱ قرب و بعد مردم و جایگاه‌شان نسبت به خدای متعال در روز قیامت بر این اساس مشخص می‌شود که چقدر شوق و شتاب در رفتن به نمازهای جمعه دارند. یا در کافی شریف از امام باقر (ع) نقل شده که در روز جمعه ملائکه مقرب نازل می‌شوند و در هیچ روز دیگری نازل نمی‌شوند و بر کرسی‌هایی از نور بر در مساجد می‌نشینند (آن موقع نماز جمعه‌ها در مساجد بوده است) و اسامی مردم را بر طبق منزلتی که در صف نماز جمعه نشسته‌اند، با قلم‌هایی از طلا و بر صفحه‌هایی نقره‌ای می‌نویسند. این ملائکه مقرب، اعمال شرکت‌کنندگان در نماز جمعه را استنساخ می‌کنند و در غیر از جمعه هم نمی‌آیند و فقط برای همین کار می‌آیند و به آسمان برمی‌گردند.^۲

البته در توییح تارکین نماز جمعه نیز روایات عجیبی نقل شده

۱. «پیامبر اکرم (ص) فرمودند: مردم در روز قیامت به ترتیب رفتن به نماز جمعه‌ها در نزد کرامت خدا جای می‌گیرند». بحار الانوار، جلد ۸۶، ص ۲۱۵.

۲. الکافی، ج ۳، ص ۴۱۳.

است، به طور نمونه امام باقر علیه السلام می فرماید: «صَلَاةُ الْجُمُعَةِ فَرِيضَةٌ وَالْاجْتِمَاعُ إِلَيْهَا فَرِيضَةٌ مَعَ الْإِمَامِ، فَإِنْ تَرَكَ رَجُلٌ مِنْ غَيْرِ عَلَّةٍ ثَلَاثَ جُمُعٍ فَقَدْ تَرَكَ ثَلَاثَ فَرَائِضَ، وَلَا يَدَعُ ثَلَاثَ فَرَائِضَ مِنْ غَيْرِ عَلَّةٍ إِلَّا مُنَافِقٌ»^۱ واجب است که همه به نماز جمعه بروند و با حضور امام در نماز جمعه مجتمع شوند و هرکس سه هفته پشت سرهم این امر را ترک کند، منافق می شود. به عبارت دیگر کسی که در جمع مؤمنین شرکت نکند و با برنامه ها و حیل های جامعه کفر و نفاق و روش شکستن ساختارها و هجمه های آنها آشنا نشود، خواسته یا ناخواسته در نقشه های آنها قرار می گیرد. یا روایت عجیبی در ذیل آیه: «وَإِذَا زَاوَا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»^۲ (جمعه/۱۱) در جلد دوم کتاب مناقب ابن شهر آشوب صفحه ۱۴۶ وارد شده است وقتی نبی اکرم صلی الله علیه و آله در حال ایراد خطبه نماز جمعه بود، کاروانی تجاری با زدن طبل، از آنجا عبور کرد و تمام نمازگزاران، حضرت رسول را که ایستاده در حال خواندن خطبه بود رها کرده و به طرف کاروان تجاری رفتند. فقط هشت نفر ماندند: امیرالمؤمنین و حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین علیه السلام و ابوذر و سلمان و مقداد و صهیب. حضرت وقتی این وضعیت را مشاهده کرد، فرمود: «لقد نظر الله يوم الجمعة

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۸۵.

۲. هنگامی که آنها تجارت یا سرگرمی و لهوی را ببینند پراکنده می شوند و به سوی آن می روند و تورا ایستاده به حال خود رها می کنند؛ بگو: آنچه نزد خداست بهتر از لهو و تجارت است و خداوند بهترین روزی دهندگان است».

إلى مسجدی» در این موقع خدا به مسجد من نگاه کرد، «فلولا هؤلاء الثمانية الذين جلسوا في مسجدي لأضمرت المدينة على أهلها ناراً و حصبوا بالحجارة، كقوم لوط»، اگر این هشت نفر نیز نمی نشستند و همه می رفتند و نماز جمعه به هم می خورد، اهل مدینه را آتش در بر می گرفت و مثل قوم لوط عذاب می شدند!

در حالی که اگر کسی نماز فرادای خود را نخواند و روزه نگیرد، به عذاب قوم لوط آن هم به صورت فوری و بلافاصله وعده داده نمی شود؛ یعنی در ترک عبادات واجب فردی علی رغم بزرگ بودن گناه این کار، چنین روایاتی در عذاب فوری و تویخ این فرد وارد نشده است ولی اگر احکام و ساختارهای اجتماعی الهی ترک شود، عذاب آنی خداوند قطعی است. اگر نرم افزارهای دینی برای ایجاد امت و قدرت الهی هتک حرمت شود، عذاب هایی مثل عذاب قوم لوط نازل می شود. این تهدیدهای سنگین و مجازات های بزرگ و ترغیب های عجیب برای این است که جامعه ی کفار و منافقین، دنیا را فرا گرفته بودند و نبی اکرم ﷺ و اوصیای ایشان در مقابل آنان قیام کردند. شکستن این ساختارهای کفرآمیز - که تمام فضای زمین را ظلمانی کرده و به تعبیر امیرالمؤمنین (علیه السلام) دنیا «کاسفة النور»^۱ شده بود - و جمع کردن مؤمنین حول توحید، نیاز به ایجاد انگیزه های شدید آخرت گرایانه داشت.

بنابراین مردم در نماز جمعه باید خطرات نظام کفر و نفاق و

ساختارهای آن را بشناسند و سپس احکام مقابله و دفاع را یاد بگیرند. یعنی تا روز ظهور حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف و حتی تا روز قیامت، این سه نظام کفر، نفاق و ایمان، با هم درگیر هستند و در این میان، نماز جمعه محل توزیع «معارف مورد نیاز برای این درگیری تاریخی و اجتماعی» است.

حضرت امام (ره) با تکیه به مساجد و هیئات، انقلاب را به پیروزی رساند و پس از پیروزی نیز برای مقابله با تمام بحران‌های سیاسی، امنیتی و نظامی (مانند اعتراض و هجمه‌ی احزاب غرب‌گرا و شرق‌گرا و مطبوعات آنان به مواضع ایشان و درگیری‌های مسلحانه و تحریک اقوام و جنگ تحمیلی و...) با ساختار الهی مساجد و نمازهای جمعه، جامعه مؤمنین را ساماندهی سیاسی کرد و کشور را از تمامی این بحران‌ها عبور داد. در واقع ایشان بدون تکیه بر «فرهنگ تحزب» و «رسانه‌های مُدِرَن» و به صورت وجدانی (و نه قاعده‌مند و تئوریک و تولید فقه حکومتی) با عنایت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و اعجاز الهی، از ساختار نمازهای جمعه استفاده نمود و این مکان را به مرکز ساماندهی سیاسی و تحریک انگیزه‌های آخرت‌گرایانه و بصیرت‌بخشی در مقابل تحلیل‌های کفرآمیز و منافقانه تبدیل کرد. لذا نماز جمعه‌ها بسیار شلوغ شد. زیرا مردم احساس کردند که در این هجمه همه‌جانبه و عینی به ایمان‌شان، نیاز به شناخت احکام و معارف «درگیری» دارند که در حد بضاعت آن روز، در نمازهای جمعه توزیع می‌شد و از این رو، ارتقاء ظرفیتی نیز در ائمه جمعه و مباحث‌شان از احکام و اعتقادات

فردی به مسایل حکومتی صورت گرفت. پس بی‌علت نیست که منافقین پنج نفر از ائمه جمعه شهرهای بزرگ را که از مجتهدین و علمای اسلام بودند - به شهادت رساندند؛ چون کسانی که اهل قدرت مادی هستند به خوبی متوجه می‌شوند چه ساختار و چه جمعی توان به چالش کشیدن قدرت آن‌ها را دارد، امری که ممکن است مؤمنین ساده‌انگار و غرق در احکام فردی، متوجه نشوند. لذا شروع به حذف فیزیکی بازوهای حضرت امام (ره) و نماد قدرت دینی انقلاب یعنی ائمه جمعه کردند. پس در سال‌های اول پیروزی انقلاب به صورت وجدانی و تجربی و عملی، سازماندهی و آرایش سیاسی و بسیج قدرت مردم و انگیزه‌های دینی در شهرها توسط نماز جمعه‌ها اتفاق افتاد.

در مباحث گذشته بیان شد که وقتی شیعیان کوفه می‌خواستند به اباعبدالله الحسین (علیه السلام) نشان دهند که آماده قیام هستند و از دستگاه حاکم جدا شده‌اند و آن را به ضعف کشانیده‌اند، در نامه‌ای که برای دعوت آن حضرت به کوفه نوشتند، گفتند: «النعمان بن بشیر فی قصر الإمارة لسنان جمع معه فی جمعة و لاجماعة و لانخرج معه الی عید»^۱، ما با نعمان بن بشیر نه به نماز جمعه می‌رویم و نه با او نماز جماعت می‌خوانیم و نه برای نماز عید با او از شهر خارج می‌شویم. همان‌طور که در این نامه ملاحظه می‌شود در آن زمان نیز این ادراکات در میان امت اسلامی جریان داشت که نرم‌افزار قدرت

۱. الإرشاد شیخ مفید، ۲/۳۴.

حکام در جامعه اسلامی و هماهنگ کردن مردم در عرصه سیاست، نمازهای جمعه و جماعت و نمازهای عید است. انقلاب اسلامی نیز با تکیه بر وجدان‌های دینی مردم، از همین نرم‌افزار الهی برای شکستن ساختارهای مادی قدرت و مبارزه در دوران مدرن استفاده کرد. این ساماندهی سیاسی امت انقلابی به وسیله ساختار الهی نماز جمعه در عمل محقق شد، اما به دلیل ضعف فقه موجود و رویکرد فردنگرانه به آن، مباحث اجتهادی و تئوریک و مستندات دینی این حرکت بزرگ از منابع دینی تفقه نشده و بحث نماز جمعه در حد استنباط حکم فردی واجب تخییری یا تعیینی در زمان غیبت محدود شده است. بنابراین اگر این ساختار الهی در سطح یک وجدان دینی باقی بماند و تئوریزه و مدل‌مند نشود، وقتی کشور به ثبات سیاسی و امنیتی می‌رسد دوباره همان ساختارهای مادی قدرت در امور سیاسی کشور جریان پیدا می‌کند. زیرا آن ساختارهای مادی، تخصص و ادبیات علمی خود را تولید کرده و هزاران پایان‌نامه و صدها کتابخانه تخصصی در پشتیبانی علمی خود دارد. در واقع وقتی علوم رایج در حوزه‌های علمیه نتوانند وجدان‌های الهی و عملیات‌های انقلابی و دینی مردم مؤمن ایران را با اجتهاد و فهم قاعده‌مند از آیات و روایات به دین مرتبط کنند و علوم موجود در دانشگاه‌ها گرفتار همین ساختارهای مادی باشد و آن را حاصل تجربه عقلانی بشر تلقی کند، این ساختارهای مادی مدرن بر کشور حاکم می‌شود و فضای سیاسی کشور را به سوی جناح‌بازی و قدرت‌طلبی و دعوای حزبی

می برد و باعث می گردد مردم از نظام فاصله بگیرند. در حالی که نظام مقدس جمهوری اسلامی اگر به دنبال بده و بستان های سیاسی و قدرت طلبی بود باید همان ابتدا با آمریکا و شوروی (به عنوان ابرقدرت هایی جهان) وارد بازی قدرت می شد و به آن ها باج می داد. پس به نظر می رسد به دلیل ناتوانی ادبیات تخصصی حوزه و دانشگاه در تئوریزه کردن گفتمان انقلاب اسلامی، دائما رفتار انقلاب در معرض اتهام قدرت طلبی قرار دارد. در صورتی که انقلاب اسلامی با مشارکت عموم مردم در مبارزه با شاه به پیروزی رسید و با مشارکت عموم مردم نیز توانست چهل سال از تمام چالش های سیاسی، امنیتی، نظامی، فرهنگی و اقتصادی عبور کند. اما تا نتواند ساختارهای الهی خود را در عرصه سیاست، فرهنگ و اقتصاد بسازد، مسؤولین متدین نیز گرفتار ساختارهای مادی ای مانند «تحزب و رسانه» شده و در بستر این ساختارها پرورش می یابند و لذا تدریجاً اخلاق سیاسی آنها تغییر پیدا می کند و «ریزش های انقلاب» شکل می گیرد. وقتی عده ای برای رسیدن به قدرت از ساختارهای مادی مانند تحزب و جناح بندی سیاسی و رسانه های مدرن استفاده می کنند، در مرور زمان اخلاق مادی این ساختارها بر آن ها اثر گذاشته و جمعی از باشگاه قدرت را تشکیل می دهند و در نتیجه اگر مردم مخالف آن ها را می دهند، حوادثی مانند فتنه ۸۸ را برای یک کشور رقم می زنند. شکل گیری فتنه ۸۸ لغزش چند فرد یا چند مدیر و مسؤول نبود بلکه وقتی تجارب انقلابی در طراحی ساختارهای الهی قدرت

تئوریزه نشد، مدیران و نخبگان سیاسی با اخلاق تحزب و دموکراسی و رسانه پرورش پیدا کردند و وقتی کسی که فرهنگ تحزب را به رسمیت نمی شناخت، پیروز شد، همه آن ها بر ضد او موضع گرفتند تا رهبری مجبور به ابطال انتخابات و زیر پا گذاشتن آراء مردم شود. مقام معظم رهبری در آن ایام، مرتب از نخبگان مطالبه موضع گیری صحیح و بصیرت بخشی به مردم داشتند اما علت ناتوانی اکثریت آنها چه بود؟ چون اکثر نخبگان سیاسی در فضای دموکراسی و تحزب و رسانه که برآمده از علوم انسانی ذاتاً مسموم دانشگاه هاست^۱. رشد کرده بودند، نتوانستند به یاری ایشان بیایند. پس علت فتنه ۸۸، همین ساختارهای اجتماعی برانداز است که مورد تبیین قرار گرفت. البته به امداد الهی و دست غیبی حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الکریم، نظام اسلامی باز هم با تجمع مردم انقلابی بر محور امام حسین علیه السلام در ۹ دی از پرتگاه فتنه ۸۸ عبور کرد ولی مسأله از ریشه حل نشده است و اگر نتوانیم شبکه ی مساجد را به مساجد جامع و مساجد جامع را به نماز جمعه به صورت ساختاری مرتبط کنیم و محتوای این شبکه را درگیری با ساختارهای مادی در عرصه سیاست و اقتصاد و فرهنگ

۱. مقام معظم رهبری: «بنده درباره ی علوم انسانی در دانشگاه ها و خطر این دانش های ذاتاً مسموم هشدار دادم... این علوم انسانی ای که امروز رائج است، محتوایی دارد که ماهیتاً معارض و مخالف با حرکت اسلامی و نظام اسلامی است؛ متکی بر جهان بینی دیگری است؛ حرف دیگری دارد، هدف دیگری دارد. وقتی این ها رایج شد، مدیران بر اساس آن ها تربیت می شوند؛ همین مدیران می آیند در رأس دانشگاه، در رأس اقتصاد کشور، در رأس مسائل سیاسی داخلی، خارجی، امنیت، غیره و غیره قرار می گیرند». دیدار با طلاب، فضلا و اساتید حوزه علمیه قم؛ ۱۳۸۹/۷/۲۹.

مادی قرار ندهیم، فتنه‌های خطرناک‌تری تکرار خواهد شد و ضربه محکم‌تری به نظام خواهد زد. زیرا ساختارهای اجتماعی برانداز نظام در جامعه جریان دارد و انسان‌ها را پرورش می‌دهد.

عزاداران حسینی باید توجه داشته باشند که این مباحث درباره سرنوشت نظام اسلامی است و آنچه به سرنوشت جامعه و نظام اسلامی مربوط می‌شود بحثی عاشورایی است. با توضیحاتی که مطرح شد واضح گردید که اباعبدالله الحسین (علیه السلام) نیز در برابر یک جامعه و ساختارهای مادی آن قرار گرفت با این تفاوت که آن ساختارهای مادی قبل از رنسانس، بر مبنای قومیت بوده و امروزه با تداوم و رشد مادی جامعه کفر، ساختارهای مادی سیاسی از قومیت به دموکراسی و تحزب و رسانه ارتقا یافته است. حال اگر در مساجد و نمازهای جمعه، چگونگی کفرآمیز بودن این ساختارهای جدید مادی به مردم گفته نشود و افشا نگردد که چگونه این ساختارها منافع عمومی را به نفع سرمایه‌داران و قشر خاص صاحبان ثروت مصادره می‌کند، مردم انقلابی بی‌انگیزه شده و نمازهای جمعه هر سال خلوت‌تر از گذشته می‌شود. در نتیجه، عباداتی در نمازهای جمعه انجام خواهد گرفت که مردم حس می‌کنند هم قابلیت جمع شدن با ساختارهای مادی را دارد و هم با ساختارهای الهی! یعنی اثر اجتماعی این عبادات، خنثی می‌شود. زیرا مردم هم در نماز جماعت و جمعه شرکت کرده و هم در ساختارهای مادی فعالیت می‌کنند. نتیجه تعریف دین و دین‌داری به انجام عبادات فردی چیزی جز خنثی و بی‌اثر شدن

عبادات جامع‌ه ایمانی ندارد این در حالی است که کفار و منافقین، دنیاپرستی را به صورت فردی پیش نمی‌برند بلکه هوای نفس خود را به سطح ساختارها کشانده‌اند.

لذا مقام معظم رهبری نیز همانند حضرت امام (ره) برای حل مشکلات و چالش‌های کشور (حتی در بخش سیاسی) به ساختارها و استانداردهای دموکراسی (تحزب‌گرایی و رسانه‌های مدرن) تکیه نمی‌کنند، بلکه برخلاف توصیه کارشناسان علوم سیاسی غربی مکرراً تأکید کرده‌اند این مشکلات با همت جوانان مؤمن انقلابی و فعالیت‌های خودجوش آنان حل خواهد شد.^۱ حال اگر در نمازهای

۱. مقام معظم رهبری: «امروز برنامه‌ی دشمن، بعد از مایوس شدن از همه‌ی کارهای دیگر، ایجاد شکاف بین نظام جمهوری اسلامی و ملت عزیز ایران است. این حماقت آنها است؛ نمی‌دانند که نظام جمهوری اسلامی چیزی جز ملت ایران نیست، اینها قابل جدا شدن نیستند. نظام اسلامی یک نظام بوروکراتیک جدای از مردم نشسته‌ی در کاخ‌ها و قصرها نیست؛ نظامی است از خود مردم تشکیل یافته، متکی به احاد مردم و به ایمان مردم و به محبت و عواطف مردم است؛ این نظام اسلامی است؛ این را چطور می‌خواهند از مردم جدا کنند؟ ... ما به حول و قوه‌ی الهی پیوندمان را روزه‌روز با مردم بیشتر و قوی‌تر خواهیم کرد؛ ما انسجام دشمن‌شکن خودمان را حفظ می‌کنیم؛ ما جوانان مؤمن و پُرانگیزه و اهل اقدام را هر روز بیشتر از گذشته به حول و قوه‌ی الهی تقویت می‌کنیم» بیانات در مراسم دانش‌آموختگی دانشجویان دانشگاه امام حسین (ع)، ۱۳۹۷/۴/۹۰. «خوشبختانه یک عده قابل توجه عظیمی از جوانان مؤمن و فداکار در کشور وجود دارند که حاضرند جانشان را در راه ارزش‌ها و اصول انقلابی بدهند... این جوانها واقعا هرکدامشان یک گنج‌اند، یک گنج‌اند؛ اگر خود این جوانها و آنهايي که با اينها سروکار دارند بفهمند هرکدام یک گنجند، که می‌توانند برای آینده کشور مورد استفاده قرار بگیرند به شرطی که استعدادهايشان درست به کار گرفته شود» دیدار با خانواده شهید مدافع حرم، ۱۳۹۶/۵/۱۹. «واقعاً بایستی عوامل اقتدار کشور را حفظ کرد؛ عوامل اقتدار کشور را، نیروهای مسلح را، سپاه را، بسیج را، عناصر مؤمن و حزب‌اللهی را. من این را به شما عرض بکنم، آن که سینه سپری کند، در مقابل دشمن در بخش‌های مختلف می‌ایستد، شرایط سخت را تحمّل می‌کند، او همان عنصر مؤمن و انقلابی و اصطلاحاً حزب‌اللهی است» بیانات در دیدار مسئولان نظام، ۱۳۹۶/۳/۲۲. «قدر نیروهای انقلابی و پُرانگیزه را هم بدانید؛ من به همه‌ی مسئولین

جمعه و جماعات و هیئات مذهبی برای جوانان مؤمن، کفرآمیز بودن این ساختارها تبیین نگردد، چگونه جوانان بدون افتادن در دام این ساختارهای مادی بتوانند بسیج شده و با همت خود، اهداف دشمن را خنثی نمایند؟! را

در ادامه تبیین ساختارهای الهی قدرت و سیاست، باید گفت که وقتی جوی‌های نور در مساجد محله‌ها و مساجد جامع ایجاد شد و در نمازهای جمعه به نهرهای بزرگ تبدیل گردید و آرایش سیاسی مؤمنین بر ضد نظام کفر و نفاق شکل گرفت، در فریضه «حج» به دریا و اقیانوس ایمان تبدیل می‌شود. زیرا در حج، تمام نخبگان سیاسی از کشورهای مختلف دور هم جمع می‌شوند و در سطح بین‌المللی و جهانی به مانور قدرت اسلام در برابر قدرت کفر می‌پردازند. لذا ساختار مساجد و نمازهای جمعه، محور سیاست داخلی نظام اسلامی می‌شود و ساختار «حج»، محور سیاست خارجی. ساختار اول، بسیج سیاسی درون یک کشور و ساختار دوم، بسیج سیاسی امت اسلام است. براین اساس نیز ثواب‌های بزرگ و عجیب برای فریضه حج و تهدیدهای سنگینی نسبت به ترک آن در آیات و روایت مشاهده می‌شود؛ به‌طور نمونه روایت شده است: هر یک قدم که حاجی از منزل خود برای رفتن به حج برمی‌دارد یک گناه

سفارش می‌کنم. نیروهای مؤمن، پُرانگیزه و انقلابی، کسانی هستند که در مشکلات، کشور را حفظ می‌کنند، دفاع می‌کنند، سینه سپر می‌کنند؛ قدر اینها را بدانیم» بیانات در مراسم تنفیذ حکم دوازدهمین دوره ریاست جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۶/۵/۱۲.

از او پاک می‌شود و یک حسنه نوشته می‌گردد.^۱ یا در روایت دیگر آمده است: وقتی حاجی حلق و تقصیر انجام می‌دهد با افتادن هر مویی، خدای متعال نوری در روز قیامت برای او قرار می‌دهد.^۲ یا در مقابل هر دره‌می که در حج خرج می‌کند خدای متعال یک میلیون درهم عوض می‌دهد.^۳ تمام این فضایل در عظمت حج، به خاطر این است که امت اسلام بر محور آخرت دور هم جمع شوند. در واقع خدای متعال با این مناسک به تمام اهل دنیا نشان می‌دهد که امت الهی در بدترین منطقه آب و هوایی و بیشترین محدودیت در کمترین استفاده از علایق و شهوات روزمره‌ی بشری، بر محور توحید جمع می‌شوند و مانور قدرت‌شان را در رمی ابلیس و برائت از مشرکین به تمام جهان نشان می‌دهند. این حرکت و مانور بزرگ باعث لرزه بر دل‌های کفار می‌شود زیرا آن‌ها سال‌ها و ماه‌ها تدبیر کرده و نقشه می‌کشند و میلیاردها دلار خرج می‌کنند و مجموعه‌ی بزرگی از شهوات را در مکانی به نمایش دنیا می‌گذارند تا افراد را به دور خود در المپیک و جام جهانی و... جمع کنند. اما دستگاه اسلام، نه تنها این هزینه‌ها را نمی‌کند، بلکه مردم و مؤمنین با هزینه‌های خود در بدترین منطقه آب و هوایی جمع شده و قدرت خود در رهاشدن از دنیا و تعلقات آن را به دنیاپرستان نشان می‌دهند تا آن‌ها بفهمند که امت اسلامی به

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۱۳.

۲. همان.

۳. ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار، ج ۷، ص ۲۲۶.

خاطر دنیاطلبی، از حق و آرمان خود عقب نشینی نمی‌کند و توان و قدرت مقابله با تمام زورگویان و مترفین جهان را دارد.

از سوی دیگر تهدید و تنذیرهای خدای متعال نسبت به تعطیلی حج و بی‌اعتنایی به این فریضه الهی بسیار سخت و سنگین است: «لو عطلوه سنة واحدة لم يناظروا»^۱ اگر مسلمین یک سال حج را تعطیل کنند بلافاصله عذاب می‌شوند. یا در وصیت معروف امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده است: «الله الله في بيت ربكم فلا يخلو منكم ما بقيتم فانه إن ترك لم يناظروا»^۲ مسلمین تا زمانی که زنده هستند، نباید خانه خدای متعال را خالی بگذارند که اگر این سنگر مهم ترک شود، مهلت داده نخواهند شد. پس می‌توان گفت «حج» محور سیاست خارجی نظام اسلامی است. اما موضوعی که محور ساختارهای سیاست خارجی در تمام جهان است، «دیپلماسی اقتصادی» می‌باشد. لذا تا وقتی احکام حکومتی استنباط نشده و برای جامعه اسلامی تبیین نشده است حتی مسئولین مؤمن نیز وقتی شعار انتخاباتی می‌دهند دیپلماسی اقتصادی را محور برنامه‌های سیاست خارجی خود ذکر می‌کنند. البته نظام اسلامی نیز به دیپلماسی اقتصادی نیاز دارد اما بحث بر سر «محور» در سیاست خارجی است؛ آیا محور سیاست خارجی، ارتباط اقتصادی آن هم با قطب‌های توسعه مادی است یا ارتباط بین‌المللی با کشورهای اسلامی برای مقابله با قدرت کفر جهانی باید محور باشد

۱. الکافی، ج ۴، ص ۲۷۱.

۲. الکافی، ج ۷، ص ۵۱.

و در ضمن این سیاست محوری، ارتباط اقتصادی بین مبارزین جهان اسلام نیز شکل گیرد؟ در واقع خدای متعال احکام این ساختارهای الهی را برای ایجاد وحدت امت اسلامی در مقابل کفر جهانی تشریع فرموده است و حوزه های علمیه باید این احکام نورانی را براساس فقه حکومتی استنباط نمایند. براساس همین رویکرد است که حضرت امام (ره) نیز سیاست خارجی خود را براساس برائت از مشرکین در حج و با تأکید بر موضوع فلسطین بنا می گذارد. کفار و اهلالی باشگاه قدرت نیز بدرستی فهمیده اند که اگر حج، محور سیاست خارجی جهان اسلام شده و این سیاست الهی، در دنیای اسلام جریان پیدا کند، چه زلزله ای در جهان اسلام به راه می افتد، لذا به مقابله با این سیاست پرداخته اند. به طور نمونه چهارصد حاجی ایران که به فرمان صریح آیات قرآن در حال برائت از مشرکین در حرم امن الهی بودند، در ماه حرام به خاک و خون کشیده شدند تا ندای مقابله با کفر در میان مسلمانان خفه شود و با تداوم نمایش قدرت جمهوری اسلامی، ابهت کفر در مقابل چشمان امت اسلامی بیش از این شکسته نشود. البته این سیاست خارجی الهی علی رغم فشار ساختارهای مادی، در دوران رهبری مقام معظم رهبری نیز ادامه پیدا کرد که نتیجه آن، شکل گیری «بیداری اسلامی» در جهان اسلام شد.

البته نهایت این روند عرفان سیاسی، در «زیارات» و به خصوص زیارت حضرت اباعبدالله علیه السلام رقم می خورد و متناسب با همین مطلب است که ثواب ها و فضائل زیارت ایشان عجیب تر و عظیم تر از همه

ثواب‌هایی است که برای نماز جماعت و نماز جمعه و حج وارد شده است. در واقع جامعه ایمانی در زیارات نه تنها بر محور عبادات خود بلکه بر محور حبّ و عشق به برترین مخلوقات دور هم جمع می‌شوند. لذا اجتماعات بزرگ در حرم‌های مطهر و اعقاب مقدس و پیاده‌روی اربعین در مسیر کربلا شکل می‌گیرد و همین مراکز و اجتماعات است که می‌تواند و باید مرکز بسیج عموم امت شیعه و اسلامی برای مقابله با هجمه‌های کفر و نفاق باشد. زیرا قلوب مؤمنین با معرفت و توجه به ائمه هدی حاضر به بالاترین فداکاری‌ها و جانفشانی‌ها و سخت‌ترین فعالیت‌ها و بیشترین همکاری‌ها می‌شوند و بزرگترین امکان برای مشارکت و کار جمعی بر محور خدای متعال در این بقاع نورانی حاصل می‌شود. پس وقتی حوزه و دانشگاه جریان کفر مدرن در ساختارهای فرهنگی و اقتصادی را نبیند و بالتبع ادراکی تخصصی از جنگ فرهنگی و اقتصادی نداشته باشد بلکه این عرصه‌ها را به محلی برای تعامل و تبادل تحلیل کند، حتما جنگ اقتصادی و فرهنگی میان مردم نیز احساس نمی‌شود و در نتیجه، ساختارهای مادی ضربه‌های خود به نظام اسلامی را تشدید خواهد کرد و همه ما در مقابل این مطلب مسئول هستیم. چون جامعه مؤمنین و جمعی که شیعیان محب اهل بیت بر محور عشق به اباعبدالله علیه السلام و بغض نسبت به دشمنان گذشته و حال ایشان شکل دادند، نباید فرو بریزد. اما عدم توجه به ساختارهای اجتماعی مادی و اکتفا به استنباط و تبلیغ احکام فردی، در بهترین حالت به تربیت مؤمنینی ختم خواهد شد که در

ساختارهای مادی منحل می‌شود و این وضع تدریجاً به تسلط جامعه کفر و نفاق بر جمع مؤمنین و امت ایمانی منجر خواهد گردید.

گرچه باید توجه داشت که شکستن این ساختارهای مادی یک شبه و با روش متحجرانه و طالبانیزم نیست بلکه باید تدبیر علمی کرد تا در یک مدل انتقال و طی دوران گذار، ابتدا ساختارهای موجود (مانند وزارت کشور، استانداری‌ها، شهرداری‌ها، تقسیمات کشوری، جغرافیای سیاسی و روند انتخابات و کاندیداتوری) به مساجد و نمازهای جمعه مقید شود و سپس در گام‌های بعد مساجد و نمازهای جمعه نقش محوری در تئوری تولید قدرت را عهده‌دار شوند که مباحث تفصیلی این پیشنهادات در دو کتاب «گفتمان انقلاب اسلامی»^۱ و «بررسی سه تئوری تولید قدرت، اطلاع، ثروت در سبک زندگی غربی و سبک زندگی اسلامی»^۲ آمده است.

ان شاء الله در مباحث آینده به ساختارهای کفرآمیز «اقتصادی» در دوران صدر اسلام و امام حسین (علیه السلام) خواهیم پرداخت. سپس ساختارهای اقتصادی مادی‌ای که امروزه جامعه شیعه به آن مبتلا است مورد تبیین قرار می‌گیرد تا مشخص شود این وضعیت ناهنجار در اقتصاد کشور که باعث فشار اقتصادی بر سر مردم شده و کارآمدی نظام را به چالش کشیده، چگونه به همین ساختارهای مادی و کفرآمیز برمی‌گردد.

۱. کتاب «گفتمان انقلاب اسلامی»؛ صفحات ۳۱۵ تا ۳۷۴، چاپ دوم، حسینیه اندیشه.

۲. کتاب «بررسی سه تئوری تولید قدرت، اطلاع، ثروت در سبک زندگی غربی و سبک زندگی اسلامی»؛ صفحات ۴۳۵ تا ۴۸۴ و ۶۵۱ تا ۶۷۳، چاپ اول، حسینیه اندیشه.

مبحث هشتم:

ساختار اقتصادی قاتل امام: مبنا قرار گرفتن «دنیاپرستی» از طریق وارد کردن «الگوی مصرفی امپراطوری ایران و روم» به جامعه اسلامی و ساختار اقتصادی برانداز نظام: «الگوی توسعه پایدار و همه جانبه» بر مبنای «رفاه روزافزون» و تعارض آن با استقلال مکتبی و دینی

در مباحث گذشته به نوعی درصدد پاسخ به این سؤال اساسی بودیم که چرا جامعه اسلامی حاضر نشد اباعبدالله الحسین (علیه السلام) را یاری کند؟ چرا جامعه‌ای که قریب به پنج سال خلافت و حکومت الهی امیرالمؤمنین (علیه السلام) و مناقب بی‌نظیر ایشان مانند عدل، زهد، شجاعت و... را چشید، به جور و ظلم و فساد سلطنت معاویه گرایش پیدا کرد و سپس پادشاهی یزید را پذیرفت و او را با همه افتضاح‌ها و رسوایی‌هایش بر سیدالشهدا (علیه السلام) ترجیح داد و تنها نوه رسول گرامی اسلام را تنها و غریب رها کرد تا به شهادت برسد؟ در پاسخ عرض شد که هماهنگی رفتار یک جامعه و از جمله اجتماع امت بر شهادت امام حسین (علیه السلام) (الامّه مجتمعه علی قطیعه رحمه) بدون ساختارهای اجتماعی ممکن نیست و لذا برای فهم صحیح و عمیق از مسأله باید به

تبیین ساختارهای اجتماعی قاتل امام پرداخت. سپس برای شناخت وظایف امت اسلامی نسبت به عاشورا در عصر حاضر، باید ساختارهای اجتماعی برانداز نظام را تبیین کرد که این مهم در بخش ساختارهای سیاسی بیان شد. پس از این و در ادامه مباحث باید ساختارهای اقتصادی قاتل امام و ساختارهای اقتصادی برانداز نظام، موضوع بحث قرار بگیرد.

روایتی از وجود مقدس حضرت اباعبدالله علیه السلام نقل شده که وقتی فرزاد قی شاعر در هنگام خروجش از کوفه به حضرت گفت: «قلوب مردم کوفه با شماست ولی شمشیرهای شان با بنی امیه است» امام علیه السلام فرمود: «ما اراک الا صدقت؛ الناس عبید المال و الدین لعق علی السنهیم»^۱ تو راست می‌گویی! مردم، بنده‌ی مال و پول هستند و دین و دین‌داری، بازیچه دهان و گفتارشان است و لذا ما را رها می‌کنند. در نقل دیگری وارد شده که اباعبدالله الحسین علیه السلام در کربلا خطبه‌ای خواند و در خلال آن فرمود: «الناس عبید الدنیا»^۲ مردم بنده‌ی دنیا و به عبارت دیگر دنیاپرست هستند. همین مضمون در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام و توسط صحابی بزرگوار ایشان مالک اشتر به حضرت عرض شده و او هنگامی که درباره علت پراکندگی مردم از حول امیرالمؤمنین صحبت می‌کرد، گفت: «تاقت انفس الناس الی الدنیا قل من الناس من لیس

۱. کشف الغمّه فی معرفه الائمه، ج ۲، ص ۳۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳.

۲. تسلیه المجالس و زینه المجالس، ج ۲، ص ۲۵۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۷.

للدنیا بصاحب و اکثرهم یوثر الدنیا»^۱ یعنی دل مردم به دنیا مشتاق و آرزومند آن است و اندکی یافت می‌شوند که به دنیا دل نبسته باشند و بسیاری از آنان، دنیا را بر آخرت مقدم می‌دارند.

در سخنرانی‌های مذهبی و بر منابر با تکیه به همین روایات نورانی گفته می‌شود که دنیا طلبی و پول پرستی مردم باعث شد تا به ابن زیاد و یزید متمایل شوند و از فرمان آنها مبنی بر قتل امام تبعیت کنند. البته در این واقعیت شکی نیست اما به نظر می‌رسد این واقعیت در منابر به صورت ناقص بیان می‌شود؛ چرا که باید مشخص شود که این دنیا طلبی و دنیا پرستی و پول محوری چه ساختار اجتماعی و چه مصداق عینی در زندگی مردم داشته و امروزه چه شکلی به خود گرفته است. در واقع همان‌طور که در مباحث گذشته بیان شد طبق زیارات و روایات، شهادت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) به یک جامعه نسبت داده شده و جامعه نیز بدون ساختارهای خود قادر به حرکت هماهنگ اجتماعی نیست و لذا باید ساختارهای اجتماعی دنیا پرستانه به دقت توضیح داده شود تا به تبع آن، در تعیین وظیفه امروز جامعه‌ی تشیع نسبت به عاشورا، مباحث ضعیف و بی‌ثمر در عزاداری‌ها و سخنرانی‌ها مطرح نگردد. یعنی باید تبیین گردد جامعه‌ای که به وسیله نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) و بر محور آن بزرگوار که در اوج زهد نسبت به دنیا قرار داشت، تشکیل شد، چگونه دنیا پرست شد؟ چه مصادیق مشخص و روابط زنده و پویا و جاری در جامعه آن زمان وارد شد که مردم را

به سمت دنیا و تمنیات مادی سوق داد؟ آیا دنیا طلبی صرفاً از درون این جامعه‌ی تازه تشکیل شده زایش پیدا کرده و صرفاً ناشی از رفتار منافقین امت است یا عوامل خارجی نیز در آن نقش داشته است؟ شواهد تاریخی و روایات بسیاری در تبیین این مطلب وجود دارد؛ در یکی از نامه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام به معاویه، دنیا پرستی در آن زمان به صورت عینی روشن شده و در قالب ساختارهای اقتصادی قاتل امام و تنها گذارنده‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام و گرایش دهنده‌ی مردم به معاویه، قابل تحلیل است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در بیان اوصاف معاویه می‌فرماید: «تخبط فی زهرة الدنيا كأنک لست توقن بأوبه البعث و لا برجعه المنقلب قد عقدت التاج و لبست الخز و افترشت الدیاج سنة هرقلیة و ملکا فارسیا»^۱ تو در راه لذت و بهجت دنیا چنان جلو می‌روی که انگار به قیامت ایمان نداری. حتی رسم و رسوم عرب را نیز رعایت نکردی (و به جای گذاشتن عمامه و پارچه ساده بر سر به عنوان رسم اعراب) تاج پادشاهی بر سر گذاشتی، لباس ابریشمی می‌پوشی و فرشهای آنچنانی پهن کردی. سپس حضرت در جمع بندی کل این رفتارهای معاویه در عرصه حکومت، این عبارات بسیار عمیق را می‌فرماید: «سنة هرقلیة و ملکا فارسیا» تو به دنبال روش مدیریت و حکومت داری ابرقدرت‌های کفر یعنی پادشاهان رومی و ایرانی رفتی. برای توضیح بیشتر باید توجه داشت که در هر عصر و دورانی، «دنیا پرستی» صاحبان و رؤسا و پیشروانی دارد. یعنی این گونه نیست

۱. بحار الأنوار، جلد ۳۳، صفحه ۱۲۹.

که تنها کالاها (مانند یک اتومبیل یا یک یخچال) دارای صاحب باشند و داشتن «مرکز تولید» منحصر به کالاها شود، بلکه خُلق‌ها و رویه‌ها و فرهنگ‌ها و سبک‌های مدیریت و حاکمیت نیز دارای مراکز تولید است و صاحبان و پیشروانی دارد. پس دنیاپرستی نیز اساتید و فُتّان و صاحبانی دارد و در آن دوران، امپراتوری ایران و روم مظهر دنیاپرستی و کفر آشکار بودند. براین اساس است که حضرت به معاویه فرمود: تو به سوی شهوات و زیبایی‌های دنیا شتافتی و برای رسیدن به این هدف، سبک حاکمیتِ دو امپراتوری ایران و روم را در دستگاه خلافت - به تعبیر امروزی: - مهندسی معکوس کرده‌ای. در واقع معاویه الگوی مصرف پادشاهان ایران و روم را که در مرکز دنیاپرستی قرار داشتند، وارد جامعه اسلامی کرد و الگوی مصرف خلیفه مسلمین و بزرگان و خواص را براین اساس بنیان گذاشت و آن را با ظواهر مذهبی ترکیب کرد و منافقانه آن را به پذیرش مردم رساند. این همه در حالی بود که نبی اکرم ﷺ فرهنگ حاکمیتی غالب بر آن دوران و الگوی مصرف برآمده از آن را شکسته بود. لذا در روایتی نقل شده است یکی از اصحاب مشاهده کرد نبی اکرم ﷺ روی حصیری خوابیده که این حصیر از شدت سختی و زمختی، بر پهلوی مبارک حضرت جا انداخته و دید فقط دو مشت جو برای تناول حضرت در نزد ایشان قرار داده شده است. به گریه افتاد. حضرت فرمود: چرا گریه می کنی؟ عرض کرد: «شما بر جزیره العرب حکومت می کنید چرا با این وضع زندگی می کنید در حالی که قیصرهای روم و آکاسره

ایران در نعمت‌ها و غذاها و میوه‌های گوناگون متنعم‌اند». حضرت فرمود: «تو راضی نیستی که خدای متعال دنیا را به آنها داده باشد و آخرت را به ما؟!». یعنی نبی اکرم ﷺ براساس دوری از دنیا و زهد شدید در برابر الگوی مصرف پادشاهان، حکومت الهی را تأسیس کرد و شیوه حکمرانی نبی اکرم ﷺ و مدیریت ایشان بر این مبنا بود اما دنیاطلبان منافق، با الگوگیری از زندگی صاحبان اصلی دنیاپرستی، جامعه ایمانی را به سمت مقاصد مادی خود سوق دادند.

برای تبیین چگونگی ورود این فرهنگ به جامعه اسلامی باید گفت وقتی در زمان خلیفه دوم، فتوحات حکومت اسلامی به اوج خود می‌رسد، حاکمیت و خلافت اسلامی در مدت بسیار اندک مقدرات و امکانات بسیار عظیمی را به دست آورد و سرپرستی سرزمین‌ها و مدیریت کشورهای بزرگی را در اختیار گرفت. ابتدا به خاطر زنده‌بودن فرهنگ ساده‌زیستی نبی اکرم ﷺ در جامعه اسلامی، در مقابل سبک زندگی کفار مقاومت شد، اما در زمان خلیفه سوم، ورود این سبک زندگی ایران و روم به جامعه اسلامی شدت گرفت و در دوران معاویه، به صورت آشکار و همه‌جانبه این فرهنگ در حکومت‌داری و سپس در زندگی مردم جریان پیدا کرد. زیرا وقتی خلیفه مسلمین و دستگاه حکومت این نوع مصرف و زندگی را انتخاب کرد، اشراف و بزرگان و رؤسای قبایل (به عنوان شدیدترین و حریص‌ترین عناصر نسبت به دنیا) نیز به همین سمت حرکت کردند و برای تداوم حمایت خود

از حکومت، درخواست تأمین همین سطح از لذائذ و رفاهیات و شهوات را داشتند. در واقع همان کسانی که صاحبان و مهندسان ساختارهای سیاسی قاتل امام و غاصب خلافت بودند در مواجهه با مقیاس جدیدی از لذت و تعلق به مادیات و عشق بازی با تمنیات، ساختارهای اقتصادی امپراتوری ایران و روم را بر زندگی جامعه اسلامی حاکم کردند. البته این نوع زندگی و ترویج الگوی مصرف پادشاهان و مؤبدان و کارگزاران ساسانی و هرقلی و رومی در میان رؤسای قبایل و اشراف و خواص و عوام، به توان مالی بالا و هزینه سنگینی محتاج بود. در نتیجه، با هدف تأمین هزینه‌های این زندگی برای بزرگان و خواص، به نظام طبقاتی جدید در تقسیم بیت‌المال روی آورده شد زیرا با تقسیم مساوی غنائم، مبلغ چندانی برای تأمین شهوات گران قیمت به اشراف و روسای قبایل نمی‌رسید. البته در زمان خلیفه دوم و در کنار دیگر معیارهای خودخواسته، همچنان معیارهایی از قبیل صحابی بودن، بدری بودن و... در نظر گرفته می‌شد اما از زمان معاویه به بعد، همان معیارهای به ظاهر ارزشی نیز کنار گذاشته شد و توزیع بیت‌المال با اولویت‌دهی به مقربین و نزدیکان دربار اموی شکل گرفت. لذا هزینه‌های زیادی برای حامیان سیاسی حکومت و جاعلین منقبت در وصف خلفا و بنی‌امیه و... صرف می‌شد. به عنوان نمونه، وقتی معاویه ولایت عهدی یزید را میان مردم مطرح کرد، یکی از شعرای معروف، شعری در ذم یزید گفت، اما پاداش بزرگی از سوی معاویه به او داده شد، پس بی‌درنگ شعری دیگر در مدح

یزید سرود. خبر این ماجرا باعث شد شاعر دیگری ترغیب شود و شعر دیگری در ذم یزید بگوید. معاویه نیز هدایایی برای او فرستاد و او نیز شعری دیگر در مدح یزید سرود.

بنابراین مسابقه در دنیا و غرق شدن در لذات دنیایی که با محوریت الگوی مصرف پادشاهان ایران و روم بود، یک بستر پرورش اجتماعی برای افراد ایجاد کرد تا همگی به سوی لذائذ دنیوی بدوند و «الناس عبید الدنیا» شکل بگیرد و روابط اجتماعی براساس آن ایجاد شود. به عبارت دیگر، دنیاپرستی یک مفهوم کلی نبوده و نیست و نیز نباید صرفاً ناشی از هوای نفس فردی تلقی شود بلکه آنچه مردم آن دوران را دنیاپرست کرد، یک امر عینی بود که به ساختار اجتماعی تبدیل شد؛ یعنی واردات الگوی مصرف زندگی ابرقدرت‌های کفر و پادشاهان و بزرگان آنها در میان جامعه اسلامی و طراحی مناصب و روابط اجتماعی برای بهره‌مندی از این نوع زندگی. لذا روایاتی که در منابع درباره نقش دنیاپرستی در شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) یا حضرت اباعبدالله (علیه السلام) مطرح می‌شود، باید به نحو اجتماعی و حکومتی تحلیل شود و تنها به هوای نفس افراد و به مفاهیم کلی ارجاع نگردد. البته تشریح واضح‌تر و عینی‌تر درباره این روند در مبحث بعد و در توضیح روش عبیدالله بن زیاد برای مقابله با قیام حضرت مسلم بیان خواهد شد.

اما معاویه‌های امروز چگونه بساط دنیاپرستی به راه می‌اندازند و مردم را از محور نور جدا می‌کنند؟ آیا در دوران غیبت، جامعه کفر و نفاق تعطیل شده و از عشق بازی با دنیا و صادرات آن به دیگران

دست برداشته است؟! یا بالعکس هر روز حيله‌های آنان پیچیده‌تر، دقیق‌تر و همه جانبه‌تر می‌شود؟ آنان امروز چگونه دنیاپرستی را به مذاق ملت ایران می‌چسانند تا از آخرت‌گرایی و شعارهای ارزشی و آرمان‌های مکتبی انقلاب در نفی ظلم و حمایت از عدل و دفاع از مظلومین و مقابله با ظلم و کفر جهانی دست بکشند و مرزبندی جوامع براساس کفر و ایمان را کنار بگذارند؟ چه ساختارهای اجتماعی نوینی برای دنیاپرستی شکل گرفته و انقلاب اسلامی را به عنوان پرچمدار توحید و آخرت‌گرایی در دنیای امروز تهدید به براندازی می‌کند؟ در پاسخ به این سؤال‌ها می‌توان به این مهم توجه کرد که بعد از رنسانس، جامعه کفر با دستیابی به پیشرفت‌های علمی و نوآوری‌ها و اختراعات دوباره قدرت گرفت و در ابتدا بخشی از درآمدهای لازم برای دنیاپرستی را همانند گذشته با جنگ و استعمار علنی به دست آورد؛ زیرا به جای شمشیر و نیزه با تفنگ و توپ و ساخت سلاح‌های جدید به کشورهایی که دارای سلاح‌های قدیمی بودند حمله کرده و پیروز شد. با این لشکرکشی‌ها و جنگ‌ها ثروت‌های کشورهای‌های مختلف را به غارت برد. پس ثروت و سرمایه‌های کلانی که در این دوران بدست آورد به خاطر لشکرکشی‌های مختلف بود که خود متکی بر علوم و اختراعات جدید در تسلیحات نظامی بود. ولی به مرور زمان دست از استعمار علنی برداشت چون زمینه برای استعمار پنهان فراهم شده بود. یعنی با سرعت بالای تحولات علمی و تکنولوژیک، جهان با سبک زندگی جدیدی آشنا شده و به جای آن‌که همانند

گذشته مواد خام را از یک شهر به شهر دیگر ببرند و با تجارت آن سودی به دست آورند، با تکیه بر تکنولوژی، مواد اولیه به کالاهای و مصنوعات بسیار کارآمد و مرفه تبدیل شد که دل از همه ربود. با دستیابی به محصولات جدید و کارآمد که لذت را در افق و سطح جدیدی محقق می‌کرد، دیگر لازم نبود برای چپاول کشورها دست به اقدام نظامی بزنند چون همه حاکمیت‌ها و ملت‌ها با اشتیاق خود در صف دستیابی به این سطح از رفاه و لذت قرار گرفتند و آماده شدند تا هر قاعده و نظم سیاسی و فرهنگی و اقتصادی را که به آنها ارائه می‌شود بپذیرند تا بتوانند از مواهب این زندگی جدید بهره‌مند شوند. خصوصاً با توجه به این‌که علوم انسانی و اجتماعی مدرن به نحوی کاربردی شد که این نظم‌های سیاسی و فرهنگی و اقتصادی را تحت عنوان «توسعه‌یافتگی» و به مثابه نسخه اداره حاکمیت به همه دولت‌ها ارائه کند و عناصر دولتی با آموختن این دانش‌ها، همین نسخه‌ها را در کشور خود عملی کنند.

به‌طور نمونه اگر در گذشته با انجام یک فرآوری ساده بر روی پشم گوسفند، یک زیرانداز خشن تولید می‌شد، اکنون با کمک تکنولوژی انواع نخ و الیاف را به فرش نرم و بسیار لطیف مبدل می‌کنند. یعنی به جای این‌که تولید ثروت تنها مبتنی بر فتوحات و استعمار علنی و لشکرکشی و غارت مواد اولیه کشورها باشد، با کمک تکنولوژی، مواد اولیه را به محصولات مصرفی کارآمدتر تبدیل کرده‌اند و الگوی تولید را به نحوی تغییر داده‌اند که ارزش افزوده آن، قابل مقایسه با درآمد

حاصل از تجارت مواد اولیه نیست. البته در این روند نیز با فشارها و تهدیدها، قیمت مواد اولیه (همانند نفت) را به صورت سیاسی و ارزان معین می‌کنند و سپس محصولات حاصل از همان مواد را با قیمت‌های چندین برابری به دیگر کشورها می‌فروشند. همچنین با دستیابی به تکنولوژی جدید، تنها زمانی آن را وارد بازارهای جهانی می‌کنند که توانسته باشند تکنولوژی‌های نسل قبلی را با قیمت بالا به سایر کشورها بفروشند. علاوه بر این حيله‌ها که در عرصه منابع طبیعی و تکنولوژی به کار می‌برند، منابع انسانی را هم با کمترین هزینه و یا به صورت رایگان به کار می‌گیرند. زیرا با جذب برترین استعدادها از همه کشورهای جهان، حل مسائل و رفع نیازهای خود را در قالب موضوعات پایان‌نامه‌ها در دانشگاه‌های معتبر به این استعدادهای برتر می‌سپارند بدون این‌که پرداختی به آنها داشته باشند بلکه این عناصر خوش‌استعداد هستند که برای دریافت مدرک معتبر این دانشگاه‌های پرآوازه، حاضر می‌شوند تا علاوه بر حل مسائل پیچیده این کشورها، شهریه‌های سنگینی را نیز پرداخت کنند.

به این ترتیب است که «استعمار پنهان» پدید آمده و قدرت‌های بزرگ دیگر نیازی به حضور نظامی و دخالت مستقیم پرهزینه ندارند. چون حاکمیت‌ها ظاهراً با رأی مردم و دموکراسی روی کار آمده‌اند، وظیفه حاکمیت تأمین زندگی مردم است و در این دوران، تأمین زندگی یک امر ساده نیست بلکه مقوله‌ای پیچیده و منوط به تخصص و علم و سرمایه و تکنولوژی است و لذا وابستگی به صاحبان

علم و سرمایه و تکنولوژی، امری قهری و اجتناب ناپذیر تلقی می‌شود و نسخه‌های کاربردی برای «توسعه همه‌جانبه و پایدار» این وابستگی را به صورت فرمول‌های علمی برای اداره کشور در اختیار همه حاکمیت‌ها قرار می‌دهد و همین فرمول‌هاست که هویت علمی مدیران کشور و برنامه‌ریزی‌های اجتماعی را رقم می‌زند. ممکن است گفته شود: «تأمین آب و نان برای مردم که این قدر سخت نیست» اما باید توجه داشت که همین «آب» و «نان» امروزه همانند گذشته فراهم نمی‌شود. مثلاً برای پخت نان، ابتدا تنوره‌های ساده به دستگاه‌های خاصی برای تولید سریع‌تر نان مبدل شده است که خود نیازمند تکنولوژی است. این دستگاه‌ها نیازمند برق است و استفاده از برق نیز بدون شبکه تولید و توزیع برق ممکن نیست. از طرف دیگر چون در شهرهای جدید تمرکز جمعیت به شدت افزایش پیدا کرده باید برای جمعیت زیادی نان تهیه شود و لذا به سیلوهای بزرگی برای نگهداری گندم نیاز است که ساخت و نگهداری آنها محتاج سرمایه و دانش فنی است. همچنین جمعیت متراکم شهرها، تولید انبوه گندم را به امری ضروری تبدیل کرده که این تولید انبوه، تنها با تکنیک‌های پیشرفته کشاورزی و آبیاری خاص و کودها و آفت‌زدهای مخصوص، امکان‌پذیر است. البته همه این روندهای گوناگون و پیچیده، تنها برای پخت نان است اما بشر امروز همانند گذشته نیست که اکثر وعده‌های غذایی او نان باشد بلکه نان امروزه به یک کالای حاشیه‌ای تبدیل شده و تنوع و تکثر غذاها و حتی تولید

غذاهای جدید و طعم‌های بی‌سابقه، رویه‌ها و ساختارها و روندهای متعدد دیگری را پدید آورده که همه آنها باید تأمین شود تا «نان» مردم یا تغذیه جامعه فراهم گردد.

لذا هر قسمتی از زندگی که مورد دقت قرار گیرد، نیازمند تکنولوژی خاصی است که مدام به سمت پیچیده‌تر شدن جهت «رفاه مادی» در حال ارتقا است. پس در ظاهر، تهیه آب و نان است ولی به شدت پیچیده و پیشرفته و همه‌جانبه شده است، حتی دکمه لباس نیز وابسته به فناوری‌های پتروشیمی و کارخانه‌های بزرگ است. از این رو، به تمام ملت‌ها می‌گویند: «تولید این تکنولوژی‌های پیشرفته، با تحقیقات زیاد و سرمایه‌گذاری‌های سنگین و ریسک‌های بالا صورت گرفته که باید هزینه‌های آن تأمین شود». این سرمایه‌های بزرگ و تحقیقات پیچیده نیز دست کسانی است که خود را صاحب دنیا می‌دانند، یعنی هفت کشور صنعتی دنیا یا پنج کشور دارنده حق و تو یا کارتل‌های بزرگ. در واقع وقتی الگوی مصرف مردم جهان را تغییر دادند و سپس دستیابی به آن الگوی مصرف به تولیدات پیچیده مقید شد و این تولیدها نیز کارخانه‌ها و خط تولیدهای خاصی را در پی داشت و کارخانه‌ها بدون سرمایه‌های سنگین و بزرگ به راه نیفتاد، طبیعی است که حاکمیت‌ها به خواست مردم خود به دنبال قطب‌های سرمایه و تکنولوژی به راه بیفتند و از آن تبعیت کنند و برای تأمین دنیای خود، همه اوامرو نواهی آنها را بپذیرند. لذا تمامی هیئت‌های حاکمه و همه کشورها در دوران مدرن به دنبال آن هستند

که خود را به یکی از قطب‌های ثروت و سرمایه و تکنولوژی وصل کنند، وگرنه از تهیه نان و آب مردم خود عاجز خواهد شد.

این وضعیت به نحوی بود که حتی اگر ملتی انقلاب نیز می‌کرد، باید یا تحت تسلط بلوک شرق قرار می‌گرفت یا تحت سیطره بلوک غرب تا بتواند سرمایه و علم و تکنولوژی‌اش را از آن‌ها بگیرد و زندگی مردمش را تأمین کند. اما ملت ایران به رهبری حضرت امام (ره) با شعار «نه شرقی، نه غربی» و حاکمیت اسلام انقلاب کرده است و نمی‌خواهد در مقابلِ ظلم‌های آن کسانی سکوت کند که همه بشریت به خاطر دنیای خود در برابر مظلوم آن‌ها سکوت کرده‌اند تا سرمایه و علم و تکنولوژی را از آن‌ها بگیرند. زیرا نباید قدرت اسلام زیر دست قدرت کفر قرار بگیرد: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»^۱ (نساء/۱۴۱) و نباید منافع مستضعفین و مسلمین به تاراج کفار دنیاپرست برود. ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی، مرزبندی «عدل و ظلم» و «کفر و ایمان» را اساس دین دانسته و بر این اصل، استقلال جامعه ایمانی را به خاطر تأمین دنیای مادی رها نمی‌کند. این، دستاورد بزرگی است که ملت ایران و نظام اسلامی به ساختارهای اقتصادی که سکوت در برابر ظلم و کفر را توصیه می‌کند، تن نداده و لذا این نظام و این ملت، حسینی است ولی نه فقط به خاطر سینه‌زنی و خرج دادن و علم بلند کردن، بلکه به علت محافظت از مرزهای اعتقادی میان جامعه کفر و جامعه نفاق و جامعه

۱. «خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلطی نداده است».

ایمان که اساس دین‌داری را تشکیل می‌دهد.

بنابراین نباید تصور شود کسانی که در ابتدای پیروزی انقلاب در مقابل امام (ره) ایستادند (مانند بازرگان‌ها و بنی‌صدرها) افرادی بودند که صرفاً بخاطر شهوات یا اخلاق شخصی خود به مخالفت با امام (ره) پرداختند. بلکه زبان حال و قال این افراد به حضرت امام (ره) این بود: «وقتی سفارت آمریکا را تسخیر می‌کنید و در مقابل این کشور موضع می‌گیرید دیگر نمی‌توانید نان و آب مردم را تأمین کنید؛ چون ساختارهای اقتصادی حاکم بر جهان مبتنی بر وابستگی به یکی از قطب‌های سرمایه و تکنولوژی است و وصل شدن به یکی از بلوک‌های شرق یا غرب، بدون تأمین منافع آنان ممکن نیست، بنابراین باید همراهی با آنها را بپذیرید، نه اینکه با او مشاجره کرده یا حتی مقابله کنید و بگویید ما آمریکا را زیر پا می‌گذاریم». امثال مهندس بازرگان کسانی بودند که به ساختارهای اقتصادی متداول جهان توجه داشته و با توجه به لوازمات آن ساختارها بود که جلوی امام ایستادند؛ نه این‌که خصومت شخصی در میان باشد یا دینداری فردی‌شان دچار اشکال باشد. آیا بنی‌صدر فقط چون آدم مغروری بود جلوی امام (ره) ایستاد؟! این همه انسان مغرور وجود داشت چرا آن‌ها جلوی امام نایستادند؟! بنی‌صدر براساس ساختارهای نظامی متداول در جهان می‌گفت نظامی‌گری روش دارد و جنگیدن معادلات خاص خود را دارد، اگر امکانات نظامی کشور در سطح امکانات کشور متجاوز نباشد، نباید جنگید و بایست «زمین بدهیم و زمان بگیریم».

این حرف‌ها صرفاً به خاطر خُلق فردی غرور یا غیره در مقابل امام مطرح نشد. بلکه این مطالب برآمده از ساختارهای دفاعی، نظامی، امنیتی و سیاسی متداول دنیا بود که خطر براندازی برای نظام ایجاد کرد و تنها با پرداخت هزینه‌های سنگینی مانند برکناری اولین دولت منتخب مردم در جمهوری اسلامی و یا شهادت شهید بهشتی و یارانش، کشور از این فتنه‌ها عبور کرد.

اما وقتی جنگ به پایان رسید و چالش‌ها و بحران‌های نظامی و سیاسی برطرف شد و کشور در فضای تثبیت قرار گرفت، ساختارهای موجود و متداول اقتصادی با استناد به استدلال‌های علمی و کارشناسی موجود وارد کشور شد بدون این‌که حوزه‌های علمیه بتوانند کفرآمیز بودن این ساختارها را به درستی تشخیص دهند و تلاشی برای تولید نسخه جایگزین داشته باشند. این روند نتیجه‌ای نداشت جز تحمیل برجام‌ها بر نظام اسلامی. یعنی نباید تصور کرد «برجام»، صرفاً نتیجه سلیقه‌ی یک شخص یا یک جناح با شعارهای خاص است، بلکه نتیجه یک ساختار اقتصادی است که می‌گوید: تولید ثروت بدون هماهنگی با «قطب‌های سرمایه و تکنولوژی و علم» ممکن نیست. ممکن است گفته شود «ما محتاج مان را خودمان تولید می‌کنیم، یعنی سیلو را خودمان می‌سازیم، آبیاری قطره‌ای را خودمان انجام می‌دهیم و...» اما غافل از این‌که اگر ساختارهای اقتصادی جهان را تغییر ندهیم و آن را بپذیریم، خودکفایی در همه نیازمندی‌های یک کشور و تولید هزاران هزار کالایی که دائماً ارتقاء

پیدا می‌کند و جامعه آنها را مصرف می‌کند، عملاً در بسیاری از کالاهای ممکن نیست و اگر ممکن هم باشد، به صرفه نیست. لذا امریکا که اولین قدرت اقتصادی جهان است بیشترین مقدار واردات را نسبت به سایر کشورها دارد و دو هزار میلیارد دلار، واردات سالانه امریکا است. اگر خودکفایی در همه عرصه‌ها بر اساس ساختارهای موجود به صرفه بود که بیشترین واردات جهان توسط بزرگترین قدرت اقتصادی جهان انجام نمی‌شد. زیرا هزینه‌های زندگی مرفهی که دائماً سطح رفاه آن در حال ارتقاء است، به قدری سنگین است که هر کشوری به تنهایی نمی‌تواند هزینه‌های خود را تأمین کند. پس باید یک دهکده جهانی تشکیل شود و «تقسیم کار بین المللی و جهانی» صورت گیرد و چندین کشور بر تولید و تأمین بخشی از نیازهای خود و جامعه بین‌المللی متمرکز شوند و سایر نیازهای خود را از دیگر کشورها تأمین کنند. بر این اساس، عنوان «مزیت نسبی، تقسیم کار جهانی و موقعیت جغرافیایی» مطرح می‌شود. مثلاً کره جنوبی در موضوع تکنولوژی موبایل فعال می‌شود و هند در آی تی و روسیه در نفت و گاز. این، معنای مزیت نسبی است. هر کشوری با توجه به مزیت نسبی خود نیازهای جامعه بین‌المللی را تأمین می‌کند و محصولات خاصی را تولید می‌کند و بقیه نیازهای خود را نیز از سایر کشورهایی می‌گیرد که به علت مزیت نسبی‌شان، آن را به صرفه‌تر و ارزان‌تر تأمین می‌کنند.

البته روشن است که تشکیل و طراحی این دهکده جهانی و این تقسیم کار بدون رؤسا و محوریت آنان ممکن نیست و این روند،

صاحبان و رؤسایی دارد که همان هفت کشور صنعتی و پنج کشور دارنده حق و تو هستند و منافع شان باید محور این دهکده قرار بگیرد و تأمین شود. لذا هر کشوری که منافع آنان را به رسمیت نشناسد و منافع خود را بر منافع آنها ترجیح دهد، نیازهای زندگیِ مدرنِ او را نمی‌دهند و در نتیجه زندگی مرفه برای چنان کشوری گران در می‌آید. البته برای همه این مظالم نیز ادبیات علمی و تئوریک تولید کرده‌اند و هر روز با ارائه آمارهای اقتصادی، افکار عمومیِ خبگان و مردم را هدایت می‌کنند. پس ساختارهای اقتصادی حاکم بر جهان، تولید ثروت را بدون هماهنگی سیاسی با قطب‌های ثروت و سرمایه و تکنولوژی ناممکن می‌داند. این مظالم ساختاریافته را با اسم «توسعه‌یافتگی» و «الگوی توسعه پایدار و همه‌جانبه» می‌توان شناخت. زندگی مرفه را به ملت‌ها نشان می‌دهند و سپس می‌گویند اگر این نوع زندگی را می‌خواهید باید منافع سیاسی ما را بپذیرید و نقش‌هایی که برای شما در منطقه و بین‌الملل معین می‌کنیم قبول نمایید. لذا «استقلال» که بزرگ‌ترین دستاورد ملت ایران و هدیه خدای متعال به این ملت حسینی است، در ساختارهای اقتصادی حاکم بر جهان، غیر علمی‌ترین امر در اقتصاد تلقی می‌شود. این تصریح متخصصین توسعه است که می‌گویند: «ملت ایران نسبت به دستاوردهای غرب حسود هستند و دستاوردهایی در غرب دیده‌اند که نسبت به آن حسادت می‌کنند و به همین دلیل است که با آن درافتاده‌اند». به جای این‌که پاسخ‌گو باشند که چرا غرب وحشی به منافع و نوامیس

و اختیارات و اموال ملت‌ها حمله‌ور است و هیچ‌گاه اشباع نمی‌شود؟ البته جمهوری اسلامی سعی کرده است رفاهی که معقول می‌داند به مردم برساند اما ساختارهای اقتصادی حاکم بر دنیا، رفاه را به گونه دیگری تعریف می‌کند؛ آن‌ها در تعریف رفاه می‌گویند: «به هر سطحی از رفاه رسیدید در آن سطح متوقف نشوید و به سمت سطح بعدی بروید». این معنا از رفاه، رفاه دنیاپرست‌های دیوانه‌ی لذت و مجانین شهوت است. در نتیجه رفاه دائم‌التزاید و روزافزون، محور همه تنظیمات اجتماعی می‌شود و آخرت‌گرایی تابع آن قرار می‌گیرد و به خرده‌فرهنگ تبدیل می‌شود. رفاه معقول این است که بستری برای آرامش خاطر درست کند تا انسان به وظایف فردی و اجتماعی‌اش در مسیر تکامل الهی و انسانی برسد اما کفر مدرن معتقد است هیچ حدی برای رفاه نیست و زندگی مادی باید دائماً و از طریق تکنولوژی برتر و تحقیقات سازمانی، پیچیده‌تر شود و همه امور حتی احساسات بشری نیز در خدمت این روند سریع قرار بگیرد. سپس ملت‌ها را می‌ترسانند و می‌گویند «این رفاه و کالاهایی که در حال ارتقاء و بهینه است، سرمایه‌های سنگین لازم دارد و این سرمایه‌ها را به هرکسی نمی‌دهیم. باید منافع ما را تأمین کنید تا به شما نیز بدهیم». ادبیات «توسعه پایدار و همه‌جانبه» با این ابزار، می‌خواهد ملت‌ها را به خضوع بکشد.

این عبارات، تصریح بحث‌های علمی اقتصادی آن‌ها است که بوسیله دانشمندان اقتصادی ایرانی نیز مطرح می‌شود: «مطالعات

موجود نشان می‌دهد که متأسفانه به لحاظ منابع موجود، توسعه در همه جهان ممکن نیست. نمی‌توان تصور کرد که تمام نقاط جهان قادرند به سطح متوسط مثلاً رفاه اقتصادی اروپا برسند. این کار شدنی نیست چون در جهان منابع کافی برای این کار وجود ندارد. اگر همه جهان بخواهند توسعه بیابند قطعاً سطح زندگی کشورهای توسعه‌یافته امروز باید پایین بیاید اما مطالعات نشان می‌دهد که این حرکت در جهت معکوس رو به افزایش است». یعنی آنها سطح رفاه‌شان را متوقف نمی‌کنند که به بقیه کشورها بدهند به نحوی که «فاصله‌ای که در سال ۱۹۶۰ بین بخش توسعه‌یافته با بخش توسعه‌یافته بوده، در سال ۱۹۹۳ سه برابر شده است.» یعنی سرعت کشورهای توسعه‌یافته به قدری است که این فاصله مدام در حال افزایش است و دائماً از یک طرف توسعه‌یافته‌تر و مرفه‌تر می‌شوند و از طرف دیگر منابع کمتر می‌شود و لذا برای این‌که از قافله تمدن بشری عقب نیفتید، باید به این کشورها متصل شوید. اگر الگوی تولید ثروت و ساختارهای تولید ثروت را از آنها بپذیرید و لوازم سیاست‌های داخلی و خارجی آنها را هم قبول کنید، به سرعتی متناسب دست خواهید یافت والا هزینه‌های زندگی هر روز برایتان سنگین‌تر و گران‌تر خواهد شد. باطن «برجام» همین جا رقم می‌خورد. خیلی اشتباه است که تحمیل «برجام»، صرفاً به خیانت چند فرد در داخل تحلیل شود. زیرا مسئولین اداره کشور می‌خواهند رفاه را به همه مردم بدهند و ادراکات موجود از دین هم سریعاً می‌گوید: «چه کسی طبیعت و زینت حیات

دنیا را برای مؤمنین حرام کرده است؟» غافل از این که دنبال کردن این سطح از رفاه توسط حاکمیت، لوازمی در الگوی تولید، توزیع و مصرف دارد که همگی منافای شعار استقلال مکتبی است که جمهوری اسلامی بار آن را به دوش می کشد. چون به این لوازمات توجه ندارند وقتی برجام نتیجه مطلوبشان را نمی دهد علت آن را عدم حضور شرکت های بزرگ دنیا و نیامدن تکنولوژی و سرمایه های کلان این شرکت ها مطرح می کنند. سپس مجبورند برجام های دیگر را نیز امضا کنند تا سرمایه و تکنولوژی این شرکت های بزرگ به سوی ایران بیاید. البته اینطور نیست که حتما از روی میل و علاقه به دنبال این رویه می روند، بلکه قواعد علمی تولید ثروت و رفاه اقتصادی و توسعه ی همه جانبه، این رویه و سیاست ها را بر آن ها تحمیل می کند.

در مقابل این ساختارها و رویه های متداول، مقام معظم رهبری اقتصاد مقاومتی را مطرح می کند. سپس در تبیین آن می فرماید: «من خواهش می کنم به خصوص صاحب نظران و همچنین جوانان و عامه ی مردم عزیزمان به این نکته توجه کنند که دو جور نگاه به رونق اقتصادی و پیشرفت اقتصاد وجود دارد؛ یک نگاه می گوید که ما پیشرفت اقتصاد را باید از ظرفیت های درون کشور و درون مردم تأمین بکنیم. ظرفیت های بسیار زیادی در کشور وجود دارد که از این ظرفیت ها یا استفاده نشده است یا درست استفاده نشده است؛ از این ظرفیت ها استفاده کنیم؛ [یعنی] اقتصاد درون زا... نگاه دوّم به اقتصاد کشور نگاه به پیشرفت اقتصاد با استفاده از کمک بیرون از

مرزها است؛ می‌گوید سیاست خارجی مان را تغییر بدهیم تا اقتصاد ما درست بشود، با فلان مستکبر کنار بیایم تا اقتصاد رونق پیدا کند، تحمیل قدرت‌های مستکبر را در بخش‌های گوناگون و مسائل گوناگون بپذیریم تا اقتصادمان رونق پیدا کند؛ این هم نگاه دوّم است. امروز شرایط کشور به ما نشان داده است که این نگاه دوّم یک نگاه کاملاً غلط و عقیم و بی‌فایده است»^۱. باید توجه داشت که این نگاه دوم فقط نگاه یک یا چند مسؤول و کارشناس نیست، بلکه این نگاه، ساختارهای اقتصادی حاکم بر جهان است که اگر آن را نشکستیم و به عنوان تنها راه توسعه پذیرفتیم، آن وقت وارد کشور می‌شود و این فشارها را به شعارهای انقلابی و مکتبی و آرمان‌های نظام اسلامی وارد می‌کند. ساختارهای اقتصادی برانداز نظام همین‌ها است.

در صدر اسلام، سطح زندگی ایران و روم را پذیرفتند که مقابل امام حسین علیه السلام ایستادند. الگوی مصرف زندگی ایران و روم را پذیرفتند که به دنبال معاویه‌ها دویندند تا با ثروتی که جمع کرده است این سطح از زندگی را به آن‌ها بدهد. امروز نیز اگر شیعیان و عزاداران و محبین اباعبدالله الحسین علیه السلام در سطح حکومت و استراتژی اداره کشور، سطح زندگی مرفهی که دائماً ارتقایابنده و توقف‌ناپذیر است را از آن‌ها بپذیرند، بالاجبار باید روش «تولید، توزیع و مصرف ثروت» و ساختار اقتصادی آن را نیز بپذیرند؛ زیرا برای ارتقاء دائمی این معنا از رفاه، هزینه‌های سنگینی لازم است که برای تأمین آن، باید با قطب‌های

۱. بیانات در حرم مطهر رضوی، ۱۳۹۴/۱/۱.

سرمایه و علم و تکنولوژی جهان کار کرد والا یک کشور و ملت را با تکیه به همان ساختارهایی که پذیرفته‌اند، ورشکست خواهند کرد. این مصیبت و بلایی است که امروز جامعه شیعه با آن مواجه است. البته این مباحث نباید موجب ترس و ناامیدی جامعه اسلامی و در نهایت تسلیم شدن مردم شود، بلکه با این هدف مطرح می‌شود که عمق حمله دشمن و پیچیدگی‌های آن به درستی شناخته شود و با تکیه به فرهنگ عاشورا، به کانون دشمنی‌ها حمله شود. اگر قیام اباعبدالله علیه السلام به خاطر دنیاپرستی مردم شکست خورد، امروز نباید چنین اتفاقی بیفتد. اگر در آن دوران معنای دنیاپرستی‌شان تبعیت از الگوی مصرف رفاه و زندگی پادشاهان ایران و روم بود و مردم حاضر نشدند آن را کنار بگذارند، امروز نیز باید به پیام عاشورا لبیک بگوییم و به خاطر ساختارهای اقتصادی تأمین‌کننده دنیاپرستی، استقلال دینی و مکتبی را نفروشیم و به خاطر ساده‌انگاری در مقابل «الگوی توسعه پایدار و همه‌جانبه»، مرزبندی بین کفر و نفاق و ایمان را وانهیم. تبلیغات دینی باید ساختارهای اقتصادی برانداز نظام را که برآمده از الگوی «توسعه پایدار و همه‌جانبه» است، برای مردم افشا کند تا نظام اسلامی و ملت ایران همان‌گونه که ساختارهای سیاسی مادی را شکستند، با شکستن ساختارهای اقتصاد مادی، جامعه ایمانی را در مقابل کفر و نفاق حفظ کنند و ادامه دهنده‌ی قیام اباعبدالله علیه السلام در عصر حاضر باشند.

مبحث نهم:

ساختارهای اقتصادی قاتل امام: وابستگی تأمین الگوی مصرف
امپراطوری ایران و روم به دستگاه «عطاء و رزق طبقاتی» طراحی شده
توسط ائمه نفاق
ساختارهای اقتصادی برانداز نظام: وابستگی تأمین زندگی مرفه (رفاه
روزافزون) به قرارگرفتن کشور در مدار «مزیت نسبی و تقسیم کار
جهانی» بر محور تبعیت همه جانبه از قطب های جهانی سرمایه و
تکنولوژی

بر اساس گزارش های تاریخی، هنگامی که عبیدالله بن زیاد
لعنة الله عليه وارد شهر کوفه شد تا با نهضت مسلم بن عقیل مقابله
جدی کند، جماعتی به نام «عریف» های کوفه را فرا خواند و تهدیدهای
غلیظ و شدیدی نسبت به مردم و عریف ها انجام داد و سخنانی گفت
که از وضعیت ساختارهای اقتصادی قاتل امام (علیه السلام) در آن زمان حکایت
می کند: «اُكْتُبُوا إِلَيَّ الْغُرَبَاءَ وَ مَنْ فِيكُمْ مِنْ طَلَبَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَنْ
فِيكُمْ مِنَ الْحُرُورِيَّةِ وَ أَهْلِ الرَّيْبِ الَّذِينَ رَأَيْتُهُمُ الْخِلَافُ وَ الشِّقَاقُ، فَمَنْ
كَتَبَهُمْ لَنَا فَبَرِيءٌ، وَ مَنْ لَمْ يَكْتُبْ لَنَا أَحَدًا فَيُضْمَنُ لَنَا مَا فِي عِرَافَتِهِ إِلَّا

يُخَالِفُنَا مِنْهُمْ مُخَالِفٌ وَلَا يَبْغِي عَلَيْنَا مِنْهُمْ بَاغٌ، فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ بَرِئَتْ مِنْهُ الدِّمَةُ، وَحَلَالٌ لَنَا مَالُهُ وَسَفْكُ دَمِهِ! وَأَيُّمَا عَرِيفٍ وَجَدَ فِي عِرَافَتِهِ مِنْ بُعْيَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَحَدٌ لَمْ يَرْفَعْهُ إِلَيْنَا صُلِبَ عَلَى بَابِ دَارِهِ! وَ أَلْقَيْتَ تِلْكَ الْعِرَافَةَ مِنَ الْعَطَاءِ، وَ سُيِّرَ إِلَى مَوْضِعٍ بِعُمَانَ الزَّارَةِ»^۱

در توضیح باید گفت که «عریف‌ها»، سرپرست تعدادی از افراد هر قبیله بودند و مسئولیت رفتار آن تعداد از قبیله و پاسخگویی نسبت به عملکرد آنها در برابر حاکم و والی و استاندار را برعهده داشتند. البته این منصب در جامعه قبیله‌ای قبل از بعثت نبی اکرم ﷺ نیز وجود داشت که از نظر رتبه و جایگاه اجتماعی، یکی دو درجه از رئیس قبیله پایین‌تر بود. بعد از اینکه غاصبین خلافت بر حکومت مسلط شدند، با تغییراتی همان منصب عریف را که ناشی از ساختارهای قومیت و قبیله‌گرایی بود با ظاهری از مذهب، تزیین کرده و به کار گرفتند تا مردم را تحت کنترل خودشان قرار دهند. هر کدام از این عریف‌ها، مسئولیت یک تعدادی از افراد قبیله را داشتند. به‌طور مثال وضعیت هر فرد، همسرانش، فرزندان و بردگانش را در دفتری ثبت کرده و مسئولیت و پاسخگویی رفتار این‌ها را در مقابل والی و استاندار بر

۱. «اسامی اشخاص ناشناس و مخالف امیرالمؤمنین [یزید] و خوارج و افراد مشکوکی که قصد مخالفت و دشمنی دارند را برایم بنویسید. هر کس نام آنان را برایم بنویسد با او کاری ندارم، ولی آنکه نام احدی را برای ما ننویسد باید ضمانت کند که کسی از عرافه‌اش با ما مخالفت نکند و از میانشان کسی با ما دشمنی نوزد، در غیر این صورت، دمه‌ام را از آن عریف بری می‌دانم و مال او و ریختن خونس بر ما حلال می‌شود، و هر عریفی که در عرافه‌اش احدی از دشمنان امیرالمؤمنین [یزید] پیدا شود که به ما معرفی نکرده باشد، بر در خانه عریف بدار آویخته خواهد شد و عطای آن عرافه قطع گردیده و به محلی در عمان زاره تبعید خواهد شد». وقعة الطف، جلد ۱، ص ۱۱۰.

عهده داشتند. در مقابل آن، عطاء و رزق و حقوقی که از بیت المال و غنائم به مردم می‌رسید توسط این عریف‌ها از دستگاه والی ستانده می‌شد و در میان افراد عرافه توزیع می‌گردید.

برای تبیین بیشتر، توضیحی از نحوه تأسیس شهر کوفه ضروری به نظر می‌رسد؛^۱ کوفه شهری بود که در زمان خلیفه دوم و برای مدیریت فتوحات تأسیس شد و سپاه و جنگ جویانی که در جهاد با امپراطوری ایران و روم شرکت می‌کردند از حالت زندگی قبیلگی خارج شده و در این شهر اسکان یافتند. در واقع کوفه، یک شهر نظامی بود که سعد بن ابی وقاص آن را به هفت گروه و محله تقسیم کرده بود که به آنها «اسباع» می‌گفتند و رؤسای اسباع زیر نظر استاندار و حاکم بر عریف‌ها بودند. البته «زیاد» پدر عبیدالله ملعون، در سال ۵۰ قمری، محله‌های هفت‌گانه را به چهار محله تبدیل کرد و اسباع به «ارباع» تغییر یافت و هر قسمتی یک امیر و مسئولی داشت که در ارتباط مستقیم با والی و استاندار بود و سهم عرافه‌های مختلف را از والی می‌گرفت و برای پرداخت به مردم در اختیار عریف‌ها قرار می‌داد و استاندار نیز مستقیماً منصوب خلیفه بود. این چهار قسمت، یکی مربوط به اهل مدینه بود که در کوفه زندگی می‌کردند، یکی مربوط به اهل تمیم و حمدان بود که ظاهراً شبت بن ربیع لعنة الله علیه از مؤثرین در آن بود، یکی مربوط به اهل

۱. جزئیات تاریخی در مورد وضعیت شهر کوفه و نحوه زندگی در آن (که در ادامه بحث به آنها اشاره شده) متخذ از مجموعه «دانشنامه امام حسین» جلد پنجم و صفحه ۳۰۰ به بعد است.

ریعه و کنده بود که محمد بن اشعث ملعون در آن نفوذ داشت، دیگری نیز مربوط به اهل مذحج و اسد بود اما علی رغم اینکه هانی بن عروه از بزرگان مذحج بود، ولی ریاست آن را به او نداده بودند بلکه نفوذ در ربع مذحج و اسد به دست شخصی به نام کثیر بن شهاب بود. این افراد مرتبه دوم بعد از استاندار بودند. هریک از این چهار قسمت، چند عریف داشت که امنیت و رفتار آن منطقه و محله نیز بر عهده آنان بود. همچنین او وظیفه گرفتن بیت المال از استاندار و تقسیم آن در میان محله خود را داشت. آن افرادی که سهمشان از بیت المال با همسرانشان و فرزندانشان و بردگانشان حدوداً ۱۰۰ هزار درهم می شد، یک عرافه را تشکیل می دادند. ولی جمعیت هر عرافه با یکدیگر متفاوت بود. زیرا از زمان خلیفه دوم، توزیع سهم افراد از بیت المال به صورت طبقاتی پایه گذاری شد. به طور نمونه اگر کسی به عنوان صحابی پیامبر شناخته می شد سهم بیشتری از بیت المال و فتوحات و غنائم نصیبش می شد، لذا ممکن بود صدهزار درهم در میان ۲۰ خانوار از این طبقه توزیع شود و لذا این عرافه به بیست خانوار محدود شود. اما آنهایی که نژاد پست تری محسوب می شدند یا از نظر منزلت اجتماعی در طبقه ی پایین تری قرار می گرفتند، سهم کمتری از بیت المال نصیب شان می شد و لذا ممکن بود عرافه آنها تا ۶۰ خانوار را نیز شامل شود.

به این اموال - که بر اساس نظام طبقاتی میان مردم توزیع می شد - اصطلاحاً «عطاء و رزق» می گفتند؛ «عطاء» پرداخت نقدی

و «رزق» کمک‌های غیرنقدی بود. حال درآمد دستگاه خلافت برای تأمین عطا و رزق از کجا تأمین می‌شد؟ از فتوحات و غنائم عظیمی که در جنگ با امپراطوری ایران و روم به عنوان جهاد با کفار به دست می‌آمد و خراج‌ها و زمین‌ها و محصولات کشاورزی و زرو سیمی که در مهد تمدن‌های ایران و روم وجود داشت، ثروت عظیمی را وارد خزانه حکومت اسلامی می‌کرد. نکته‌ی دیگر این‌که وقتی جنگ و جهاد واقع می‌شد و لشکر اسلام به فتوحات دست می‌یافت، اسرایی به دست مسلمین می‌افتاد که موالی نام داشتند و اعراب آن‌ها را در خدمت خود می‌گرفتند. لذا درآمد مردم در کوفه و شهرهای بزرگ اساساً از کار کردن نبود و با تکیه به عصبیت و حمیت نژادی، کارهای مرسوم در جوامع (مانند صنعت و حرفه) را شأن خود نمی‌دانستند بلکه درآمدشان از عطاء و رزقی بود که حکومت به آنها پرداخت می‌کرد و تمام شغل‌های دیگر اعم از حرفه و صنعت و بیگاری و کارگری و... را به موالی رومی و ترکی و ایرانی سپرده بودند. یعنی معاش و مایملک و زندگی مردم کوفه و جامعه اسلامی در یک دستگاه طبقاتی و از طریق نظام عطایا و ارزاق تأمین می‌شد که در سلسله مراتب اداری بین استاندار، رؤسای ارباع و عریف‌ها شکل گرفته بود. در واقع نظامی اقتصادی مبتنی بر قبیله‌محوری و نژادپرستی ایجاد کرده بودند. البته با خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نظام طبقاتی پرداخت عطا و رزق ملغی شد و بیت‌المال به صورت مساوی بین مردم تقسیم شد اما وقتی معاویه به سلطنت رسید، حتی تقسیم طبقاتی عطا و رزق بر

اساس جایگاه صحابه را نیز کنار گذاشت و معیار تقسیم «عطا و رزق» را بر اساس درجه‌ی وفادرای به بنی‌امیه قرار داد و عطاء موالی را نیز حذف کرد. پس بعد از رحلت پیامبر ﷺ، دقیقاً برخلاف دستورات دین مبین اسلام، فرهنگ جاهلیت با شکل و شمایل جدید بر جامعه اسلامی حاکم شده و ساختارهای اقتصادی که توسط ائمه نفاق ایجاد شده بود، مردم را در کنترل حکومت جور و وابستگی کامل به آن قرار داده بود.

در این فضا و ساختار اجتماعی بود که عبیدالله بن زیاد ملعون برای مقابله با نهضت مسلم، به عریف‌ها گفت: اگر کسی در عرافه‌اش مخالف یزید باشد و به ما معرفی نکند اَلْقَيْتُ تِلْكَ الْعِرَافَةَ مِنَ الْعَطَاءِ همه حقوق و عطا و رزقش را لغو می‌کنیم. یعنی تمام زندگی و مایملک و توانایی مالی او نابود می‌شود و سپس آن مخالف یزید را بر در خانه آن عریف بدار آویزان کرده و عرافه متخلف را به عمان تبعید می‌کنیم. چون همه اینها را طبق دفاتری که داشتند مشخص و معین کرده بودند. لذا در گزارش‌های تاریخی آمده است که ابن‌زیاد رؤسا یا متنفذین ارباع مانند کثیر بن شهاب، محمد بن اشعث، شبت بن ربیع را در قصر جمع کرد و وقتی طرفداران مسلم از مسجد به سمت قصر حمله کردند، این رؤسا از بالای پشت بام قصر این تهدیدهای ابن‌زیاد را به مردم می‌گفتند: «و یوَعِدُونَهُمْ بِخِيُولِ أَهْلِ الشَّامِ وَ بَمَنْعِ الْعَطِيَةِ» یعنی از یک سو، ایجاد ترس نظامی از سپاه شام و از سویی دیگر، تهدید به قطع «رزق و عطاء».

ممکن است گفته شود «پس مردم کوفه تقصیر زیادی در تنها گذاشتن امام حسین علیه السلام نداشتند زیرا اگر می خواستند با ابن زیاد مقابله کنند، از هستی ساقط می شدند و تنها راه امرار معاش خود را از دست می دادند و از گرسنگی می مردند» اما باید توجه داشت که اولاً خود آنها با تکیه بر حمیت جاهلی، صنعت و حرفه های مختلف را شأن خود نمی دانستند و الا کسب درآمد از این راه ممکن بود. ثانیاً و مهم تر این که این عطاء و رزق صرفاً نیازهای ضروری را تأمین نمی کرد بلکه همان گونه که در مبحث گذشته ذکر شد، الگوی مصرف دنیاپرستانه ی موجود در امپراطوری ایران و روم در میان خواص و عوام آن زمان رواج پیدا کرده بود و تأمین آن، هزینه سنگینی طلب می کرد که با بی تحرکی یا حتی فعالیت های اقتصادی عادی حاصل نمی شد و لذا دستگاه جور با پرداخت عطا و رزق، چنین هزینه ای را تأمین می کرد. در واقع آنان با از دست دادن عطا و رزق، سطح زندگی پادشاهانه را از دست می دادند و الا زندگی عادی و قناعت محور از طرق دیگر برای آنها قابل دستیابی بود. اساساً علت تبدیل نظام عطاء و رزق به یک نظام طبقاتی توسط خلفا همین واقعیت بود که اگر می خواستند بیت المال را به صورت مساوی بین همه مسلمین تقسیم کنند، مبلغ چشم گیری که بتواند الگوی مصرف ایران و روم را برای دنیاپرستان تأمین کند، به دست آنها نمی رسید و این در حالی بود که خلفای جور برای حفظ حکومت خود و همراهی قبایل مختلف، به تطمیع و راضی نگه داشتن و تأمین دنیای رؤسا و

اشراف قبایل نیاز شدیدی داشتند و اساساً از همین طریق توانسته بودند خود را بر امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام تحمیل کنند و جاذبه الهی آن بزرگواران را با جاذبه مادی زندگی دنیاپرستانه بشکنند. پس عامل اساسی در غلبه ابن زیاد بر قیام حضرت مسلم، تکیه او به فرهنگ قومیت مادی (نظام ارباع و عریف) و ترکیب آن با زندگی دنیاپرستانه و تأمین الگوی مصرف پادشاهان ایران و روم برای خواص و بزرگان و قشرهایی از مردم بود و او با اخلاق خشن پادشاهی در برخورد با دشمنان و نظام طبقاتی در توزیع ثروت که بر اساس وفاداری به بنی امیه درست شده بود، کوفه را از دست حضرت مسلم خارج کرد.

با توجه به این توضیحات، کلام اباعبدالله الحسین علیه السلام در روز عاشورا و در خطاب به لشکریان ابن سعد واضح می‌گردد: «مِلَّتْ بُطُونُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ»^۱. سیدالشهدا علیه السلام این عبارت را در پاسخ به هیاهو و سروصدای لشکر دشمن جهت بهم زدن خطبه حضرت به آن‌ها فرمود: «شکم‌هایتان از حرام پر شده است که چنین کاری می‌کردید و نمی‌گذارید من صحبت و اتمام حجت کنم و به همین علت می‌خواهید مرا بکشید». متأسفانه خیلی از مبلغان دین در ایام عزای حسین علیه السلام در توضیح عبارت: «مِلَّتْ بُطُونُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ» به مردم می‌گویند: «مواظب باشید احکامی مانند حرمت رباخواری یا رشوه‌گیری یا کم‌فروشی و دزدی را رعایت کنید تا مانند مردم کوفه

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱. لواعج الأشجان في مقتل الحسين (ع)، ص ۱۲۹.

نشوید و امام خود را تنها نگذارید». حال آیا هرکدام از این سپاهیان یزید که از سوی امام علیه السلام متصف به حرام‌خواری شده‌اند، یکی از احکام معاملات در اسلام را رعایت نکرده‌اند؟! در حالی که معنای *مُلِئْتَ بُطُونُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ* با توضیحی که درباره ساختار اقتصادی قاتل امام داده شد، به دست آوردن اموال از طریق جهاد همراه با امام غاصب و توزیع آن با فرهنگ قومیت و نظام طبقاتی تقرب به حکام و الگوی مصرف جنون‌آمیز برگرفته از امپراطوری ایران و روم است. حتی فراز قبلی از همین عبارت سیدالشهدا علیه السلام - که معمولاً در منابع ذکر نمی‌شود - صراحتاً اشاره به همین حقیقت دارد: «قَدْ انْخَزَلْتُ عَطِيَّاتُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ» این عطیه‌ها و نظام رزق و عطیه مبتنی بر فرهنگ قومیت مادی و اخلاق ملک‌پادشاهی ایران و روم شما را از یاری حق سبک کرده است. در واقع صرفاً اموری مانند رباخواری یا دزدی یا انجام معاملات غیر اسلامی فردی موجب گناهی به بزرگی قتل امام معصوم و تنها نواده نبی اکرم صلی الله علیه و آله نمی‌شود و گرنه بسیاری از این سپاه دشمن و جامعه‌ی راضی شده به قتل امام حسین علیه السلام، اهل پرداخت زکات بوده و به احکام معاملات فردی نیز پایبند بوده‌اند و همگی دزد و سارق و رباخوار نبوده‌اند. پس با تکیه به همین ساختارهای اقتصادی، مردم را از حول امیرالمؤمنین علیه السلام پراکنده کردند و با همین ساختارها، نهضت مسلم را شکست دادند و مردم را از قیام امام حسین علیه السلام جدا کردند؛ نه دنیاپرستی ذهنی و کلی و فردی که معمولاً در منابع به مردم گفته می‌شود؛ بلکه با واردات

الگوی مصرف زندگی ابرقدرت‌های کفر در میان جامعه اسلامی و تأمین آن از طریق نظام عطا و رزق طبقاتی برای دنیاپرستان و اشراف و رؤسا، دنیاپرستی را به صورت عینی محقق کردند و مردم را در آن بستر اجتماعی پرورش داده و آنها را از ائمه هدی علیهم‌السلام به عنوان پرچمداران آخرت‌گرایی جدا کردند.

حال امروزه چه ساختارهای اقتصادی است که به نظام ضربه می‌زند و آن را در معرض خطر براندازی قرار می‌دهد؟ آیا دنیاپرستی از طریق ساختارهای گذشته (عریف، ارباع، قبیله و...) به مردم القاء می‌شود یا ساختارهای اقتصادی کفر برای دور کردن بندگان خدا از خداپرستی و آخرت‌گرایی بسیار پیچیده‌تر عمل می‌کنند؟ در پاسخ باید توجه داشت که با وجود شعار مشارکت و آزادی و حضور مردم در انتخابات و تعیین دولت و مجلس توسط آنان، هیئت حاکمه منتخب باید از الگوی توسعه به عنوان روش علمی اداره کشور تبعیت کند. این الگو جایگاه و فعالیت هر کشور را بر اساس مزیت نسبی و تقسیم کار جهانی در اقتصاد جهانی تعریف می‌کند و لذا یک کشور نمی‌تواند با استناد به خواست ملت خود هر نوع استراتژی سیاسی و فرهنگی و اقتصادی را پیش بگیرد. در واقع مزیت نسبی تنها مخصوص به شهرها نیست گرچه به طور مثال شهر اصفهان به علت کثرت آثار تاریخی و بناهای قدیمی، دارای مزیت نسبی در صنعت توریسم است یا چهارمحال و بختیاری به خاطر آب شیرین، برای کاشت دانه‌های روغنی و بادام مزیت نسبی دارد اما نظم و مدیریت جهانی، مزیت

نسبی را برای کشورها نیز معین می‌کند. سپس تقسیم کار جهانی می‌کند و تمام کشورها باید این نظم را بپذیرند. اگر در گذشته «عرف‌ها» مسئول نظم محله بودند، امروزه در ظاهر مردم به یک حاکمیت رأی می‌دهند ولی این حاکمیت مقید به تقسیم کار جهانی است که مدیریت جهانی برای او معین کرده است. به‌طور مثال می‌گویند کره جنوبی یا هند در IT فعالیت کند و بقیه نیازهایش را در ارتباط با بقیه کشورها تأمین کند. روسیه و ایران در صنعت گاز و نفت جهان را تأمین کنند و بقیه نیازهایشان را در ارتباط با کشورهای دیگر به دست بیاورند. پس کشورها برای ارتباط تولیدی و تجاری با یکدیگر باید از نظم جهانی و ثبات منطقه‌ای که آنها تعریف کرده‌اند تبعیت نمایند. زیرا مدیریت جهانی است که بازیگرها و کارگزارهای منطقه‌ای و بین‌المللی را معین می‌کند. در واقع برخلاف شعار دموکراسی و رأی مردم در انتخاب حاکمیت‌ها که باید طبق منافع و نظر مردم عمل کنند، حاکمیت‌ها از طریق ادبیات توسعه پایدار مقید به نقشه‌ای هستند که نظام مدیریت جهانی براساس مزیت‌های نسبی کشورشان به آن‌ها ارائه می‌دهد. اگر ملتی مانند مردم یمن بگویند ما این نظم‌ها و ثبات‌ها را نمی‌خواهیم و در تقسیم کار سیاسی و اقتصادی نمی‌پذیریم که زیردست عربستان باشیم، آن‌ها را به «خیول أهل الشام و بمنع العطیه» حواله می‌دهند یعنی با جنگ و حذف عطا و رزق جهانی تهدیدشان می‌کنند. حذف «عطا و رزق جهانی» یعنی به آن‌ها می‌گویند: «اگر می‌خواهید زندگی کنید،

اگر می‌خواهید ساختمان و جاده بسازید و رسانه و برق و آب و بازار پررونق داشته باشید، این امور سرمایه و تکنولوژی لازم دارد و اگر نظم و ثباتی که ما می‌گوییم نپذیرید، سرمایه و تکنولوژی را از شما دریغ می‌کنیم، چون صاحب جهانی سرمایه و تکنولوژی ما هستیم». این وضعیت خیلی پیچیده‌تر از گذشته شده است. در گذشته نظام عطا و رزق، از طریق فتوحات به دست می‌آمد و با چند عریف و ارباع و والی توزیع می‌شد. اما امروز با افراد و ناحیه‌ها و منطقه‌ها کار ندارند بلکه کشورها و حاکمیت‌ها باید در مدار یک نظم منطقه‌ای و بین‌المللی معین بچرخند و اگر در آن مدار قرار نگیرند، در مواجهه با جنگ و صلحی که در شورای امنیت و با استفاده از حق وتویی که ابرقدرت‌ها برای خود قائل شدند، بیچاره می‌شوند. اگر جنگ و صلح نیز کارساز نبود، محاصره و تحریم اقتصادی کرده و تکنولوژی و سرمایه‌ای که نان مردم وابسته به آن است را از آن ملت می‌گیرند تا زندگی برایشان گران و سخت شود.

در واقع همان‌طور که گفته شد برخلاف دوران قبل از رنسانس، امروزه تأمین زندگی مرفه و وظیفه اصلی دولت‌ها قلمداد می‌شود و تأمین رفاه در همه عرصه‌های حیات بشری به تکنولوژی و سرمایه وابسته است؛ همین فرشی که زیر پای ما هست، تراکم و نرمی آن به تکنولوژی جدیدی که در دستگاه‌های فرش بافی بلژیک وجود دارد، نیازمند است. دستی که روی چوب این صندلی می‌گذاریم، برای این نوع کیفیت خود نیازمند تکنولوژی اوکراینی‌ای است که می‌تواند

چوب را به یک ماده قابل انعطاف تبدیل کند. این میکروفون که با آن صحبت می‌کنیم به تکنولوژی دائماً در حال ارتقای سیستم‌های صوتی ژاپن و کره جنوبی نیاز دارد. یعنی یک نظام عطا و رزق جهانی بسیار پیچیده‌تر درست کردند. لذا می‌گویند: همه مواهب زندگی‌تان به تکنولوژی کارخانه‌ها و سرمایه‌ای که این کارخانه‌ها را می‌چرخاند و به تحقیقات علمی که نسل تکنولوژی را ارتقا می‌دهد، برمی‌گردد و ما صاحب اینها هستیم و اگر نظم و ثبات منطقه‌ای و جهانی را به هم بریزید، زندگی‌تان را به هم می‌ریزیم». این همان نظام عطا و رزقی است که امروز ملت‌ها را با آن در مقابل ظلم ساکت می‌کنند و هیچ کس تکان نمی‌خورد. انعکاس فرمایش اباعبدالله‌الحسین (علیه السلام) «انْخَزَلْتُ عَطِيَّاتِكُمْ مِنَ الْحَرَامِ» در دوران امروز، همین وضعیت است که با مرفه کردن سطح زندگی و نمایش آن در مقابل جهانیان، همه ملت‌ها را به دنبال خود می‌کشاند و سپس در عمل به آنها می‌فهمانند که برای دستیابی به این زندگی چرب و نرم و این رفاه روزافزون و دائم‌التزاید باید در مقابل سرمایه و تکنولوژی و صاحبان آن سر خم کنید و تصمیمات صاحبان آن را بپذیرید و لذا ملت‌ها و دولت‌ها در مقابل ظلم سست و سنگین می‌شوند. ملت‌ها این همه ستم در عالم می‌بینند ولی تکان نمی‌خورند، بلکه همراهی نیز می‌کنند. همین کره جنوبی که عده‌ای ملت آزاده ایران را با تکیه به تکنولوژی‌های او تحقیر می‌کنند، وقتی به او دستور دادند که دیگر از ایران نفت نخرد، خرید نفت از ایران را فوراً متوقف کرده است.

چون می‌ترسد نظام عطاء و رزقِ مدرن را از او بگیرند و امریکا علم و تکنولوژی و سرمایه مورد نیاز برای ادامه روند توسعه را به او ندهد. البته آن‌ها تکنولوژی‌های مربوط به لوازم خانگی یا موبایل را بومی کرده‌اند اما در سرمایه و ثبات سیاسی و امنیتی و سایر عرصه‌هایی که در آن مزیت نسبی ندارند، کاملاً وابسته به امریکا هستند. پس اگر ملتی دنیا طلب باشد و پیچیده‌تر شدن زندگی مادی و دنیوی را اصل و هدف در زندگی اجتماعی خود قرار دهد، نمی‌تواند در مقابل ابرقدرت‌ها و ظلم آن‌ها موضع بگیرد و زندگی مستقل داشته باشد. لذا تبدیل به ملت دنیا پرستی مانند کره جنوبی یا ژاپن می‌شود که بر سر منافع دنیای خود حاضر است با تحریم و قطع رابطه تجاری، به ملت دیگری ظلم کند تا آن ملت از گرسنگی نابود شود، یا در مقابل مظالم عالم (مانند وضعیت مردم فلسطین، یمن، میانمار و...) سکوت می‌کند. ده‌ها هزار نفر و هزاران کودک را در یمن می‌کشند و هیچ کشور و ملتی عکس‌العمل نشان نمی‌دهد با وجود اینکه خیلی خوب این ظلم‌ها را می‌فهمند ولی اگر حرفی بزنند عطا و رزق‌شان در شکل مدرن (یعنی سرمایه و علم و تکنولوژی قدرت‌های بزرگ) قطع می‌شود و مورد تهدید ارتش‌های تا دندان مسلح قرار می‌گیرد.

اما نظام مقدس جمهوری اسلامی با تکیه به ادبیات وحی و تکلیف الهی خود، نمی‌خواهد در مدار نظم طراحی شده توسط کفر جهانی قرار بگیرد و لذا به کشور ثبات‌زدا متهم می‌گردد که ثبات منطقه‌ای را به هم زده است. بله؛ جمهوری اسلامی ثبات دنیا پرستی

را به هم زده است و در مقابلِ ظلم و سپردن سرنوشت مسلمین به دست عبیدالله‌های مدرن ساکت نمی‌نشینند. شعار «نه شرقی، نه غربی» حضرت امام (ره) که با حمایت و پشتیبانی ملت ایران محقق شد، به این معنی است که ملت ایران با تهدید به قطع نظام عطا و رزق جهانی، عقب نمی‌نشیند چون ملت ایران آخرت‌گرا است و نسبت به «ظلم‌ها و عدل‌ها» و حفظ توازن قوای اسلام در مقابل کفر ایستادگی کرده است. عمق این شعار، نفی ثبات‌ها و نظم‌های جهانی دنیاپرستان و عطا و رزقِ کثیف و حرام و نجسِ آن‌ها است. ملت ایران ثبات دنیاپرست‌ها و حرام‌لقمه‌های مترف و سرمایه‌دار جهانی را به هم ریخته و این حقیقتِ ملت ایران و کار عظیم حضرت امام و مقام معظم رهبری است. لذا این ملت باید تجلیل شود؛ نه این‌که در سخنانی‌ها به علت عدم رعایت بعضی از احکام فردی - که البته آن نیز ضعف ماست - مرتباً تحقیر شود؛ زیرا این ملت حاضر نشده اهتزاز پرچم توحید در مقابل کفر مدرن و مقابله با ظلم و حمایت از عدل را به خاطر رسیدن به متاع دنیا بفروشد. بنابراین ملت ایران باید قدر جایگاه خود و این دستاوردهای بی‌نظیر را بداند و بشناسد. از سوی دیگر آن کسانی که به این رفتار رهبران انقلاب و ملت ایران ایراد می‌گیرند، با همان ساختارهای مادی عطا و رزق مدرن مأنوس هستند و مرتباً می‌گویند اگر با ساختارهای جامعه‌ی جهانی و صاحبان علم و سرمایه و تکنولوژی سازش نکنید و در مقابل ظلم آنان ساکت نباشید، نیازمندی‌های جامعه تأمین نخواهد شد. البته این

ادعا بر مبنای ساختارهای اقتصادی موجود در جهان صحیح است اما هیئات که ملت ایران، دستاورد معنوی و ثروت الهی خود را به خاطر این طراحی‌های کفرآمیز کنار بگذارد بلکه باید این ساختارهای خطرناک را بشناسد و با مطالبه نسبت به تولید ساختارهای الهی، مسئولانی که در برابر کارشناسی غربی مرعوب و متوقف شده‌اند را به حرکت در بیاورد تا کشور از بُعد اقتصادی نیز به مصونیت برسد. اما اگر تعریف کفر مدرن از زندگی مرفه پذیرفته شود، الزامات علمی آن موجب تحمیل الگوی تولید و وابستگی به تکنولوژی و سرمایه غربی و سجده بر آن شده و آرمان‌های مکتبی ملت را به محاق می‌برد و موجب می‌شود تا گرایش به رفاه دیوانه‌وار و بدون مرز، دنیاپرستی را بر حساسیت‌های آخرت‌گرایانه و ایمانی و کفرستیز حاکم کند و ثمره مجاهدات انبیا و رسول اکرم صلی الله علیه و آله را (یعنی تشکیل امت دینی و حفاظت از آن در مقابل جامعه کفر)، به خطر بیندازد.

مبحث دهم:

بیان ابعاد ساختارهای اقتصادیِ قاتل امام علیه السلام: طراحی دستگاه «تمرکز ثروت و توزیع طبقاتی آن» و
بیان ابعاد ساختارهای اقتصادیِ برانداز نظام: حاکمیت «تمرکز سرمایه و دائم‌افزایی آن» بر سرنوشت کشور از طریق شبکه «شرکت، بانک، برنامه توسعه»

در جمع‌بندی مباحث گذشته باید گفت که مقابله با امام حسین علیه السلام فقط توسط تعدادی از افراد یا گروه‌ها انجام نشد، بلکه یک امت و یک جامعه با روابط و ساختارها و منزلت‌های اجتماعی خود در مقابل سیدالشهدا ایستاد و به همین دلیل بود که هیچ یاری و کمکی از سوی این جامعه به سوی ایشان دیده نمی‌شود. حضرت اباعبدالله علیه السلام نیز به درگیری و مبارزه با همین ساختارها و روابط اجتماعی رفت، نه فقط با افراد و گروه‌ها! البته افراد خاصی مانند یزید یا ابن‌زیاد در مواجهه با امام محوریت داشتند اما این درگیری نیز از این جهت بود که این افراد توانسته بودند با بنیان‌گذاری همین ساختارها و روابط اجتماعی یا بکارگیری آنها، مردم را بر محور اهداف

دنیاطلبانه خود بسیج کنند و آخرت‌گرایی و پرستش خدای متعال را به انزوا ببرند و در نتیجه، ائمه هدی علیهم‌السلام را به عنوان پرچمداران توحید در میان جامعه اسلامی در غربت و تنهایی گرفتار کنند. البته بیان شد که این ساختارهای اجتماعی، در سه عرصه «سیاسی»، «اقتصادی» و «فرهنگی» قابل بررسی هستند.

در توضیح ساختارهای سیاسی قاتل امام، بیان شد که پرورش خواص و عوام در بستر «قومیت و قبیله‌گرایی» از یک سو و اخلاق «پادشاهی و سلطنت» که از امپراتوری‌های ایران و روم وارد امت اسلامی شده بود، باعث شد تا ندای اباعبدالله علیه‌السلام و حق‌طلبی ایشان در آن جامعه بی‌معنا تلقی شده و بی‌پاسخ گذاشته شود. همچنین در تبیین ساختارهای اقتصادی قاتل امام نیز روشن شد که چگونه دنیاپرستی به صورت ساختاریافته، مردم را به گونه‌ای به حاکمیت نفاق وابسته و در مقابل مظالم ائمه جور مسخ کرد که افرادی مانند یزید و ابن زیاد را بر اباعبدالله علیه‌السلام ترجیح دادند و البته آن دنیاپرستی یک امر ذهنی نبود، بلکه سبک زندگی و الگوی مصرف امپراتوری‌های ایران و روم بود که وارد امت دینی شده و مردم را به دنیاپرستی کشیده بود.

امروز نیز این ساختارها به شکل بسیار پیچیده‌تر و خطرناک‌تر و همه جانبه‌تر جامعه شیعه را تهدید کرده و مانع نصرت حضرت ولی عصر عجل‌الله‌فرجه‌الشریف و زمینه‌سازی برای ظهور ایشان است. یعنی ساختارهای

اجتماعی برآمده از کفر و جاهلیت مُدرن^۱ به دلیل ضعف‌ها و ساده‌انگاری‌ها و اهمال در شناخت آن، وارد نظام اسلامی شده و دستاورد بزرگ ملت ایران یعنی انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی را در معرض تهدید و براندازی قرار می‌دهد. در امور سیاسی، ساختار «تحزب و رسانه»، و در امور اقتصادی، ساختار و الگوی «توسعه‌ی همه‌جانبه و پایدار» و تقسیم کار جهانی و رفاه روزافزون و دائم‌التزاید، انقلاب اسلامی را در معرض خطر قرار داده است و به تبع، زمینه‌سازی برای ظهور حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و نصرت آن امام غائب را با موانع جدی روبرو کرده است زیرا جامعه‌ای که به دلیل ضعف نخبگان خود همچنان به ساختارهای اجتماعی کفر مبتلاست چگونه می‌تواند یاری‌گر امامی باشد که به حسب دعای ندبه و سایر زیارات آن حضرت به دنبال ریشه‌کنی کفر و ظلم و استکبار در مقیاس جهانی است: «قطعت دابر المتکبرین و اجثثت اصول الظالمین» و «اقتل به الکفار و المنافقین و جمیع الملحدين حیث کانوا من مشارق الارض و مغاربها»

به نظر می‌رسد برای توضیح بیشتر نسبت به این ساختار

۱. مقام معظم رهبری: «جاهلیت، امروز هم در دنیا وجود دارد؛ ما باید چشمان را باز کنیم و جاهلیت را بشناسیم؛ امروز هم عیناً همین معنا وجود دارد.... این جاهلیتی است که امروز وجود دارد؛ جاهلیت مُدرن. فرق این جاهلیت با جاهلیت صدر اول. جاهلیت اولی به تعبیر قرآن. این است که امروز جاهلیت، مسلح و مجهز است به سلاح علم، به سلاح دانش؛ یعنی علم که مایه‌ی رستگاری انسان باید باشد، وسیله‌ای شده است برای تیره‌روزی انسان، برای بدبختی جوامع بشری.... امروز جاهلیت بازتولید شده است؛ با توان بسیار بالا، با خطر صدها بلکه هزارها برابرِ جاهلیت روزهای اول و دوران اول اسلام». بیانات در دیدار با مسؤولان نظام و سفرای کشورهای اسلامی؛ ۱۳۹۴/۲/۲۶.

اقتصادی که کمر همه‌ی مردم و مستضعفین زیر فشار آن خم شده و خطر براندازی را تقویت کرده و کارآمدی نظام مقدس جمهوری اسلامی را زیر سوال برده است، شناخت ساختارهای اقتصادی صدر اسلام که باعث جدا شدن مردم از اباعبدالله علیه السلام شد ضروری است؛ زیرا براساس شناخت آن وضعیت است که می‌توان خطر استفاده از این نوع ساختارها در جامعه اسلامی و انقلابی را بهتر برای مؤمنین و محبین اهل بیت تبیین نمود. در واقع پراکنده شدن مردم از حول امام حسین علیه السلام یک امر جبری و دستوری و یک شبه نبود بلکه مردم قریب ۵۰ سال در یک بستر اجتماعی خاص و کانال‌بندی‌ها و جدول‌کشی‌های ویژه‌ای قرار گرفته و پرورش یافتند که نتیجه‌ی طبیعی و حتمی حرکت در این ساختارها و کانال‌بندی‌ها، شهادت اباعبدالله علیه السلام بود. در همین رابطه توجه به نامه سیدالشهدا علیه السلام به «احنف بن قیس» و پاسخ این شخصیت می‌تواند مؤثر باشد. امام حسین علیه السلام علاوه بر دریافت دعوت‌نامه‌های بسیاری از طرف رؤسای قبایل و اشراف و مردم کوفه، خود به چند نفر از رؤسای قبایل بصره نامه نوشت و آن‌ها را به یاری خود دعوت کرد. یکی از این رؤسا احنف بن قیس بود؛ این شخص از کسانی بود که بر روابط اجتماعی و ساختارهای سیاسی و فرهنگی و اقتصادی آن زمان تسلط تامی داشت و به همین دلیل با همه خلفا رفت و آمد و بده بستان و همراهی و همکاری داشت. این شخص بعنوان فاتح خراسان و هرات شناخته می‌شد، ضربه آخر را به امپراتوری ساسانی وارد ساخت و یزدگرد را به

فرار مجبور کرد. در جنگ جمل با امیرالمؤمنین علیه السلام همراهی نکرد ولی امیرالمؤمنین علیه السلام از او خواست با سپاه عایشه همراه نشود و او قبول کرد. در جنگ صفین در رکاب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به جنگ با معاویه رفت و در ماجرای حکمیت نیز نقش داشت. بعد از حکومت یزید، وقتی ابن زیاد مستقل از بنی امیه مردم را به حکومت خود دعوت کرد، با عبیدالله بیعت نمود، ولی عبیدالله با او همکاری نکرد. سپس با عبدالله بن زبیر بیعت کرد و با مختار جنگید. بنابراین در کوران حوادث سیاسی و فرهنگی و اقتصادی آن زمان قرار داشت و از آگاهان به روابط اجتماعی آن دوران بود. امام حسین علیه السلام به او و چند تن دیگر از رؤسای قبایل بصره نامه نوشت و آنها را به نهضت خود دعوت کرد.^۱

احنف بن قیس به نامه حضرت پاسخ نداد؛ ولی برای این که همراه نشدن خود با امام را توضیح دهد، جمله ای گفت که می تواند خیلی خلاصه و مؤثر ساختارهای اجتماعی قاتل امام را که در مباحث گذشته بیان شد، توضیح دهد: «قد جرّنا آل أبی الحسن» ما خاندان علی بن ابی طالب علیه السلام را آزموده و تجربه کردیم؛ چه در جنگ جمل که به خاطر ایشان کناره گرفتیم، چه در جنگ صفین که با آنها همراهی کردیم، چه در ماجرای حکمیت که به ابوموسی اشعری

۱. ما عزاداران و محبین حضرت اباعبدالله علیه السلام نیز اگر می خواهیم مرتبه و مقام خود را در دستگاه اباعبدالله علیه السلام بدانیم، می توانیم تصور کنیم حضرت چنین نامه ای نیز برای ما فرستاده و به انقلاب خود دعوت کرده است تا مشخص شود چه موانعی برای عرض ارادت و خدمت گذاری بهتر به حضرت در مقابل قرار دارد.

اعتراض کردیم و غیره. خلاصه با این خاندان کار سیاسی و فرهنگی و اقتصادی کردیم، اما «فلم نجد عندهم إيالة للملك ولا جمعاً للمال ولا مکیدة في الحرب» در نزد این خاندان، از سیاست‌ورزی برای حفظ سلطنت، جمع‌آوری مال و ثروت، و حيله و مکر در جنگ خبری نیست! در واقع این سه فراز، اشاره خوبی به ساختارهای اجتماعی‌ای دارد که جامعه‌ی صدر اسلام، گرفتار آن شده و براساس آن مردم را حرکت داده و بسیج می‌کردند. ولی خاندان امیرالمؤمنین (علیه السلام) این ساختارها را به رسمیت نمی‌شناسند و می‌خواهند این‌ها را بشکنند و لذا در نزد احنف بن قیس‌ها، نمی‌توان با این خاندان همکاری کرد. زیرا این خاندان اهل سیاست‌ورزی در چارچوب اخلاق مُلک و پادشاهی و سلطنت نیستند. لذا به جای استفاده از کلمه‌ی «امامت یا خلافت»، صراحتاً از عبارت «مُلک» استفاده می‌کند و حال آن‌که نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) در خطبه غدیر فرمود: «سیجعلون الإمامة بعدی مُلکا» بعد از من امامت و خلافت خدای متعال را به پادشاهی و سلطنت تبدیل می‌کنند. این خبر نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) زمانی محقق شد که معاویه از سال ۴۰ تا ۶۰ هجری قمری، اخلاق و روش پادشاهی و سلطنت به ارث رسیده از سلاطین ایران و روم را به مذاق مردم و امت اسلامی چشاند. معاویه ساختارهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی ابرقدرت‌های کفر مادی آن روز (یعنی امپراتوری ایران و روم) را با روکشی از ظاهر اسلامی و به صورت نفاق آلود وارد جامعه اسلامی کرد و مردم نیز با آن خو گرفتند که احنف بن قیس جرأت می‌کند و برخلاف توصیه صریح نبی اکرم

می‌گوید: «فلم نجد عندهم إيالة للملك»!

اباعبدالله الحسين (علیه السلام) با رد بیعت یزید در واقع در مقابل این ساختارها ایستاد، در حالی که مردم، نخبگان، رؤسا و اشراف با همین ساختارها مانوس شده بودند و به خاندان علی (علیه السلام) می‌گفتند: «و لا مکیده فی الحرب» اینها اهل حيله و حقه بازی در جنگ نیستند! یعنی اهل امان دادن و سپس نقض امان نامه خود و کشتن امان داده شده نیستند. در جنگ‌ها اهل بستن آب بر سپاه دشمن نیستند تا به دشمن آب نرسد و به خاطر تشنگی از پای درآید. حضرات معصومین (علیهم السلام) اهل هیچ کدام از رذایل اخلاق‌ای که معاویه‌ها و عبیدالله‌ها در جنگ بکار می‌بردند نبودند! در جنگ صفین وقتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) شریعه را از سپاه معاویه پس گرفت، حداقل کاری که برای انتقام و مقابله به مثل می‌توانست انجام دهد و اصحاب نیز به آن تأکید داشتند این بود که شریعه را بر آن‌ها ببندد، ولی حضرت فرمود: راه رسیدن آنها به آب را باز بگذارید^۱. یا وقتی مسلم در خانه هانی بن عروه مخفی شده بود و عبیدالله بن زیاد به خانه هانی وارد شد و شرایط ترور عبیدالله فراهم بود، حضرت مسلم چنین خدعه‌ای را خارج از آزادی می‌دید. اما در مقابل، همین عبیدالله به هانی امان داد ولی امانش را شکست و او را در قصر به قتل رساند. گرچه در مبارزه و قیام، درگیری و جنگ فیزیکی در میان است ولی اهل بیت (علیهم السلام) در این عرصه نیز در کمال اخلاق و نزاهت و تقدس عمل می‌کردند و اهل

۱. وقعة صفین، ص ۱۶۲.

کید و مکرو فریب و حيله مادی در جنگ نبودند. لذا اهالی دنیا فکر می‌کنند که جنگیدن با مرام آزادگی، همیشه شکست می‌خورد و نباید در قیام با این‌ها همراه شد. این ساختارهای اجتماعی کفر و نفاق به پذیرش مردم آن دوران رسیده بود. حال امام (ع) می‌خواست این ساختارها را بشکند اما وقتی مردم و نخبگان چنین حرکتی را شکست خورده و آن را براساس معیارهای روز و ساختارهای متداول، غیرعقلانی ارزیابی می‌کردند، از همراهی با آن دست کشیدند.

از علت‌های اساسی این همراهی و یاری نکردن مردم، ساختارهای اقتصادی آن دوران است که در این عبارت احنف بن قیس بر آن تأکید می‌شود: «لم نجد عندهم جمعا للأموال» در دستگاه ولایت و امامت و خاندان امیرالمؤمنین (ع) جمع‌آوری مال دنیا و پول و «تمرکز ثروت» نیست و حال آن‌که اگر پول و مال جمع نکنید، چگونه می‌توان روسای قبائل و مردم را به سمت خود متمایل و جذب کرد؟! آن‌هم در جامعه‌ای که پول به شدت مهم شده است! زیرا وقتی الگوی مصرف زندگی امپراتوری ایران و روم با فتوحات اسلامی به زندگی مردم وارد شود، تأمین این نوع زندگی گران و هزینه‌بر است. دنیایشان دنیای ساده‌ای نیست که به رفع نیازهای فطری قناعت کنند، بلکه نیازها در سطح الگوی مصرف زندگی پادشاهان و امیران و اشراف ایران و روم است که تأمین آنها به پول زیاد و تمرکز ثروت وابستگی دارد. در درجه اول معاویه و یزید (ائمه نفاق)، مصرف کننده همین الگوی مصرف مسرفانه و دنیاپرستانه بودند و سپس

این الگوی زندگی را به کام خواص و رؤسای قبایل چشانند و این اخلاق در جامعه جاری شد و برای همراه کردن مردم و قبائل با خود، پول های هنگفتی را میان بزرگان و اشراف و رؤسای قبائل و... توزیع کردند تا آنها نیز به بخشی از این شهوات و تمایلات دست پیدا کنند و از سرمستی و لذت آن، از حاکمیت جور دفاع کنند و اعضا قبیله را به نفع دستگاه کنترل کنند. می گفتند اگر این زندگی دنیایی را طالبید، فقط خاندان بنی امیه می توانند شما را از آن بهره مند کنند؛ نه خاندان امیرالمؤمنین علیه السلام، زیرا: «لم نجد عنهم جمعا فی الأموال» ما تمرکز ثروت در این ها نمی بینیم. پول جمع نمی کنند تا به سبب آن اشراف و نخبگان را گرد خود مجتمع کنند بلکه آن را به صورت مساوی بین مردم تقسیم می کنند. چون حاکمیت دینی هیچگاه به دنبال آن نیست که سبک زندگی مادی و سرعت در شهوات و معاشقه با دنیا را به مردم بچشانند، پول و مالی جمع نمی کند تا از طریق هزینه کرد آن برای تمنیات اشراف و روساء، آنها را با خود همراه کند. چون دنیای مردم باید تابع آخرت شان باشد و لذا امور آخرتی مردم باید بزرگ و مهم و پیچیده شود، و دنیایشان ساده و کوچک.

طبق گزارش های تاریخی زمانی امیرالمؤمنین علیه السلام به خلافت رسید که مسلمانان فتوحات بزرگی کرده بودند و غنائم بزرگ و اموال بسیاری از اقصای نقاط شرق همچون ایران و افغانستان و از طرف غرب همچون اروپای شرقی به طرف بیت المال مسلمین سرازیر می شد. خلفای گذشته برای اینکه سپاهیان و جیش اسلام را ساماندهی

کنند دیوان‌هایی و دفاتری تدوین کرده بودند که اسامی سپاهیان و جنگجویان لشکر اسلام در آنها یادداشت شده بود تا از خراج و غنائم، به آنها حقوق پرداخت شود و همیشه یک ارتش پایه‌رکاب و حاضر در میدان باشد. اما این اموال و عطایا را سال به سال و به صورت طبقاتی توزیع می‌کردند. با این کار، آن غنائم و خراجات یک سال در بیت‌المال مجتمع می‌شد و در این صورت کسانی که برای دنیای خود با دستگاه جور همراه شده بودند، سهم خود را مطالبه می‌کردند و سهم مورد مطالبه آنها هم باید بیش از عموم مردم می‌بود تا بتوانند هزینه‌های زندگی پادشاهان ایران و روم را بدست بیاورند. پس باید «تجمع ثروت» محقق می‌شد و به صورت طبقاتی توزیع می‌گشت تا اموال زیادی به اشراف و رؤسای قبایلی که با رایزنی آنها حکومت را از امیرالمؤمنین علیه السلام غصب کرده بودند، پرداخت نمایند. ولی اگر بیت‌المال سریع و بالسویه تقسیم می‌شد، سهمی که مورد انتظار اهالی باشگاه قدرت بود حاصل نمی‌شد. لذا وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام به حکومت رسید، در برخورد با این غنائم و اموال گسترده فرمود: «خلیل من رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ چیزی را برای فردا ذخیره نمی‌کرد ولی رأی عمر بن خطاب این بود که پرداخت اموال را تا یک سال بعد به تاخیر بیندازد. اما من همان کار خلیلم رسول خدا را انجام می‌دهم.^۱ بر این اساس، حضرت نظام توزیع «سالانه» عطایا و خراج‌ها را به توزیع «هفتگی» تبدیل کرد و بیت‌المال را به صورت

۱. الغارات، ج ۱، ص ۴۸.

مساوی و جمعه به جمعه تقسیم می فرمود به نحوی که در نهایت محل نگهداری بیت المال را آب و جارو کرده و در آن دو رکعت نماز می خواند و می فرمود: تو در روز قیامت شهادت بده که من بیت المال مسلمین را در تو حبس نکردم جمع شود و باقی بماند... من خازن مال و متمرکز کننده ثروت نیستم.

اما خلفای قبل و بعد از امیرالمؤمنین علیه السلام چه می کردند؟ معاویه کاری کرد که در توصیف او نقل می کنند: «لو سلک بالناس غیر سبیل البذل لاختطف اختطافا» اگر معاویه راهی غیر از بذل و بخشش بیت المال انجام می داد، او را از بین می بردند زیرا فساد و ظالم و نقض سنت پیامبر توسط او آشکار بود. اما با تمرکز ثروت و بذل غیر عادلانه بیت المال بین نزدیکان و حامیان و چابلوسان حکومتش، مردم را رام کرد. یعنی برای اینکه بتواند همه معیارهای خلافت الهی را از بین ببرد و اخلاق سلطنت و پادشاهی را به راه بیاندازد، نیاز به پول و اموال بسیاری داشت چون به عنوان مثال، اکثر بزرگان دوران حتی فرزندان عمر و ابوبکر، با حکومت موروثی در بنی امیه و ولایت عهدی یزید مخالف بودند. لذا باید به نحوی مخالفان را راضی می کرد و به همین دلیل به دنبال جمع مال و تامین منابع بود و در همین راستا خرید و فروش بُت ها را راه انداخت. به طور نمونه نقل شده که او بت های بزرگ مسی را با کشتی به بلاد هند می فرستاد تا با فروش آنها به کفار، پول در بیاورد. در حالی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله قدیمی ترین و

گران‌ترین بت‌های تاریخ را زیرزمین دفن می‌کرد تا چیزی از مظهر جاهلیت باقی نماند. همچنین معاویه اقامت در مکه را از حالت رایگان درآورد و آن را به پرداخت پول مشروط کرد، در حالی که ظاهراً حضرت ابراهیم علیه السلام تا چندین فرسخ زمین اطراف مکه را خریده بود و امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان خلافت خود دستور داده بود کسی حق ندارد از حاجیان بیت الله الحرام پولی برای اجاره محل و سکونت در مکه بگیرد.

پس ائمه نفاق از طریق این ساختارهای اجتماعی - یعنی تمرکز ثروت و توزیع ناعادلانه به نفع یک قشر خاص - بود که توانستند روابط اجتماعی یک امت را به سمت دنیاپرستی جلب کنند و این امر زمینه غصب خلافت و قتل ائمه اطهار علیهم السلام را فراهم کرد. این‌ها کارهای خیلی پیچیده‌ای است. زیرا دنیاپرستی یک مفهوم کلی و ذهنی نیست، بلکه با این ساختارها و رفتارها خواص و عوام را در بستر و شرایط مادی پرورش دادند به نحوی که امثال احنف بن قیس می‌گفتند مردم به جمع اموال و تقسیم ناعادلانه آن توسط حکام عادت کرده‌اند اما خاندان علی علیه السلام پول‌ها را جمع نمی‌کنند که بخواهند چنین کارهایی انجام دهند و لذا شکست خواهند خورد و ما آنها را همراهی نخواهیم کرد. در واقع آنچه مانع نصرت اباعبدالله علیه السلام شد و شهادت ایشان را رقم زد، این بود که ایشان نمی‌خواست با اخلاق پادشاهی و سلطنت ایران و روم و قطب‌های مادی قدرت و ثروت و ساختارهای دنیاپرستانه آن‌ها کار کند. اساساً نبی اکرم صلی الله علیه و آله

برضد این اخلاق قیام کرده بود، ولی فتنه منافقین این بود که ساختارهای الهی نبی اکرم صلی الله علیه و آله را با تأویل و تحریف دین از بین ببرند و ساختارهای جدید و کفرآمیز تمدن های مادی آن دوران را در میان امت و حکومت اسلامی جریان دهند. بنابراین اباعبدالله الحسین علیه السلام فقط برای ابلاغ نماز و روزه و حج و حجاب و... قیام نکرد، بلکه در مقابل معادلات قدرت و فرهنگ و ثروت مادی بپاخاسته و به همین دلیل است که قیامش گستره ی تاریخ را پوشانده است. بنابراین نباید عظمت قیام سیدالشهداء علیه السلام را صرفاً به تبلیغ احکام فردی تنزل داد.

حال امروزه چه ساختارهای اقتصادی وجود دارد که مانع یاری نمودن به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می شود؟ اگر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نامه ای مانند نامه اباعبدالله الحسین علیه السلام به احنف بن قیس را برای ما نوشت و فرمود به کمک من بیایید، چه ساختارهای اقتصادی باعث می شود که جامعه شیعه برای یاری حضرت سرعت کافی را نداشته باشد؟ البته ملت ایران همچون جامعه نفاق آلود زمان اباعبدالله الحسین علیه السلام عمل نکرده است، بلکه در این ۴۰ سال گذشته وفاداری خود را به اسلام و اهل بیت علیهم السلام نشان داده و علی رغم تمام تهدیدات و فشارها و چالش ها و تحریم ها با صبر و مقاومت و اهدای بیش از دویست هزار شهید، پرچم اسلام را در مقابل جاهلیت و کفر مُدرن به اهتزاز درآورده است. اما ورود و پذیرش ساختارهای اقتصادی مادی به نظام اسلامی، مانع از همراهی و آمادگی کافی برای ظهور حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف شده است. باید برای جامعه ایمانی این ساختارها

را افشا کرد که امروزه «تمرکز ثروت» چطور توسط ساختارهای اقتصادی کفار شکل گرفته است. البته تمرکز ثروت و توزیع غیرعادلانه ساختارهای بسیار پیچیده‌تری پیدا کرده و انبوهی از استدلال‌های علمی آن را تئوریزه کرده و همین پیچیدگی‌ها باعث شده که مظالم و مفاسد این ساختارها افشا نگردد. همان‌طور که مفاسد و مظالم محمدرضا شاه و حامیان او برای خیلی از مردم مؤمن نیز واضح نبود و لذا حضرت امام (ره) در قدم اول نهضت خود ابتدا مظالم پهلوی را افشا کرد و مردم آگاه شدند که رژیم پهلوی چطور تمام مقدرات کشور مسلمان را به دست کفار و ملحدین قرار داده است. البته افشای مظالم یک فرد و رژیم او ساده‌تر از بیان و افشا مظالم ساختارهای اقتصادی موجود و جریان تمرکز ثروت و توزیع ناعادلانه در آن است. به همین دلیل است که بسیاری مردم و خیلی از روشنفکران به شکایت از شدت پول پرستی و مادی‌گرایی و جریان اخلاق رذیله در بشر مدرن می‌پردازند اما نمی‌توانند ریشه و منشأ آن را تحلیل و افشا نمایند.

برای تشریح این ساختارهای اقتصادی شاید بهتر باشد ابتدائاً از آنها نام ببریم و لو این‌که درک عملکرد آنها برای برخی اقشار سخت یا نامفهوم باشد. اما این نوع برخورد بی‌اشکال است مانند کسی که به بیماری نادر و صعب‌العلاجی مبتلا شود و وقتی پزشک نام بیماری و اسم داروهای جدید آن را ذکر می‌کند، برای او نامأنوس بوده و مفهوم روشنی در ذهنش ایجاد نمی‌شود ولی با این وجود، اسم آن داروها را حفظ می‌کند تا امکان خرید آن از داروخانه فراهم شود و بتواند خود را

درمان کند. یعنی نه تنها به دلیل طرح اصطلاح نامأنوس، به پزشک اعتراض نمی‌کند بلکه با چند بار تکرار، آن را حفظ کرده و به خرید آن اقدام می‌کند. ساختارهای اقتصادی که امروزه تجمع و تمرکز ثروت را به سود یک قشر خاص انجام می‌دهد و منافع عموم در مقابل آن قشر خاص ذبح می‌شود، از رابطه وثیق بین «شرکت‌ها»، «بانک‌ها»، «برنامه‌های توسعه» به وجود آمده است. این سه مقوله به صورت کاملاً علمی به یکدیگر متصل و هماهنگ می‌شوند و تمام مقدمات جامعه جهانی را در خدمت یک موجودیت و شخصیت جدید قرار می‌دهند؛ آن شخصیت، «سرمایه» است. امروزه «سرمایه»، یک شخصیت و هویت مستقل در سطح اجتماعی، منطقه‌ای و جهانی پیدا کرده و از طریق شرکت و بانک و برنامه‌های توسعه، به یک موجود زنده و ارگانیزم حاکم بر جوامع تبدیل شده است. گرچه در ایران بعد از انقلاب اسلامی، بحمدالله ضربه‌هایی به این ساختارها وارد شده (که در مباحث آینده اجمالاً به آن اشاره خواهد شد) اما اصل ساختارهای اقتصادی جهانی کفر به دلیل غفلت جامعه علمی کشور در حوزه و دانشگاه وارد حیات اجتماعی ما نیز شده است. اما با افزایش ناهنجاری‌های اقتصادی و خطر جداشتن مردم از نظام اسلامی وقت آن رسیده که جامعه مؤمنین بدانند اینها چگونه با تمرکز ثروت و تجمع اموال، جامعه بشری را به سجده در مقابل پول و به سرمایه‌پرستی دچار می‌کنند.

در «شرکت»، اشخاص با پول خود سهام شرکت را خریداری

می‌کنند. سپس تعیین مدیریت شرکت که در مورد اموال و استراتژی و تولیدات شرکت تصمیم‌گیری می‌کند در اختیار کسانی قرار می‌گیرد که مالکیت ۵۱ درصد سهام شرکت را دارا هستند و مالکین ۴۹ درصد دیگر، اختیار مدیریت ندارند. یعنی در شرکت، «مدیریت» از «مالکیت» تفکیک می‌شود و بسیاری از مالکین اختیار و حق تصمیم‌گیری نسبت به مال خود ندارند بلکه هر کدام از مالکین این ۴۹ درصد، نسبت به نحوه مدیریت شرکت رضایت نداشته باشند و بخواهند با مال‌شان به نحو دیگری برخورد شود، باید سهم خود را بفروشند و از این شرکت خارج شوند. در واقع نمی‌توانند پول خود را پس بگیرند و بروند بلکه باید آن را به دیگری بفروشند تا سرمایه‌ای که وارد شرکت شده خارج نشود بلکه مالک آن تغییر کند. پس باید پول در شرکت باقی بماند تا مجتمع و متمرکز شود و لذا شرکت‌ها سلول اولیه برای تمرکز سرمایه هستند و یک شخصیت مستقل از مالک، برای سرمایه ایجاد می‌کنند. به تمام سهام‌داران گفته می‌شود: «شما مالک هستید اما «سرمایه» نیز شخصیتی مستقل از مالک دارد. اگر این شرایط را نمی‌پسندید سهم خود را بفروشید تا سرمایه‌ای که در اینجا جمع شده است باقی بماند». پس سرمایه با تکیه به یک سلسله تعاریف و قوانین و مجوزات، به یک شخصیت مستقل از مالک تبدیل می‌شود و منزلت او از مالکین نیز بالاتر می‌رود. یعنی سرمایه، همانند خوانین و روسای قبائل به یک قدرت مطلق تبدیل می‌شود اما با ابزارهایی پیچیده. هر شرکتی که این رویه و چارچوب را نپذیرد گرچه

با آن برخورد نمی‌شود اما طبق قانون، امکانات و تسهیلات و وام‌های دولتی به آن اختصاص پیدا نمی‌کند و لذا هر نوع مشارکت اقتصادی دیگری که تجمع سرمایه را رعایت نکند، در عمل منزوی یا نابود خواهد شد.

حال آیا اسلام چنین تجمع ثروتی را می‌پذیرد؟ حکم فقهی شرکت چیست؟ در احکام اسلامی، هر مالکی که سهمی در شرکت باشد (ولو یک درصد) اگر با نحوه تصرف دیگر شرکاء در اموال شرکت، مخالف باشد، هیچ‌یک از شرکاء حق تصرف در اموال را نخواهد داشت و در صورت تصرف، شرعاً غاصب است. اقتضای عملی این حکم اسلامی این است که پول‌ها مجتمع نشود. زیرا براساس احکام شرعی شرکت، هر چه برای جلب سرمایه افراد بیشتری در شرکت مشارکت کنند، احتمال مخالفت با تصمیم اکثریت در مورد استراتژی‌ها و برنامه‌های جزئی و کلی یک شرکت بیشتر خواهد شد و ضریب موافقت همگانی با برنامه‌ها کاهش خواهد یافت که بدون این موافقت نیز غضب محقق می‌شود. اساساً اقتصاد در جامعه اسلامی نباید با تمرکز پول و ایجاد شخصیت مستقل برای سرمایه شکل بگیرد بلکه با تجمع و تمرکز انگیزه‌های دینی و آخرت‌گرایانه است که اقتصاد جامعه اسلامی به حرکت در می‌آید (که توضیحات بیشتری در این باره در ادامه مباحث ذکر خواهد شد) اما در ساختارهای اقتصادی جهان، شرکت، سلول اولیه نظام سرمایه‌داری برای تمرکز ثروت است. البته کار شرکت‌ها فعالیت‌های تولیدی و توزیعی در موضوع «کالا» است.

اما در ساختارهای اقتصادی مدرن، نوعی دیگر از «جمعاً للأموال» نیز وجود دارد که در «بانک‌ها» صورت می‌گیرد؛ موضوع کار شرکت‌ها کالا است اما موضوع کار بانک‌ها پول است و شرکت‌ها برای تسهیل در معاملات خود باید به بانک‌ها متصل شوند چرا که بانک مرکز پول است. بانک پول شرکت‌ها و مردم را نگهداری می‌کند و با یک سوم این پول، عملیات روزانه دریافت و پرداخت به مشتری‌ها را انجام می‌دهد، یک سوم دیگر آن را برای تجارت پولی خود قرار می‌دهد که با خرید و فروش ارز و اسناد اعتباری و... درآمد داشته باشد و با یک سوم دیگر آن، وام می‌دهد و بهره‌ی آن را دریافت می‌کند؛ یعنی از خود پول، بدون اینکه لزوماً تبدیل به کالا شود، پول در می‌آورد تا پول و سرمایه در سطحی بالاتر شخصیت مستقل و حاکم بر اقتصاد پیدا کند. البته پرداخت وام توسط بانک صرفاً به مصارف افراد مانند ازدواج، خودرو، مسکن و... منحصر نمی‌شود، بلکه بانک با رصد خود، به پروژه‌ها و موضوعات معین و خاص و سودآور وام می‌دهد. در واقع بانک‌ها به جای این‌که با پرداخت وام‌های خُرد، سرمایه خود را در معرض ریسک شکست فعالیت اقتصادی افراد قرار دهند، با پرداخت وام‌های کلان، تعیین شرایط حاکم بر ریسک اقتصادی را خود به دست می‌گیرند. یعنی با نظام وام‌های خود، از سویی مشاغل و کسب و کارهایی را که خدمتگذار خوبی برای رشد سرمایه هستند، تقویت می‌کند و رشد می‌دهد و از طرف دیگر، مشاغل و کسب و کارها و خط تولیدهایی را که خدمتگذار خوبی برای سود سرمایه نیستند،

ورشکست می‌کند. در واقع مدیرعامل شرکتی که نتواند سودآوری شرکت خود را دائماً افزایش دهد باید ورشکست شود و مدیرعاملی موفق است که خدمتگذار سرمایه و سود دائم‌افزا باشد. لذا بانک، هم مرکز تجمع پول است و هم با این ساختار، شکل دیگری از پول‌پرستی و سرمایه‌سالاری را با محوریت «ربا» بر یک جامعه حاکم می‌کند و با تکیه به پولی که از اموال مردم مجتمع کرده، هویت مستقل سرمایه و قشردارای آن را بر سایر مردم حاکم می‌کند. گرچه در سخنرانی‌ها و منابع، علت پول‌پرستی و دنیاطلبی جامعه و شیوع اخلاق رذیله به هوای نفس اشخاص ارجاع می‌شود و صحیح است که نفس اماره نقش مهمی در انحراف انسان دارد اما این ساختارهای اجتماعی در بخش اقتصاد هستند که جاده‌ای هموار و آسفالت‌ه ایجاد می‌کنند تا هوای نفس افراد دست به دست هم دهند و یک هویت جمعی ایجاد کنند و به صورت دسته‌جمعی و با سرعت نور به حرکت در بیایند و به سمت دنیا و شهوات آن بتازند.

سطح سوم این ساختارهای اقتصادی، وقتی معنا می‌شود که بانک‌ها و بانک مرکزی با آمارها و تحلیل‌های اقتصادی به دولت توصیه می‌کنند تا تمام مقدرات ملی اعم از نیروی انسانی و منابع طبیعی و بیت المال و مجوزها و قوانین و تسهیلات را به چه بخش‌هایی تخصیص دهد تا سودآوری سرمایه روز افزون شود. این روند پیچیده با طراحی «برنامه‌های توسعه» در سازمان‌های برنامه و بودجه رقم می‌خورد؛ یعنی دستگاه محاسباتی و مغز اداره کشور را «برنامه‌های

توسعه‌ی سرمایه‌محور» به دست می‌گیرد.^۱ با این توضیحات، «جمعاً للأموال» توسط کفر‌مُدرن، خیلی خطرناک و پیچیده تر از آن کاری است که معاویه و یزید ملعون می‌کردند. به همین علت است که ۲۰۰ کشور دنیا را تحت تسلط خود درآورده و همه آنها را بر محور مدیریت خود هماهنگ کرده‌اند.

ممکن است تصور شود «مگر مجالس عزای حسینی، محل آموزش مباحث اقتصادی است؟» اما باید توجه داشت که این یک بحث صرفاً اقتصادی نیست بلکه بحث یاری امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف و تشخیص موانع آن در این دوران است که باعث شده به این بحث پرداخته شود. یعنی اگر روشن شد که در زمان اباعبدالله ع ساختارهای اقتصادی چه نقش مهمی در غربت امام و شهادت ایشان داشته‌اند امروز هم باید روشن شود که چه موانعی در مقابل جامعه شیعه برای یاری حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشريف و گرفتن انتقام خون به‌ناحق ریخته سیدالشهدا ع جامعه وجود دارد. امروز نیز همین ساختارهای اقتصادی مدرن است که به شعارهای عدالت‌طلبانه انقلاب و امنیت معیشت مردم حمله‌ور شده و باعث فاصله گرفتن مردم از نظام اسلامی می‌شود و اگر مردم از نظام اسلامی و کارآمدی آن ناامید شوند و فاصله بگیرند، نمی‌توان در مقابل کفر و استکبار جهانی و جاهلیت

۱. البته توضیحات فوق تنها بحثی اجمالی پیرامون تبدیل «سرمایه» به یک «ارگانیسم اجتماعی» از طریق رابطه بین «شرکت، بانک و برنامه‌های توسعه» بود و علاقه‌مندان به تفصیل این مهم می‌توانند به جلسات پژوهشی مرحوم آیت‌الله علامه حسینی‌الهاشمی در این موضوع با عنوان «مدل تنظیم سیاست‌های کلان اقتصادی» مراجعه نمایند.

مدرن ایستاد و ادعای زمینه‌سازی برای حکومت جهانی حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشريف را مطرح کرد.

البته ملت ایران به ندای حق طلبی حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری لبیک گفته‌اند و نشان داده‌اند که می‌خواهند دنیاپرست نباشند. یعنی دنیا و زندگی را نیز زیر سایه و پرچم اباعبدالله الحسین عجل الله تعالی فرجه الشريف و اسلام می‌خواهند. حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری حفظه الله به ما یاد دادند که دنیا را برای خدمت‌گذاری به حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشريف بخواهیم. در این صورت امور مربوط به دنیا، باید کوچک و ساده شود و امور مربوط به آخرت، بزرگ و پیچیده. اما مترفین و مستکبرین مدرن، کاری کرده‌اند که دنیا و لذت مادی و رفاه روزافزون برای تمام مردم جهان اصل باشد و تمام مذاهب و ادیان به خرده‌فرهنگ تبدیل شوند و فرهنگ سرمایه‌داری و فرهنگ توسعه مادی به عنوان محور قرار گیرد. این کار با ساختار «شرکت، بانک و برنامه‌های توسعه» صورت می‌گیرد که بستر پرورش انسان‌های پول‌پرست و دوری آنها از آرمان‌های مکتبی و حاکمیت یک قشر خاص به نام «سرمایه‌دار» بر سرنوشت جامعه است و فرهنگ «جمعاً للأموال» را نهادینه می‌کند.

البته روشن است که در فرهنگ دین، هر کس سرمایه مشروع دارد محترم است و می‌تواند با آن کار کند و به دنبال سود و درآمد خود باشد اما بحث ما بر سر این افراد نیست بلکه موضوع بحث پیرامون احکام حکومتی و روش اداره حکومت است. در احکام

فردی، کار با سرمایه و دستیابی به سود آن در صورت مراعات دیگر احکام هیچ اشکالی ندارد ولی حکومت دینی نمی‌تواند ساختارهایی را بپذیرد که نتیجه آن، حاکمیت قشر سرمایه‌دارها بر ملت باشد و این قشر بتوانند تمام منابع طبیعی و نیروی انسانی و تسهیلات و مجوزات و تخصیص‌ها را به نفع خود سوق دهند و برگزیده بشریت سوار شوند. یعنی خدای متعال به هیچ عنوان اجازه نداده است یک قشر به خاطر پولدار بودن‌شان، سایر مقدرات را نیز به خود ضمیمه کنند و بر سرنوشت امت اسلامی حاکم شوند و ساحت مقدس خدای متعال و انبیا و اوصیای الهی و نواب عام حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف منزله است از این که چنین چیزی را برای امت دینی بپسندند! اما متأسفانه ساختارهای اقتصادی جهان تحت عنوان «ادراکات عقلایی و تجارب بشری»، مورد پذیرش مسئولین و نخبگان علمی و دینی ما قرار گرفته و در نتیجه اخلاق مادی و مفاسد و فاصله طبقاتی در کشور ظهور پیدا کرده است. شکل‌گیری ثروت‌های بادآورده که مقام معظم رهبری چندین سال قبل بدان هشدار دادند^۱ نیز ناشی از همین

۱. مقام معظم رهبری: «یک اصل هم هست که مردم بایستی در کارهای دولت، سهیم، شریک، همکار و مباشر کار باشند؛ لیکن نکته اساسی که در این جا وجود دارد، این است که نوع دخالت مردم، نباید منجر به این شود که بعضی از قشرهای مردم یا بعضی از افراد زرنگ در میان مردم، سودهای کلان و بادآورده ببرند؛ در حالی که عده دیگری از مردم، در اولیات زندگی در بمانند.» بیانات در دیدار رئیس‌جمهور و هیأت وزیران، ۱۳۷۵/۶/۸. اگر دستگاه قضایی از قوت بصیرت و قدرت قبض و بسط لازم برخوردار نباشد، حرکت اساسی، مهم و عمده سازندگی در کشور که یک پدیده با ارزش است به نتایج سویی منتهی خواهد شد و در نتیجه آن، طبقه جدیدی از انسان‌های برخوردار از ثروت‌های بادآورده و دارای امکانات فراوان به وجود می‌آید که به هیچ حدی از حدود شرع و قانون پایبند نخواهد بود... اینجانب جمع‌آوری ثروت و استفاده از پول و امکانات عمومی و یا به ظاهر شخصی

خطرو پذیرش این ساختارها و عدم تلاش برای طراحی ساختارهای متناسب با فرهنگ دین و آرمان‌های مکتب است.

با این توضیحات روشن می‌شود که علی‌رغم طرح و تکرار این شکایت از همه تریبون‌ها که «بخش خصوصی در ایران قوی نیست و سهم کوچکی از اقتصاد دارد»، اتفاقاً این امر نه تنها یک نقطه ضعف نیست بلکه دستاورد بزرگ جمهوری اسلامی این است که نگذاشته بخش خصوصی به معنای کارتل‌ها و تراست‌ها با اخلاق سرمایه‌محوری و سرمایه‌سالاری و تمرکز ثروت در این کشور شکل بگیرد و بر مقدرات سیاسی و فرهنگی کشور مسلط شود. حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری حفظه‌الله بدون این‌که با استنباط احکام حکومتی توسط حوزه‌های علمیه احکام حکومتی مورد پشتیبانی علمی قرار بگیرند و با تکیه به اخلاص خود و فهم از قدر متیقن‌های دین، عمق رفتار اهل بیت (علیهم‌السلام) را فهمیدند و سعی کردند تا در حدّ توان خود به این ساختارهای سرمایه‌سالار ضربه بزنند تا این ساختارها به صورت کامل در مملکت جاری نشود. لذا بخش خصوصی (به معنایی که مطرح شد) در ایران قدرت آنچنانی پیدا نکرده است. البته افراد سرمایه‌دار متدین و مؤمن و خیر در کشور زیادند ولی وقتی می‌خواهند یک شرکت را اداره کنند و آن را به سودآوری برسانند و زمینه رشد و توسعه آن را فراهم بیاورند، ناچارند

را یکی از بلاهای اصلی و اساسی کشور در حال حاضر می‌دانم که باید با آن مقابله کرد». دیدار مسؤولان عالی قضایی، ۱۳۷۶/۴/۷.

به اخلاق مدیریت متداول جهانی در شرکت‌ها ملتزم شوند و به عنوان سلولی برای نظام سرمایه‌داری و سودپرستی قرار بگیرند.

لذا مقام معظم رهبری با نگاه عمیق خود می‌فرماید: «اگر درباره‌ی اقتصاد بحث می‌کنیم، درباره‌ی علم بحث می‌کنیم، درباره‌ی فناوری بحث می‌کنیم، درباره‌ی اخلاق و معرفت بحث می‌کنیم، هدف این است که معلوم باشد ما برای مقطع بیست سال بعد چه جور ایرانی را می‌خواهیم... [آیا] ایرانی می‌خواهیم که در آن رونق اقتصادی و رفاه اقتصادی باشد ولو به صورت وابسته‌ی به دیگران؟ البته چنین چیزی امکان هم ندارد... حالا فرض کنید ما می‌خواهیم وابسته باشیم و از لحاظ سیاسی مشکلی در وابسته بودن نمی‌بینیم... کشوری با حاکمیت اشرافی، با قلّه‌های ثروت از قبیل آنچه در آمریکا [وجود دارد] - وال استریت ایرانی - در مقابل فقر و محرومیت عده‌ی کثیری؛ کشوری با این خصوصیات و این جور چیزی می‌خواهیم؟ در آمریکا طبق همین اخبار آشکار، هوا که گرم می‌شود، عده‌ای از گرما می‌میرند؛ خب از گرما که در خانه‌ها کسی نمی‌میرد؛ این یعنی بی‌خانمانی، یا وقتی سرما می‌شود از سرما کسان زیادی می‌میرند این یعنی بی‌خانمانی. در کشوری با آن ثروت - آمریکا کشور ثروتمندی است - این معنایش این است که قلّه‌هایی وجود دارد و در کنار این قلّه‌ها درّه‌های بدبختی و نابسامانی و فقر و محرومیت وجود دارد»^۱.

پس به برکت هوشیاری رهبران انقلاب در مقابل توصیه‌های

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با جمعی از اساتید دانشگاه‌ها، ۱۳۹۵/۳/۲۹.

کارشناسی غربی و سرمایه‌محور، بخش خصوصی با اخلاق تمرکز سرمایه و انحصار و سلطه بر مقدرات کشور، در کشور ما شکل نگرفته است. اما اگر این ساختارهای غربی را به درستی شناسیم و به سوی شکستن آنها و طراحی ساختارهای الهی اقتصادی حرکت نکنیم، همان ساختارهای متداول که دارای تعریف علمی و استاندارد کمی برای همه موضوعات اقتصاد خرد و کلان هستند، ما را به سمت خود خواهند برد و به مسئولان و برنامه‌ریزان به این نتیجه می‌رسند که برای تولید ثروت و ایجاد اشتغال و بهبود معیشت مردم، چاره‌ای جز تمرکز ثروت نداریم و مانع این راه، گفتمان انقلاب و ادبیات امام و رهبری است که باید به نحوی تغییر کند! براین اساس، کارشناسان اقتصادی می‌گویند: اگر ساختار تمرکز ثروت و سرمایه بهم بریزد، کارخانه و تولید ملی رونق نمی‌گیرد و ارزش پول ملی افت پیدا کرده و معیشت و اشتغال مردم با مشکلات جدی روبرو می‌گردد. لذا مجبوریم با همین مدل، کشور را آباد و ثروتمند کنیم؛ گرچه عده‌ای نیز در فقیر باقی بمانند. اولین گام برای اصلاحات اقتصادی نیز این است که بپذیریم اکثر تصمیمات انقلاب در جلوگیری از حاکمیت بخش خصوصی بر مقدرات کشور، غلط بوده است^۱.

۱. به طور نمونه روایت دکتر مسعود نیلی از ابرچالش‌های اقتصاد ایران؛ ۹۶/۶/۲۲: «... با پیروزی انقلاب اسلامی... تغییری که صورت گرفت اضافه شدن مفهومی بود به رفتار دولت به نام «عدالت». در واقع نقصانی که به درستی در عملکرد دولتهای گذشته شناسایی می‌شد عدم توجه به عدالت بود. بدین معنا که تا پیش از انقلاب اسلامی، دولت فاقد کارکردی عادلانه بوده و نیاز بود که عدالت به مبانی رفتاری دولت اضافه شود. اما نکته اصلی تعریف خاصی بود که از این مفهوم مبنای کار قرار گرفت و بر اساس آن، عدالت نه

البته طرح این مباحث نباید باعث ترس و ناامیدی در بین مؤمنین بشود. زیرا با شناخت صحیح از این چالش‌ها و ضربه‌هایی که بر پیکره نظام اسلامی وارد می‌شود، می‌توان با تکیه به ادبیات وحی، انگیزه‌های دینی را برای تولید ثروت ساماندهی کرد. به طور نمونه، امیرالمؤمنین علیه السلام در دوران غصب خلافت، بالاترین تولید ثروت را داشتند اما با انگیزه‌های آخرت‌گرایانه. در تاریخ آمده است چهل هزار دینار طلا فقط درآمد یک سال ایشان بود. از طرفی ایشان کمترین سطح مصرف را نیز داشتند؛ چاه حفر می‌کردند، نخل می‌کاشتند و سپس همه را وقف می‌کردند. لذا تمرکز انگیزه‌های دینی ملت ایران بر محور وقف (با تغییر وضع موجود در اوقاف) می‌تواند ثروت انبوهی تولید کند که در انحصار یک قشر قرار نگیرد و موجب شکل‌گیری کارتل‌ها و تراست‌ها نشود. رهبران نظام نیز همواره بر شعار عدالت

به معنی «باز توزیع» بلکه به معنی «فراگیرتر شدن توزیع» تعریف شد. در نتیجه دولتی با رسالت‌ها و وظایف بسیار گسترده و هزینه بر ایجاد شد که اساساً توجهی به محدودیت منابع نداشت. ... با تداوم مسیر طی شده ظرف چند دهه، ملاحظه می‌شود رفاهی که در کشور وجود داشته، عمدتاً ناشی از مصرف بی‌ملاحظه منابع طبیعی (آب، انرژی و ...) و منابع مالی (بانک‌ها و صندوق‌های بازنشتگی) بوده است. به عبارت دیگر بخش قابل توجهی از رفاه ایجاد شده در گذشته و حال، متعلق به نسل‌های آینده و شاید مردم چند سال نزدیک آینده باشد و نه رفاه حاصل از درآمدهای جاری اقتصاد. به بیان کمی، اکنون تولید ناخالص داخلی سرانه کشور حدود ۷۰ درصد این میزان در سال ۱۳۵۵ است در حالیکه، مصرف سرانه ما اکنون حدود ۱٫۷ برابر آن سال است! شکافی که از محل مصرف دارایی‌های مالی و طبیعی کشور جبران شده است. نتیجه مهمی که می‌گیریم آن است که این ابرچالش‌ها، نتیجه و حاصل سیاست‌هایی بوده‌اند که در طول زمان خودمان اتخاذ کرده‌ایم و کسی از بیرون نظام تصمیم‌گیری بر ما تحمیل نکرده است. در نتیجه گام نخست به منظور اعمال سیاست‌های صحیح در جهت حل مسائل، پذیرفتن اشتباهات گذشته است».

علوی پافشاری کرده‌اند و مرتباً از نخبگان حوزه و دانشگاه، تولید برنامه‌ها و ساختارهای متناسب با این شعار را می‌خواهند. به طور نمونه با تاکید بر بار ارزشی در برنامه‌های توسعه، ضرورت تولید «الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت» را مطرح کرده‌اند.^۱ پس گرچه با ضربه‌هایی که ادبیات انقلاب در عرصه مدیریت کشور به ساختارهای اقتصادی کفر وارد می‌کند و به این صورت، جهت‌گیری الهی نظام حفظ می‌شود، اما در ادامه این راه نورانی دیگر بخش‌های جامعه از جمله حوزه و دانشگاه باید به سمت طراحی ساختارهای جایگزین حرکت کنند و مردم نیز با مطالبه خود دائماً آنها را نسبت به پشتیبانی علمی از انقلاب اسلامی بازخواست نمایند. در غیر این صورت، به وفای عهد در قبال انتقام خون اباعبدالله الحسین (علیه السلام) و زمینه‌سازی برای ظهور حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشريف) چه معنایی خواهد داشت؟! پس فهم و عمل به پیام قیام اباعبدالله الحسین (علیه السلام) در امتی تبلور می‌یابد که شکننده ساختارهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی کفر و پذیرنده‌ی ساختارهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی الهی باشد. چرا که روشن شد اباعبدالله الحسین (علیه السلام) نیز درگیر همین ساختارهای مادی بود و

۱. مقام معظم رهبری: «کلمه‌ی «پیشرفت» را ما با دقت انتخاب کردیم؛ تعمداً نخواستیم کلمه‌ی «توسعه» را به کار ببریم. علت این است که کلمه‌ی توسعه، یک بار ارزشی و معنایی دارد؛ التزاماتی با خودش همراه دارد که احیاناً ما با آن التزامات همراه نیستیم، موافق نیستیم» بیانات در نخستین نشست اندیشه‌های راهبردی، ۱۳۸۹/۹/۱۰. «ما وقتی می‌گوئیم پیشرفت، نباید توسعه‌ی به مفهوم رایج غربی تداعی بشود. امروز توسعه، در اصطلاحات سیاسی و جهانی و بین المللی حرف رایجی است... لذا ما مجموعه‌ی غربی شدن، یا توسعه‌یافته‌ی به اصطلاح غربی را مطلقاً قبول نمی‌کنیم. پیشرفتی که ما می‌خواهیم چیز دیگری است.» بیانات در دیدار استادان و دانشجویان کردستان، ۱۳۸۸/۲/۲۷.

همین ساختارها بودند که آن غربت را برای ایشان رقم زد و عظمت قیام حضرت نیز شکستن این ساختارهای مادی در طول تاریخ است و شیعه آن حضرت نیز نباید شأن خود را پایین‌تر از این سطح تعریف کند.

مبحث یازدهم:

ساختارهای اقتصادی قاتل امام: توزیع طبقاتی بیت المال در دستگاه
ائمه نفاق برای همراه کردن اشراف و رؤسا با حاکمیت جور
ساختارهای اقتصادی برانداز نظام: درگیری «الگوی تولید، توزیع و
مصرف طبقاتی» در نظام سرمایه داری با «عدالت انقلابی» در جمهوری
اسلامی، عامل اصلی کاهش مداوم ارزش پول ملی

کتاب شریف الغارات روایتی را از گفتگوی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
با جناب مالک اشتر نخعی نقل می کند؛ ظاهراً امیرالمؤمنین علیه السلام
درباره وضعیت مردم که ایشان را رها کرده و به دور معاویه جمع
شده اند، با مالک اشتر گفتگو می کنند و او به حضرت عرض می کند:
«یا امیرالمؤمنین انا قاتلنا اهل البصرة باهل الكوفة و اهل الشام باهل
البصرة و اهل الكوفة و رای الناس واحد و قد اختلفوا بعد و تعادوا و
ضعفت النية و قل العدد و انت تاخذهم بالعدل و تعمل فيهم بالحق و
تنصف الوضيع من الشريف فليس للشريف عندك فضل منزلة فضجت
طائفة ممن معك من الحق اذ عموا به و اغتموا من العدل اذ صاروا فيه
و راوا صنائع معاوية عند اهل الغناء و الشرف فتاقت انفس الناس الى

الدنيا و قل من ليس للدنيا بصاحب و اكثرهم يجتوى الحق و يشتري الباطل و يوثر الدنيا فان تبذل المال يا امير المؤمنين تمل اليك اعناق الرجال و تصفو نصيحتهم و يستخلص ودهم...»^۱ گویا مالک اشتر می‌خواهد علت پراکنده شدن مردم از دور امیرالمؤمنین (علیه السلام) را این‌گونه توصیف کند: در ابتدای خلافت شما، مردم اتحادی را بر محور شما شکل داده بودند اما به تدریج نیت‌ها تضعیف شد و تعداد طرفداران شما کاهش پیدا کرد، زیرا شما با آن‌ها بر اساس عدالت برخورد کردید و به مقتضای حق در میان‌شان عمل نمودید. حق را از قوی و شریف و صاحب ثروت و قدرت گرفتید و به ضعیف دادید. یعنی در نزد شما، صاحبان شرف مادی و اهالی ثروت و قدرت در مقایسه با ضعفا و مستضعفین فضیلتی نداشتند. لذا بعضی از کسانی که با شما همراه بودند، بر ضد حق موضع گرفتند و از تحقق عدالت، دچار ناراحتی و غم و اندوه شدند. زیرا این افراد در زمان خلفای گذشته یک منزلت

۱. «یا امیرالمؤمنین! ما با مردم بصره با تکیه به نیروی مردم کوفه و با مردم شام با تکیه به نیروی مردم بصره و کوفه پیکار کردیم. در آن زمان مردم همه یک رأی داشتند و سپس میان‌شان اختلاف افتاد و دشمنی آغاز کردند و ایمانشان به سستی گرایید و شمارشان روی به کاهش نهاد. زیرا تو آنان را به عدالت بازخواست می‌کنی و به حق عمل می‌نمایی و حق فرومایه از صاحب سرمایه می‌ستانی و آن صاحب سرمایه را بر آن فرومایه برتری نمی‌دهی. چون با همه به حق و عدالت رفتار کرده‌ای طایفه‌ای از آنان که با تو بودند، این شیوه برتافتند و از اینکه پنجه عدالت تو گریبان‌شان را می‌گرفت غمگین شدند. اما بخششهای معاویه همه به مال داران و اشراف است. نفوس مردم به دنیا مشتاق است و در میان مردم دوستداران دنیا اندک نیست. بیشترین مردم حق را ناخوش دارند و باطل در کامشان شیرین آید و دنیا را بر هر چیز برتری دهند. اگر تو نیز دست به بذل مال گشایی، مردم در برابر تو سرفرودارند و از روی صدق و صفا خیر خواه تو شوند و خالصانه دوستی ورزند...» ترجمه الفارات، ج ۱، ص ۳۷.

اجتماعی پیدا کرده بودند و ساختارهای اجتماعی آن‌ها را بالا برده بود. اما شما براساس ساختارهای اجتماعی الهی آن‌ها را با ضعف مساوی کردید. همین امر باعث شد نیت‌ها ضعیف گردد و تعدادشان در حمایت از شما کاهش یابد و به سمت معاویه بروند. در آن سو، معاویه تمام هدایا و عطایا و تجلیل‌ها و احترام‌های خود را به سمت اهل شرف و قدرت و ثروت و شوکت مادی سوق داد. در واقع فشار ساختارهای اقتصادی مادی و ساختارهای اقتصادی قاتل امام بر جامعه‌ی آن زمان، به قدری سنگین و زیاد است که شخصیت بزرگواری مانند مالک اشتر نیز در ادامه به امیرالمؤمنین (علیه السلام) عرض کرد: «فان تبذل المال یا امیرالمؤمنین تمل الیک اعناق الرجال» اگر شما نیز مثل معاویه این اموال بیت المال را بذل و بخشش کنید، میل و توجه و رغبت مردم به سمت شما برمی‌گردد. وقتی ساختارهای اجتماعی مادی در جامعه‌ای شکل گرفت و براساس آن روابط اجتماعی دنیاطلبانه بر مردم حاکم شد و مردم و نخبگان را در یک کانال‌ها و جدول بندی‌هایی قرار داد، حرکت الهی بسیار سخت خواهد شد و لذا این فشارها بر مالک اشتر نیز بالنسبه اثر می‌کند و چنان پیشنهادی را به میان می‌آورد.^۱

۱. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جواب به این توصیف مردم و توصیه مالک اشتر مطالب مفصلی فرمود که اهم آن عبارت است از: «اما ما ذکرنا من سیرتنا بالعدل فان الله يقول: من عمل صالحاً فلنفسه... وانا من ان اکون مقصراً فیما ذکرنا اخوف... واما ما ذکرنا من بذل الاموال و اصطناع الرجال فاننا لا یسعنا ان نؤتی امرأ من الفیئ اکثر من حقّه... اینکه می‌گویی سیره عادلانه ما باعث فرار آنان شده است، این فرمان خدا و خواست اوست... تازه من از این جهت ترسانم که به عدالت کامل عمل نکرده باشم... واما اینکه از بیت المال ببخشم و با شخصیتها معامله کنم، می‌دانی که من نمی‌توانم به هر کس بیش از آنچه حق اوست بدهم...». الغارات، ج ۱، ص ۷۲.

همچنین دو زن (یکی عرب و یکی عجم) خدمت حضرت آمدند و ایشان به هریک از آنها ۲۵ درهم داد، زن عرب گفت: چرا سهم من که عرب هستم با سهم آن زن که عجم است، مساوی پرداخت کردی؟! حضرت علیه السلام پاسخ دادند: «در بیت المال فرقی میان فرزندان اسماعیل و فرزندان اسحاق نمی بینم.»^۱ در واقع با توزیع مساوی عطا و رزق، دیگر رؤسای قبایل و اشراف، قدرت خرید الگوی مصرف ایران و روم را نخواهند داشت و امام نیز به عنوان حاکم الهی نمی خواست آن زندگی و آن نوع رفاه دنیاپرستانه، محور زندگی امت اسلامی قرار بگیرد؛ بلکه باید آخرت گرایی محور زندگی شود و دنیا تنها بستر و زمینه ای برای آخرت قرار گیرد. از این رو، در تاریخ آمده با اینکه سه بار پشت سرهم عطایای بسیاری را حضرت بین مردم تقسیم کرده بود اما وقتی دوباره از اصفهان اموال زیادی آمد، همه این عطایا را توزیع کرد. حتی یک دانه نان باقی مانده را نیز به هفت قسمت مساوی تقسیم کرد و به هفت قسمت شهر کوفه (اسباع) عطا فرمود. یا وقتی کپه هایی از سیم و زر جمع شده بود، حضرت مردم را از دور آن پراکنده کرد و میان همه تقسیم نمود و خودش دست خالی برگشت، قنبر (غلام امیرالمؤمنین) روزی عرض کرد شما تمام اموال را تقسیم می کنید و چیزی به خودتان نمی رسد، لذا من مقداری از آن را به خانه آوردم، حضرت فرمود: «آتش بزرگی به خانه من آوردی». سپس با شمشیر آن اموال را به چند قسمت تقسیم کرد و دوباره بین مردم توزیع نمود. زیرا قرار نیست آن سطح از

زندگی مرفه ایران و روم از طریق تمرکز ثروت برای اشراف و بزرگان تأمین کند.

همین طور جمعی از اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز به حضرت می‌گویند: «اعط هذه الاموال و فضل هؤلاء الأشراف من العرب و القریش علی الموالی و العجم»^۱ این اموال را بر اشراف ببخش و همان کار قبلی و روابط اجتماعی گذشته و ساختارهای اقتصادی دنیا پرستانه طبقاتی را دوباره زنده کن و شوکت و تجلیل را به اعراب و قریشیان برگردان و آنها را برابر با عجم و موالی قرار نده. پس ساختارهای اقتصادی غاصب خلافت و قاتل امیرالمؤمنین (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام)، عدالت را بر نمی‌تافت بلکه بر فرهنگ فاصله طبقاتی پافشاری می‌کرد. فاصله طبقاتی بر مبنای فرهنگ قومیت. زیرا برای همراه کردن رؤسای اشراف و قبایل باید پول زیادی به این قشر خاص داده می‌شد تا آنان هم افراد قبائل خود را - که فرمانبری مطلق نسبت به رئیس قبیله خود داشتند - با حکومت همراه کنند. بنابراین اگر می‌خواستند بیت‌المال را به صورت عادلانه تقسیم کنند، تمرکز ثروت ایجاد نمی‌شد و در نتیجه نمی‌توانستند اموال عظیمی در اختیار رؤسای قبائل و اشراف قرار دهند تا عموم مردم و اعضای قبائل را با اینها همراه کنند. در مباحث گذشته بیان شد که رؤسای قبائل نیز این پول و اموال زیاد را برای دستیابی به زندگی می‌خواستند که در پادشاهی ایران و روم بود. زیرا منافقین و اهل دنیا با فتوحات اسلامی این الگوی مصرف را در جامعه

اسلامی آورده بودند که طبیعتاً الگوی گرانی بود و هزینه‌های سنگینی داشت. بنابراین عشق‌بازی با لذات دنیا و کنار گذاشتن آخرت، یک امر نظری و ذهنی نبود، بلکه این امر، در الگوی مصرف پادشاهی ایران و روم خلاصه می‌شد. وقتی شکوه و عظمت مادی قصرهای آکاسره و قیصره را می‌دیدند، می‌خواستند خانه‌های خود را نیز به همین شکل معماری کنند. یا به‌طور نمونه وقتی می‌خواستند مسجدی را در کوفه بسازند ستون‌های آن را مانند ستون‌های قصرهای پادشاهان ایرانی بنا کردند. این سطح از رفاه بی‌حد و مرز و جنون آمیز و عشق‌بازی دیوانه‌وار با دنیا هزینه‌های سرسام‌آوری داشت و این، با رفاه معقولی که مورد تایید فرهنگ دین است، فاصله بسیاری دارد.

در رفاه معقول، انسان به دنبال رفع نیازهای فطری به صورت عادی است تا توانایی انجام وظایف دینی داشته باشد که این امر، ساده و آسان و با قیمت پایین قابل تحقق است. اما وقتی به جای نیازهای فطری، نیازهای کاذب اجتماعی به صورت نوبه‌نو تولید شد و پیچیده شدن و تنوع زندگی دنبال شد و لذت و رفاه، جلوه‌های مضاعف و گوناگون پیدا کرد، هزینه‌های بسیار گران را به دنبال خواهد داشت. این نوع زندگی را در مقابل چشم مسلمین قراردادند و در ابتدا نیز آئمه نفاق از آن بهره‌مند شدند و سپس زمینه نیل به آن را در اختیار رؤسای قبائل و اشراف قرار دادند به این بها که آنها نیز از حاکمیت حمایت کنند. زمانی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) به حکومت رسید فرمود «من براساس سنت نبی اکرم ﷺ به صورت مساوی بیت‌المال تقسیم می‌کنم». اگر

فردی مایل بود تا با ثروت شخصی خود با دنیا عشق بازی کند، آزاد است اما حاکم اسلامی وظیفه ندارد که بیت المال را خرج متنوع کردن و تزیین زندگی مادی کند. وظیفه ولی خدا و امام مسلمین این است که دنیا را به تبع دین قرار داده و مردم را با آخرت مأنوس کند: «أَوْحِشْنِي مِنَ الدُّنْيَا وَأَنْشِنِي بِالْآخِرَةِ» (زیارت ناحیه مقدسه) خدایا من را از دنیا دور کن و بترسان و با آخرت مأنوسم گردان. لذا وقتی امام علی (علیه السلام) این کار را انجام داد، همان دنیاپرستان که در ابتدا با ایشان بیعت کردند از اطراف حضرت فرار کردند «ضجت طائفه ممن معك على الحق». از آن طرف معاویه مهندسی اخلاق مادی و ساختارهای آن را در جامعه خوب می‌شناخت و آن را تشدید می‌کرد: «صارت صنائع معاوية عند اهل الغنى والشرف» با تمرکز ثروت توانست پول‌های بسیاری را به اهل غنی و شرف اختصاص دهد و فاصله طبقاتی را حفظ و احیا و تشدید کند. در واقع ترکیب ساختارهای سیاسی قومیت و سلطنت با ساختارهای اقتصادی بر محور دنیاپرستی در سطح زندگی کفار ایران و روم، تقسیم مساوی بیت المال را بر نمی‌تایید و این ساختارها بودند که زمینه‌ساز غربت و شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و اباعبدالله الحسین (علیه السلام) شدند.

پس اینکه گفته می‌شود مردم به علت دنیاپرستی، ائمه اطهار (علیهم السلام) را تنها گذاشتند، به معنای این نیست که تلاش مردم برای بدست آوردن آب و نان عملاً در تعارض با پذیرش ولایت بود؛ زیرا امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیازهای فطری معقول و متعادل مردم را تأمین می‌کرد. ولی آن زندگی اشرافی ایران و روم که در مقابل دیدگان همه آمده بود، نیازهای جدید

و کاذبی برای مردم ایجاد کرده بود که امیرالمؤمنین در حاکمیت الهی خود، تأمین آن برای مردم و رؤسا را نمی پذیرفت. در چنین جامعه‌ی دنیازده و دیوانه‌ی ثروت است که عظمت بخشش‌ها و انفاق‌های ائمه اطهار علیهم‌السلام معلوم می شود، آن هم در ایامی که حکومت و بیت‌المال در اختیار آن‌ها نبود. در جامعه‌ای که همه دنبال جمع کردن ثروت برای رسیدن به بالاترین سطح زندگی و شهوات جدید بودند، انفاق و بخشش بی حد و حصر حضرات معصومین علیهم‌السلام به فقرا و مستضعفینی که زیر چرخ این نظام طبقاتی قرار داشتند، در حقیقت روابط اقتصادی آن جامعه را می شکست و باطل بودن اخلاق تمرکز ثروت را رسوا و افشا می کرد. لذا در روایتی آمده که یکی از بخشش‌های حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام به نحوی بود که از عظمت و بزرگی آن، یک یهودی مسلمان شد.^۱ یعنی این بخشش‌ها در آن فضای پول پرستی و حفظ و تمرکز ثروت، به نحوی ساختارها و عادات و ارتکازات مادی را می شکست که حتی کفار یهودی در برابر عظمت آن منفعل می شدند. یا نقل شده شخصی دیه‌ای بر عهده داشت که توانایی پرداخت آن را نداشت و به مدینه آمد تا از طریقی مبلغ دیه را تأمین کند. به او گفتند نزد اباعبدالله الحسین علیه‌السلام برو. حضرت را در بازار یافت و مشکل خود را عرض کرد. حضرت در پاسخ فرمود: من به خاطر این در بازار هستم که کمترین نیازهای خانه خود را نیز ندارم و می خواهم تهیه کنم، اما مزرعه‌ای به من ارث رسیده که در اطراف مدینه است و این روزها ایام

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۴.

برداشت محصول آن است. نامه‌ی مرا نزد مسئول مزرعه ببر و تمام محصول آن را بردار و دینت را تسویه کن.^۱ خود حضرت در اوج زهد و دوری از دنیا و فشار اقتصادی برای تأمین نفقه ضروری منزل است، ولی محصول یک سال مزرعه خود را به چنین شخصی می‌بخشد. پس نباید این بخشش‌ها را به وصف فردی سخاوت و یا ترحم و کمک به فقرا محدود کرد، بلکه این رفتارها ساختارهای اقتصادی آن دوران را که بر محور تمرکز ثروت و فاصله طبقاتی بود، به چالش می‌کشید و نشان می‌داد عده‌ای بدون این که بیت‌المال را در اختیار داشته باشند، بالاترین بخشش‌ها به فقرا را انجام می‌دهند و در مقابل حاکمیت جور که بیشترین منابع مالی را در اختیار دارد، آن را به رؤسا و اشراف و جان‌فدایان و چاپلوسان اختصاص می‌دهد و عموم را بی‌نصيب می‌گذارد.

اما امروز جامعه شیعه با چه ساختارهای اقتصادی مواجه است که نظام اسلامی و شعار عدالت علوی رهبران انقلاب را به چالش می‌کشد و با ایجاد تبعیض‌های گسترده، مردم را به ستوه در می‌آورد؟ مقام معظم رهبری نیز فرمود که مردم مشکلات را تحمل می‌کنند اما از تبعیض ناراحت‌اند.^۲ چه ساختارهای اقتصادی هست که در جامعه

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۸۹.

۲. مقام معظم رهبری: «حرف مردم شکایت از فساد است، شکایت از تبعیض است؛ این حرف مردم است. مردم خیلی از مشکلات را تحمل می‌کنند، البته فساد را، تبعیض را نمی‌پسندند، شکوه دارند، شکایت می‌کنند. شکایت مردم از فساد و از تبعیض است که باید مسئولین چه مسئولین قوه‌ی مجریه، چه مسئولین قوه‌ی قضائیه، چه مسئولین قوه‌ی مقننه به طور جد دنبال کنند». بیانات در دیدار فرماندهان و کارکنان نیروی هوایی ارتش، ۱۳۹۶/۱۱/۱۹.

شیعه تبعیض ایجاد می‌کند؟ البته امروز نمی‌توانند با همان روش و ساختارهای کفار و منافقین صدر اسلام، انقلابی که در آن رهبران و مردم با اخلاق امیرالمؤمنین (علیه السلام) مانوس‌اند، دنیاپرست کنند. بلکه امروزه ساختارهای دنیاپرست کردن جوامع، بسیار پیچیده‌تر شده که تدابیر افرادی مانند معاویه و یزید در مقابل آن بسیار حقیر است. در واقع امروزه نه تصمیمات یک فرد بلکه این معادلات علم اقتصاد متناسب با نظام سرمایه‌داری است که اختلاف طبقاتی را تئوریزه می‌کند و آن را به‌عنوان یک امر منطقی و حتی ضروری برای مسئولان و تصمیم‌گیران جلوه می‌دهد. متناسب با همین واقعیت است که مقام معظم رهبری نیز می‌فرماید آن خطری که نظام اسلامی با آن مواجه است، تغییر دستگاه محاسباتی مسئولین است^۱. روشن است که دستگاه محاسباتی مسئولین و برنامه‌ریزان و تصمیم‌گیران از طریق معادلات علمی و بحث‌های کارشناسی شکل می‌گیرد. این معادلات علمی قائل است بدون اختلاف طبقاتی، نمی‌توان یک ملت را برای کار و فعالیت اقتصادی برانگیخت و رکن انگیزش اجتماعی برای تلاش اقتصادی، فاصله طبقاتی است. همان‌طور که در زمان معاویه می‌گفتند اگر فاصله

۱. مقام معظم رهبری: «محاسبه‌ی غلط، یکی از بزرگ‌ترین خطرها است؛ گاهی حیات انسان را تهدید می‌کند؛ گاهی سرنوشت انسان را تهدید می‌کند؛ چون توان انسان، نیروی انسان، توانایی‌های انسان، تحت سرپنجه‌ی اراده‌ی او است، و اراده‌ی انسان تحت تأثیر دستگاه محاسباتی او است؛ اگر دستگاه محاسباتی بد کار کرد، اراده‌ی انسان تصمیمی می‌گیرد و در جهتی می‌رود که خطا است؛ آن وقت نیروهای انسان، همه‌ی توانایی‌های انسان در این جهت خطا به کار می‌افتد؛ این آن چیزی است که باید مراقب آن باشید». بیانات در دیدار مسئولان نظام، ۱۳۹۳/۴/۱۶.

طبقاتی در بیت المال ایجاد نشود، مردم برای رسیدن به سطح زندگی رؤسای قبائل وابسته به رزق و عطای ما نمی‌شوند. حتی در کتاب «بهای نابرابری» که نویسنده آن از اساتید برجسته اقتصادی آمریکا و دارنده‌ی جایزه نوبل است و از تبعیض شدید و فاصله طبقاتی بسیار در نظام سرمایه‌داری آمریکا انتقاد می‌کند، تصریح می‌شود «فاصله طبقاتی ضروری است اما نباید این قدر و به اندازه فعلی، شدید باشد!» به‌طور نمونه، در کشور آمریکا که ادعای مدیریت جهانی دارد، کارگران آمریکایی شاغل در بخش تولید سالیانه حدوداً ۳۷ هزار دلار (به طور متوسط در سال ۲۰۱۵) حقوق می‌گیرند ولی حقوق پانصد مدیر اجرایی برتر در شرکت‌های آمریکایی، ۳۴۰ برابر حقوق این کارگران است.^۱ این فاصله شدید، تازه در مقایسه با حقوق کارگر آمریکایی است که بیشترین حقوق را در میان کارگران جهان دارد. اما حقوق برخی کارگرانی که در چین یا هند کارگری می‌کنند، در حد یک وعده غذای گرم یا روزانه حدود یک دلار (یک صدم حقوق روزانه کارگر آمریکایی) است! یعنی اگر فاصله طبقاتی در نظام جهانی، که مدیریت آن مدعای کشورهای همچون امریکا است، مورد ملاحظه قرار گیرد، فاصله حقوق مدیرعامل شرکت‌های آمریکایی با کارگر چینی و هندی، سی و چهار هزار برابر است! متأسفانه برخی در این میان ساده‌انگارانه می‌گویند همه دنیا این‌گونه کار می‌کنند و ما نیز باید این‌گونه باشیم. غافل از این‌که

۱. بر اساس تحلیل منتشر شده از سوی AFL-CIO بزرگ‌ترین مجموعه اتحادیه‌های کارگری آمریکا؛ در سایت آی تی ایران.

اگر نسبت به این ساختارهای اقتصادی جهانی و معادلات علمی تولید ثروت حساسیت نداشته باشیم و آنها را وارد برنامه‌ریزی‌های جامعه کنیم، قطعاً تبعیض و فساد نظام‌مند در جامعه جریان پیدا می‌کند و شعار عدالت در انزوا قرار می‌گیرد. در حالی که مردم ایران با شعار عدالت علوی مأنوس هستند و برای آن انقلاب کرده‌اند و در مقابل تبعیض شدیداً موضع می‌گیرند. پس نباید تصور کرد فاصله طبقاتی، بوسیله یک یا دو مسئول انجام می‌شود؛ بلکه این نظام طبقاتی، از احکام علم اقتصاد است که متناسب با نظام سرمایه‌داری شکل گرفته است. آنها معتقدند تمام مردم نمی‌توانند رفاه روزافزون و دیوانه‌واری که نظام سرمایه‌داری ایجاد کرده را به دست بیاورند چون این نوع زندگی بسیار گران و هزینه‌براست و لذا مصرف طبقاتی، یک امر قهری و ضروری در نظام سرمایه‌داری محسوب می‌شود. در واقع این حدّ از رفاه، حاصل انبوهی از تحقیقات و تکنولوژی و علم و سرمایه و کارخانه است و لذا قیمت تمام شده آن گران در می‌آید و اساساً منابع در جهان به قدری نیست که این سطح از رفاه گران قیمت را حتی به تمام مردم کشور خود بدهند، چه برسد به کشورهای دیگر جهان! لذا در آمریکا ۴۰ میلیون نفر از جمعیت ۳۰۰ میلیون نفری آن محتاج کوپن غذا هستند. بنابراین فاصله طبقاتی در الگوی مصرف بر اساس ساختارهای اقتصادی موجود، امری قهری است.

از آن بالاتر و عجیب‌تر و پیچیده‌تر و خطرناک‌تر، فاصله طبقاتی در الگوی تولید و بالتبع آن، الگوی درآمد است. توضیح آن که در فرآیند

تولید کالا، از ابتدا باید «سود سرمایه» به صورت تضمین شده و قطعی محاسبه شود و سپس هزینه‌های کارخانه و ماشین آلات و تحقیق و توسعه آن نیز مشخص گردد و از سویی برای رقابت پذیر بودن کالا در بازارهای جهانی و رقبای بین‌المللی، نباید قیمت آن گران تمام شود و لذا در آخرین مرحله و بعد از محاسبه تمام موارد قبل، «مزد کارگر» تعیین می‌گردد. لذا انسان و ارزش و کرامت او، در الگوی تولید تابع «سود سرمایه» قرار می‌گیرد. روشن است که این نظام طبقاتی در الگوی تولید و مصرف درآمد با ارزش‌های انقلاب اسلامی و مطالبات رهبران انقلاب و وجدان عدالت‌خواه ملت ایران در تعارض است و جامعه انقلابی ایران آن را بر نمی‌تابد و با آن مقابله می‌کند.^۱ در واقع دنیاپرستی در الگوی تولید متداول در جهان، زمانی جلوه می‌کند که به هیچ سطحی از رفاه قناعت نشود و بلکه دائماً بهینه و ارتقا یابد که این امر نیز از طریق خط تولید و تکنولوژی‌های پیچیده و گران قیمت قابل دستیابی است. در این صورت، تولید محتاج به سرمایه‌گذاری‌های سنگین و نجومی است که باید سود سرشار و سرسام‌آوری از این سرمایه‌گذاری‌ها نصیب سرمایه‌گذاران شود. لذا برای تعیین قیمت کالا ابتدائاً سود سرمایه به

۱. مقام معظم رهبری: «من این را صریحاً عرض می‌کنم که در جمهوری اسلامی، سیاست‌ها براساس عدالت تنظیم می‌شود. از ابتدای انقلاب همین بوده است و تا همیشه نیز همین خواهد بود. هدف جمهوری اسلامی، تأمین عدالت در جامعه است. مبادا کسانی در گوشه و کنار کشور پیدا شوند و تصور کنند که هدف ما عبارت است از افزایش حجم ثروت مادی! یعنی عده‌ای از انواع و اقسام راه‌های تولید ثروت برخوردار شوند؛ دیگران هم هر طور زندگی کردند، کردند! ما هم دلمان به این خوش باشد که سرانه متوسط کشور را از فلان مقدار به دو برابر، یا تولید کل کشور را از فلان میزان به فلان میزان رسانده‌ایم. هرگز چنین نیست!» بیانات در دیدار کارگزاران نظام، ۱۳۷۱/۱۰/۱۷.

نحوی که برای سرمایه‌گذاران جذاب و برانگیزاننده باشد و به صورت قطعی معین می‌شود و پس از محاسبه سود سرمایه و هزینه‌های پرداختی بابت ابزار و امکانات و مواد اولیه و در ملاحظه الزامات قیمت رقابتی، تازه دستمزد و حق کارگر به تبع همه این عوامل تعیین می‌گردد. نتیجه این فرآیند این است که صدها و هزاران پروژه اقتصادی بزرگ آمریکا و دیگر قطب‌های توسعه در کشورهایی مانند هند و چین راه‌اندازی شود؛ زیرا این کشورها حاضر می‌شوند نیروی کار کشور خود را با ارزان‌ترین و خفیف‌ترین قیمت (مثل هزینه یک وعده غذای گرم در روز) به سرمایه‌داران دنیا بفروشند. بنابراین مبنای استانداردها و ساختارهای اقتصادی امروز جهان، فاصله طبقاتی و تحقیر «انسان» در مقابل «سرمایه» است. لذا در ریشه و مبنای این ساختارها، تبعیض و ناعدالتی و حرص با مقیاس جدید وجود دارد و برخی نیز با ساده‌انگاری و بدون درک عمیق از واقعیت‌های فوق‌الذکر، این ساختارها را نتیجه تجارب بشری و حاصل سیره‌ی عقلایی دانسته و استفاده از آن را برای جامعه اسلامی و انقلابی بی‌اشکال می‌دانند. در حالی که این سطح از رفاه و عشق‌بازی با دنیا به معنای نفی «محوریت آخرت» در زندگی فردی و اجتماعی بوده و تنها متناسب با کسانی است که همه هم و غم آنها این دنیا است و فقط می‌خواهند لذات دنیوی خود را مرتباً ارتقا دهند. از این رو، زندگی مادی و رفاه‌محور و شهوت‌طلبانه را نیازمند ساختارهای بزرگ و نظم و نظامات پیچیده و مهندسی‌های گسترده می‌دانند و برای امور مربوط به آخرت، به فعالیت فردی و ساده و در

سطح خرده فرهنگ بسنده می کنند. این نگاه، همان معنای «حرص» است که مرتباً در فرهنگ دین در مذمت آن صحبت می شود. حرص یعنی در ارتباط با دنیا و تعلقات آن، به هیچ سطحی قانع نشدن، و پذیرش این معنا، بهینه و ارتقا و پیچیده کردن زندگی و رفاه و ابزار آن (تکنولوژی) که به دلیل هزینه های سنگین خود، در نهایت به طبقاتی کردن الگوی درآمد و مصرف (محروم سازی دیگران) منجر می شود.

اما انقلاب اسلامی با مبنا قرار دادن اسلام و عدالت علوی و رهبری فقها و علمای اسلامی که حقیقتاً به دنبال تحقق این آرمان ها هستند، عملاً در مقابل این ساختار اقتصادی قرار گرفته است؛ ساختاری که معتقد است بدون «فاصله طبقاتی» نمی توان چرخه تولید را به حرکت در آورد و الگوی مصرف را به نحو قاعده مند شکل داد. زیرا اگر در کشوری برخلاف الگوی تولید جهانی، دستمزد کارگر دائماً افزایش یابد تا براساس شعار عدالت، توان خرید مصارف جدید را داشته باشد، تولیدکننده نیز این افزایش دستمزد را مرتباً به قیمت کالا اضافه می کند و در نتیجه، قیمت کالای تولیدی قدرت رقابت در بازارهای داخلی و خارجی را پیدا نمی کند و تولید و سرمایه گذاری بر مبنای موجود، در چنین کشوری سودآور و جذاب نخواهد بود و با ریسک بالا و ورشکستگی مداوم روبرو خواهد شد. دقیقاً همین مطلب است که باعث شده انگیزه سرمایه گذاری برای تولید در کشور انقلابی ایران بسیار پایین باشد. یعنی طرح شعار عدالت الهی و اسلامی توسط رهبران و مسئولین کشور

و مطالبه آن از طرف مردم باعث شده برای اینکه کارگران و کارمندان نیز بتوانند به صورت عادلانه همانند بقیه مردم، از کالاهای جدید و به روز شده و متنوع بهره‌مند شوند، حقوق‌های آن‌ها بر خلاف قواعد اقتصادی و الگوی تولید متداول دنیا، مرتباً افزایش داشته باشد که نتیجه آن چیزی جز به صرفه نبودن «تولید به روش متداول» در اقتصاد ایران نبوده است. به‌طور نمونه یک استاد بنای ساختمان در سال ۱۳۵۰ روزانه حدوداً ۱۵ تومن مزد می‌گرفت و قیمت یک کیلو گوشت در همان سال، ۴۰ تومن بود، یعنی حدوداً سه روز باید کار می‌کرد تا می‌توانست یک کیلو گوشت بخرد. اما با انقلاب اسلامی و اهتزاز پرچم عدالت علوی و مطالبه مردم و رهبران انقلاب و تصریح آنان مبنی بر ترجیح کوخ نشینان بر کاخ‌نشینان، دست‌مزد همین بنا در سال ۱۳۹۷ بدون تغییر خاصی در کار او، روزانه به ۱۲۰ هزار رسیده در حالی که هر کیلو گوشت نیز ۶۰ هزار تومان است. یعنی با یک روز کار کردن می‌تواند دو کیلو گوشت بخرد. این افزایش شش برابری مزد کارگر، قطعاً از طریق بالارفتن قیمت تمام شده کالا تأمین خواهد شد، نه از پایین آوردن «سود سرمایه». لذا باعث غیررقابتی شدن قیمت کالا و شکست چرخه تولید می‌شود. زیرا از یک سو، ساختارهای تولیدی متداول را که مبتنی بر فاصله طبقاتی و حاکمیت سرمایه بر کارگراست، وارد کشور کردیم و از سویی دیگر، به دنبال تحقق عدالت اسلامی و علوی برای عموم مردم و کارگران و کارمندان هستیم. با این وصف همان‌طور که بیان شد، در کشور ما تولید به صرفه نیست و اکثر سرمایه‌گذاری‌ها و نقدینگی

به طرف «توزیع» یا دلالی سرازیر می‌شود، چون سودآوری بالایی دارد. یعنی در ایران ریسک سرمایه‌گذاری در بخش تولید به شدت بالا بوده و در بخش توزیع پایین است. این توضیحات درباره استفاده از الگوی تولید متداول در کشور انقلابی ایران و درگیری آن با آرمان عدالت و در نتیجه به هم‌ریختگی وضعیت تولید در کشور بود.

اما درباره «الگوی مصرف» جامعه باید توجه داشت که در ساختارهای اقتصادی متداول دنیا، رفاه جدید و روزافزون بسیار گران است و لذا منابع کشورها و قدرت خرید اقشار مختلف به اندازه‌ای نیست که بتوانند این نوع از رفاه را برای همه مردم خود تأمین نمایند. پس باید مصرف کالا و رفاه نیز «طبقاتی» شود. یعنی گرچه همه مردم با مشاهده انواع کالاهای جدید و کارآمد دائماً تحریص و تحریک می‌شوند اما حق ندارند متناسب با این سطح از تحریک، از کالاهای جدید بهره‌مند شوند بلکه برای اکثریت، یک فاصله دائمی میان «نیاز تولید شده» و «ارضاء آن» وجود دارد. دقیقاً همانند دوران خلفا در صدر اسلام که نحوه زندگی و مصرف پادشاهان ایران و روم گران بود و لذا هرکسی نمی‌توانست از این سطح مصرف بهره‌مند شود. براین اساس باید عطایا و رزق ویژه‌ای از بیت‌المال به رؤسای قبائل داده می‌شد تا آن‌ها توان این نوع مصرف را داشته باشند و از قدرت مرکزی و حاکمیت خلفا حمایت نمایند. بنابراین اگر دنیا و زندگی در آن، هرروز متنوع‌تر و متکثرتر و ارتقا یافته‌تر بشود گران در می‌آید و در نتیجه عموم مردم نمی‌توانند از این نوع زندگی و رفاه بهره ببرند. اما با انقلاب اسلامی و سرنگونی

نظام پادشاهی و کاخ‌نشینان و حاکمیت اخلاق علوی و اسلامی بر رفتار حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری در توجه و تأکید ویژه نسبت به معیشت عموم مردم بالخصوص مستضعفین و پابرهنگه‌های کوخ‌نشین، مصارف عمومی مردم - برخلاف منطق اقتصادی متداول دنیاپرستان جهان - از طریق بیت‌المال و درآمد نفت تأمین شد و در نتیجه کالاهای - حتی از طریق واردات - با قیمت مناسب در اختیار مردم قرار گرفت تا نیازهای ضروری مردم انقلابی و غالباً قشر مستضعف با مشکل جدی مواجه نشود.

البته در زندگی امروز، معنای کالاهای ضروری و مورد نیاز و چگونگی مصرف آن‌ها تغییر پیدا کرده است. به طور نمونه قبل از انقلاب در خیلی از مناطق شهرهای کوچک و اکثر روستاها نیازی به برق و محصولات برقی احساس نمی‌شد یا مردم شهرها حدّ مصرف برنج یا گوشت خود را ماهانه تنظیم می‌کردند و نه روزانه. و اساساً بر مبنای علم اقتصاد متداول در دنیا هرکس به اندازه سهم خود در تولید کالای صنعتی، حق مصرف این نوع از کالاهای را پیدا می‌کند. لذا در منطق متداول اقتصادی، ساکنان روستاها که دامداری و کشاورزی آن‌ها به صورت سنتی و با ارزش افزوده‌ی پایین است، درآمدی برای بهره‌مندی از کالاهای خدمات صنعتی ندارند و به همین دلیل حق ندارند از این نوع کالاهای (مانند شبکه برق و گاز یا یخچال و لباس شویی و...) استفاده کنند. ولی انقلاب اسلامی و تمامی دولت‌های برآمده از آن به دلیل شعار الهی عدالت، با بهم‌زدن مکانیزم عرضه و تقاضا حجم عظیمی

از کالاها و خدمات صنعتی را با پول نفت و قیمتی بسیار پایین‌تر از قیمت تمام‌شده در دسترس تمام مردم قرار داده و می‌دهد و در نتیجه تا حدود زیادی، الگوی مصرف طبقاتی متداول در نظام سرمایه‌داری را شکسته است. به‌طور نمونه در دولت‌های نهم و دهم، استراتژی تعمیم رفاه سطح کلان‌شهرها به سطح شهرها و سطح رفاه شهرها به روستا محور برنامه‌های دولت قرار گرفت.

این تغییرات اساسی انقلاب در الگوی تولید و الگوی مصرف عموم مردم، برخلاف قواعد و منطق علوم اقتصادی مادی متداول دنیا بوده است و نتیجه این روند ۴۰ ساله، «افت ارزش پول ملی کشور» در مقابل دلار و دیگر ارزهای مرجع دنیا و پایین آمدن قدرت خرید مردم به خاطر تورم و گرانی دائمی کالاهاست. زیرا از یک سو، تولید^۱ در کشور ایران بر اساس ساختارهای کفرآمیز اقتصادی دنیا، به صرفه نبوده و از سویی براساس شعار حق و منطقی عدالت، با در اختیار گذاشتن کالاها

۱. البته باید به این نکته نیز توجه داشت که منظور از تولید در علم اقتصاد، تولید نفت و میعانات گازی و دیگر منابع نیست بلکه منظور تبدیل این مواد اولیه به کالاهای متنوع و جدید مصرفی تا ارزش افزوده به همراه داشته باشد که این امر، وابسته به تکنولوژی‌های برتر و سرمایه‌گذاری‌های بزرگ است. اگر گفته شود: «پس چرا بعضی از کشورهای حاشیه خلیج فارس بدون این که این معنا از تولید را داشته باشند، هیچگاه ارزش پول ملی آن‌ها افت پیدا نمی‌کند؟» در پاسخ باید گفت این کشورها به خاطر مصرف بی‌حد و اندازه از ذخایر بزرگ نفتی خود و جمعیت کم کشورشان و کنترل و طبقاتی کردن مصرف عمومی، توانسته‌اند ارزش پول ملی خود را ثابت نگه دارند. لذا به‌طور نمونه جمعیت کشور وسیع و بزرگ عربستان با آن منابع عظیم نفتی و گازی خود، حدود ۳۳ میلیون نفر است اما طبق برخی آمار بیش از ده میلیون نفر از این جمعیت، کارگر خارجی بوده که بسیاری از آن‌ها در وضعیت بفرنجی از نظر حقوق و دستمزد به سر می‌برند و طبق برخی ادعاها، بیش از ۳۹ درصد مردم آن زیر خط فقر زندگی می‌کنند.

صنعتی برای عموم مردم، مصرف کشور از تولید آن، بالاتر رفته است. یعنی تولید هر چه ضعیف‌تر و مصرف هر چه شدیدتر شده و این در حالی است که حفظ ارزش پول ملی وابسته به پیشسازی تولید نسبت به مصرف ملی است. به عبارت دیگر، ساختارهای اقتصادی متداول در دنیا توانسته وضعیت اقتصادی کشورهای جهان را براساس نظام طبقاتی بهبود ببخشد و مشکلات تولیدی و اشتغال و تورم و گرانی را به صورت مادی و غیرعادلانه برای مردمی که در مقابل این مظالم خمود بوده و تسلیم آن شده‌اند، برطرف کند. اما در ایران پس از انقلاب، این ساختارهای مادی اقتصادی به «شعار عدالت الهی و علوی» مقید شده تا مفاسد آن به صورت همه‌جانبه در کشور جریان پیدا نکند و لذا درگیری این ساختارها با شعار عدالت، ناهنجاری‌های مختلف اقتصادی را در کشور (مانند افت ارزش پول ملی، تورم و گرانی، به صرفه نبودن تولید، بیکاری و...) رقم زده است. یعنی چون انقلاب اسلامی به صورت وجدانی توجه داشته که تبعیت کامل از این ساختارها و توصیه‌های کارشناسی، باعث جدا شدن مردم از انقلاب اسلامی و انزوای آرمان‌های مکتبی می‌شود، این ساختارها را در حد توان به «شعار عدالت» مقید و مشروط کرده است. اما چون این دستاورد بزرگ انقلاب در مقید کردن الگوی اقتصاد متداول به شعار عدالت، توسط حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌ها به تولید ساختارهای اقتصادی متناسب با اسلام و عدالت علوی منجر نشده است، در عمل و در طول زمان، نه چرخه تولید سرمایه‌داری در کشور خوب عمل کرده و نه شعار عدالت

به درستی محقق شده و باعث هرج و مرج اقتصادی شده است. پس نباید این ناهنجاری و هرج و مرج اقتصادی را فقط به این دولت یا آن دولت نسبت داد بلکه طبق آمار و وجدان مردم، در تمام دولت‌های گذشته ارزش پول ملی در مقابل دلارافت داشته و فشارهای شدیدی به قدرت خرید مردم وارد کرده است.

در واقع تأمین هزینه‌های تحقق عدالت - که با عمومی کردن «رفاه روزافزون» برای تمامی اقشار همراه شده - مبالغ سنگینی را به دولت‌ها تحمیل می‌کند. چون دائماً سطح موجود از رفاه در حال ارتقا است و مرتب سبک زندگی جدیدی از خارج وارد ایران شده اما با شعار عدالت ترکیب می‌شود و لذا رفاهی که در دیگر کشورها به صورت طبقاتی جریان پیدا می‌کند، بالنسبه به صورت غیرطبقاتی و در زندگی عموم مردم ایران جریان پیدا می‌کند و مصرف ملی را تشدید و مهارناپذیر می‌کند و تولید را در حالتی ضعیف و نحیف باقی می‌گذارد. پس جامعه مؤمنین باید توجه داشته باشند که مشکلات اقتصادی صرفاً به تخلفات و اختلاس‌ها و تبعیض‌های بعضی از مسئولین و افراد باز نمی‌گردد بلکه عامل ریشه‌ای و مشکل اصلی وضعیت فعلی اقتصاد ایران، درگیری ساختارهای اقتصادی موجود با آرمان‌های ملت ایران و نظام اسلامی است و لذا باید آنها را «ساختارهای اقتصادی برانداز نظام» نام گذاشت. گرچه شکی نیست وجود فساد و ظلم در هر سطحی، برارنده نظام مقدس جمهوری اسلامی نیست و باعث نارضایتی مردم انقلابی می‌شود اما علت اصلی «عدم توازن ارزی کشور» در چهل سال

گذشته قطعا فساد و دزدی چند مسئول و فرد نیست و نیروهای انقلابی و محبین اهل بیت (علیهم السلام) باید با کنار گذاشتن درک‌های کودکانه در این زمینه، به افشای ساختارها و مدل‌های اقتصادی متداول دنیا طلبان بپردازند و سپس با مطالبه‌گری درست و دقیق خود از نخبگان و مسئولین کشور، زمینه برای حرکت به سمت تولید ساختارهای الهی و عادلانه را مهیا کنند.

در همین راستا حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌ها نیز باید درک خود را نسبت به این ساختارهای اقتصادی عمیق کرده و مفاصل آن را به مردم منتقل کنند تا مردم بفهمند این ساختارها با عدالت علوی ناسازگار است و چطور به دین و دنیای آنها ضربه می‌زند. عده‌ای مرتب اعتراض می‌کنند و به مردم می‌گویند: «عدالت علی (علیه السلام) در کشور ما جریان ندارد» اما دچار غفلت شده‌اند و توجه به این مسأله ندارند که مانع تحقق عدالت علوی در جامعه ما، همین ساختارهای اجتماعی است که خود، آنها را تحت عنوان سیره عقلا یا ادراکات عقلایی پذیرفته‌اند و البته این غفلت و آن اعتراض، هیچ کمکی به حل مسأله نمی‌کند و بیشتر به رفتارهای کودکانه شباهت دارد. لذا اگر مطالبه‌گری‌ها به ریشه امور بازنگردد و صرفاً به اختلاس و تخلف اقتصادی برخی افراد منحصر شود، گرچه دادگاه‌هایی برای چند شخص مفسد برگزار می‌شود اما دادگاه‌های لازم برای محاکمه ساختارهای اقتصادی، که منشأ اصلی مشکلات جامعه شیعی و انقلابی هستند، و حساب‌کشی از نخبگانی که به اصلاح این امور نپرداخته‌اند، به حاشیه خواهد رفت.

مبحث دوازدهم:

ضرورت طراحی ساختارهای اقتصادی الهی با شکستن «الگوی تولید و مصرف نظام سرمایه داری» از طریق تغییر عملکرد بخش «دولتی، خصوصی و تعاونی (وقف)» در اقتصاد با تکیه بر انگیزه‌های آخرت‌گرایانه

حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام در وصیت‌نامه‌ای به محمد حنفیه، اهداف قیام خود را ذکر می‌کنند و در فرازی از این نامه می‌فرمایند: «أَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»^۱ من می‌خواهم بر اساس سیره جدم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام عمل کنم. این سیره در امر اقتصاد در روایتی زیبا توضیح داده شده که بیانگر رفتار نبی اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام در ایجاد ساختارهای اقتصادی الهی در مقابل ساختارهای اقتصادی مادی است: یکی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام به نام سوید بن غفله خدمت حضرت شرفیاب شد، تکه نانی از جو نزد ایشان دید که پوسته‌های جو بر روی آن معلوم بود. یعنی حتی آرد جو آن نیز غربال نشده بود و

۱. بحار الانوار، ج ۴، ص ۳۲۹.

امام بعضاً برای تکه کردن این نان از زانوی مبارک کمک می گرفت. وقتی این وضعیت را دید، به فضه خدمتگزار حضرت گفت: از خدا نمی ترسید که به این مرد مُسنّ چنین غذاهایی می دهید؟! حداقل اگر نان جو به او می دهید، آرد آن را غربال کنید. فضه فرمود: امام از ما قول گرفته که آرد غذایش را غربال نکنیم. وقتی امیرالمؤمنین از سخن سوید خبردار شد، به گریه افتاد و فرمود: «پدر و مادرم فدای رسول الله ﷺ؛ هرگز سه روز پی در پی خود را از نان گندم سیر نکرد تا رخت از این جهان بر بست و آرد خود را هرگز غربال نفرمود»^۱ و در پاسخ به یکی دیگر از اصحاب در این موضوع فرمود: «من پیامبر را دیدم که غذاهایی خشک تر از این را میل می فرمود و می ترسم که به ایشان ملحق نشوم»^۲. این سیره حاکمان اسلامی در مصرف است. گرچه روشن است که غیرمعصومین نمی توانند این سطح از زهد را تحمل کنند اما باید جهت حرکت جامعه اسلامی به این سمت و قبله باشد. البته باید توجه داشت که علی رغم الگوی مصرف بسیار زاهدانه امیرالمؤمنین علیه السلام، بالاترین سطح از تولید را نیز ایشان داشتند و به نظر می رسد چنین میزانی از فعالیت تولیدی برای یک فرد بدون ابزارهای پیشرفته، نباید در طول تاریخ برای کسی محقق شده باشد. جناب ابن شهر آشوب از تاریخ بلاذری نقل می کند که: «کانت غُلّه علیّ اربعین الف دینار» درآمد حضرت از کشاورزی در سال، ۴۰ هزار

۱. الغارات، ج ۱، ص ۸۷.

۲. همان. بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۳۳۱.

دینار طلا بوده است. این ۴۰ هزار دینار برابر با ۳۰ هزار مثقال طلا و به قیمت های روز حدوداً معادل ۵۰ میلیارد تومان است. اما «فجعلها صدقه» همه را صدقه می داد چون فقرای بسیاری ناشی از فاصله طبقاتی ساختارهای اجتماعی خلفا، وجود داشت. این اتفاق عظیم به نحوی بود که چیزی در خانه برای خوردن نداشت: «وانه باع سیفه و قال لو كان عندی عشاء ما بعثه» یعنی شمشیرش را فروخت و فرمود اگر غذای شب را داشتم، شمشیرم را نمی فروختم.^۱ همین بیان درباره خرید لباس هم نقل شده که پس از آن یکی از فروشندگان لباس در بازار به امام (علیه السلام) عرض کرد: من یک لباس را به شما نسبه می فروشم و هر وقت سهم تان از بیت المال آمد، ثمن آن را عودت دهید و به این صورت بود که حضرت توانایی خرید لباس را پیدا کرد.^۲ در روایت دیگر نقل شده که امام به بازار کرباس فروشان رفت و فرمود: من دو لباس مجموعاً به قیمت ۵ درهم می خواهم. فروشنده گفت: دو لباس دارم که یکی بهتر از دیگری است؛ اولی سه درهم و دومی دو درهم. امیرالمؤمنین دو لباس را خرید و لباس سه درهمی را به قنبر داد و دو درهمی را خود برداشت. قنبر عرض کرد: لباس سه درهمی برای شما بهتر است چون به منبر می روید و برای مردم خطبه می خوانید. امام فرمود: در تو شور جوانی است و من حیا می کنم که بر تو برتری بجویم چون از نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود از همان چیزی که خود

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۷۲.

۲. الغارات، ج ۱، ص ۶۳.

می پوشید به آنها بیوشانید»^۱. همچنین نقل شده است ایشان هزار برده را از دسترنج خود خرید و آزاد کرد.^۲

پس اگر در مباحث گذشته بیان شد که نظام اسلامی به دنبال ساده و کوچک کردن تمنیات دنیاست، این بدان معنا نیست که «تولید و کار» تعطیل شود؛ بلکه انگیزه‌های دینی مؤمنین برای تولید و کار، به مراتب شدیدتر از دنیاپرست‌هاست ولی تولید در نظام اسلامی برخلاف جوامع کفرو نفاق، ملازم با مصرف مسرفانه و لذت‌محور و دنیاپرستانه نیست؛ کما این که امیرالمؤمنین به شهادت نقل‌های فوق، همزمان در اوج تولید و اوج زهد قرار داشت. این رفتارهای بی‌نظیر امام علی (علیه السلام)، باعث شکسته شدن فرهنگ فاصله طبقاتی نهادینه شده در جامعه شد؛ اگرچه علقه‌ی جامعه به ساختار اقتصادی مادی که سطح مصرف زندگی ایران و روم را به مذاق آن‌ها چشانده بود، باعث گردید در مقابل حضرت بایستند و این حرکت ساختارشکن - با آنکه یک اتمام حجت در سطح تاریخ بود - در وهله و در آن دوران و در آن جامعه به ثمر ننشست. زیرا اشراف و بزرگان برای زندگی با آن الگوی مصرف دنیاپرستانه، از امام انتظار پول و امکاناتی را داشتند که قبلاً به آنها اختصاص پیدا می‌کرد اما امیرالمؤمنین (علیه السلام) با این رفتارها به آن‌ها نشان می‌داد که حاکم اسلامی وظیفه ندارد خرج آلاف و الوف دنیاپرست‌ها و لذت‌گراها را تأمین کند و مردم

۱. همان، ص ۱۰۶.

۲. همان، ص ۹۲.

مستضعف را به حال خود رها کند، لذا حضرت بیت المال را به صورت مساوی تقسیم کرد و آنها نیز با تکیه به قدرت سیاسی و اقتصادی که در زمان حاکمیت جور برایشان فراهم شده بود، مردم را از حول امیرالمؤمنین پراکنده کردند.

واضح است که غیرمعصومین قادر نیستند به این درجه از زهد دست پیدا کنند بلکه باید قبله و جهت‌گیری خود را حرکت به سوی این قله قرار دهند اما چگونه؟ چنین روایاتی در برخی منابع و تریبون‌ها بیان می‌شود و پس از آن معمولاً به توبیخ مسئولان اشرافی و تجمل‌گرا که دچار هوای نفس و گرایش به زخارف دنیوی شده‌اند، پرداخته می‌شود. گرچه روش و منش این طیف از مسئولین محکوم است اما با توضیحاتی که در این مباحث بیان شد، جامعه مؤمنین و محبین اهل بیت باید متوجه باشند که ریشه مشکلات و چالش‌ها و دوری از سیره علوی فقط ناشی از هوای نفس درونی نیست، بلکه ساختارهای اجتماعی مادی نیز نقشی اساسی در غلطیدن برخی مسئولین به دام تجمل و اشرافی‌گری دارد. یعنی در یک بیان تمثیلی، هوای نفس فرد همانند اسب تندرویی است که برای ارضاء تمنیات به تنهایی در بیابان‌ها و دشت‌ها می‌تازد اما ساختارهای اجتماعی مادی همانند جاده‌های آسفالته یک کشور است که زمینه سرعت‌گرفتن چند میلیون اتومبیل را تا دویست کیلومتر در ساعت برای رسیدن به شهوات فراهم می‌کند! لذا اگر مؤمنین درباره این ساختارها در هیئات و مساجد و نمازهای جمعه به بحث و گفت‌وگو

نپردازند، بخش بزرگی از مسئولین ساده زیست نیز با قرارگرفتن در این ساختارها و بسترهای اجتماعی، به تدریج تغییر کرده و دچار ریزش می شوند. پس در برخورد با روایات فوق که بیانگر سیره نبوی و علوی هست، نباید به توبیخ و سرزنش مسئولین اشرافی و دعوت به تغییر عملکرد افراد اکتفا کرد و چنین رفتار ساده‌ای را احیاء سیره پیامبر و امیرالمومنین و حرکت در مسیر اهداف عاشورا پنداشت بلکه باید ساختارهای مادی را که بستر پرورش مسئولین هستند شناسایی و افشا کرد و از آنها خارج شد و به سمت طراحی ساختارهای اقتصادی الهی حرکت کرد تا چنان ادعا و پنداری در مورد تحقق اهداف عاشورا واقعیت پیدا کند. در واقع نخبگان حوزوی و دانشگاهی باید با طراحی ساختارهای اجتماعی الهی، جامعه را به سمت این قله‌های خداپرستی حرکت دهند تا دنیا و نیازهای مادی آن ساده و کوچک شده و نیازهای اخروی متنوع و متکثر گردد.

بنابراین باید توجه داشت امروزه دنیاپرستان نیز به دنبال حذف مطلق دین نیستند و در ظاهر هیچ‌گاه به موحدان نمی‌گویند «اصلاً به آخرت و عبادات توجه نداشته باشید»، بلکه به دنبال این هستند که جایگاه دین‌داری و عبادات به عنوان تابعی از دنیاپرستی تعیین شود و لذا می‌گویند: «دین‌داری و عبادات به عنوان یک «خرده فرهنگ» قابل پذیرش است و به سادگی و به صورت فردی انجام می‌شود و نیازی به تخصص و پیچیدگی ندارد؛ بلکه آنچه نیازمند تخصص است و باید به صورت همه جانبه و اجتماعی پی‌گیری شود و نیاز به طراحی

ساختار دارد، نیازهای مادی و لذات دنیوی است». حال در مقابل این رفتار جبهه دشمن، می‌توان به خواندن روایات و توبیخ افراد اکتفا کرد؟!

پس باید روشن شود که ساختارهای اقتصادی موجود چه نقشی در اشرافی‌گری مسئولین و دوری آنها از زهد انقلابی و اسلامی دارد؟ در ابتدای انقلاب اسلامی، با همین وجدان انقلابی و درک عمومی از عدالت علوی در میان مردم و مسئولین، بحث تغییر در نظام حقوق و مزایا مطرح شد و دولت شهید رجایی، حقوق وزرا و نمایندگان مجلس که در زمان شاه ماهانه ۷۰ هزار تومان بود، به یک‌دهم یعنی ۷ هزار تومان تقلیل داد و در مقابل، حقوق کارگران نیز افزایش پیدا کرد و این نوع از کاهش مصرف مسئولین و نزدیک شدن سطح زندگی آنها به سایر اقشار تا پایان جنگ تحمیلی ادامه داشت. اما بعد از اتمام جنگ و تثبیت فضای کشور، تصمیم‌گیری‌ها دوباره بر اساس ساختارهای متداول و محاسبات کارشناسی شکل گرفت. لذا این استدلال کارشناسی مطرح شد که با پایین ماندن سطح حقوق و مزایا برای مدیران و کارشناسان ارشد، انگیزه‌ای برای متخصصین - که سال‌های متمادی با سختی و زحمت درس خوانده‌اند تا به درآمد مکفی و زندگی خوب دست پیدا کنند - باقی نخواهد ماند و نخبگان از کشور مهاجرت خواهند کرد و نیروی انسانی لازم برای سازندگی از دست خواهد رفت. به همین دلیل، قانون «نظام پرداخت هماهنگ حقوق» مطرح شد که عملاً فاصله طبقاتی میان مسئولین و کارمندان

ایجاد کرد. بدین ترتیب که هر مقدار رتبه و مدارج یک مسئول بالاتر باشد، حقوق بالاتری به او تعلق بگیرد که این یک امر رایج در دنیا و در تمام فعالیت‌های اقتصادی است. اما این رویه عملاً به آن معناست که درآمد و قدرت خرید بالاتر و بهره‌مندی بیشتر از دنیا به انگیزه‌ی اصلی برای فعالیت اداری و طی مدارج آن تبدیل شود. البته همزمان بهره‌مندی از دنیا نیز تعریف جدیدی در جامعه پیدا کرد و نه به نیازهای ضروری یا عادی بلکه به سطح مصرف زندگی اروپایی و آمریکایی - که از طریق واردات در دسترس قرار می‌گرفت - معنا شد. در چنین فضا و ساختاری که انگیزش‌ها را براساس درآمد و قدرت خرید تحریک می‌کند، تجملی و اشرافی شدن زندگی مسئولین یک امر قهری خواهد بود که هر کسی توان مقاومت در مقابل این امواج اجتماعی را نخواهد داشت. وقتی با توجیهات کارشناسی و عقلایی که بیان شد و براساس قانون مصوب، به مقدار بالاتر رفتن اعتبار و جایگاه اداری و مسئولیتی یک مدیر، حقوق و مزایای او نیز بالاتر می‌رود، دیگر توصیه و موعظه این مدیران و مسئولین به کنترل هوای نفس اثر چندانی ندارد. بلکه مبلغان دینی برای جلوگیری از ترویج فرهنگ دنیاپرستی، باید ساختارهای اقتصادی را که جایگاه‌های اجتماعی و مسئولیتی را بر طبق فاصله طبقاتی و درآمد بیشتر تعریف می‌کند، افشا نمایند. زیرا در سیره حاکم اسلامی (مانند وجود مبارک نبی اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین علی‌علیه السلام) هر چه مسئولیت و جایگاه مدیر ارتقا پیدا می‌کند، دوری از دنیا و زهد نسبت به آن بالاتر می‌رود و به جای

انگیزه‌های مادی، انگیزه‌های آخرت‌گرایانه او را به حرکت درمی‌آورد و لذا از پایین‌ترین مصرف برخوردار است. متناسب با همین مطلب است که وقتی راوی به حضرت امام صادق (علیه السلام) عرض کرد که وقتی زندگی‌های مرفه غاصبان خلافت را می‌بینم، با خود می‌گویم که اگر حکومت به دست شما بود به همراه شما چه زندگی و حیات خوشی داشتیم، امام بیانی به این مضمون فرمود: «هیئات! اگر حکومت در اختیار ما قرار گیرد، جز کار شبانه‌روزی و پوشیدن لباس‌های ضخیم و خوردن غذاهای خشک و ساده، نصیب مدیران و اطرافیان ما نخواهد شد».^۱ در واقع حاکم اسلامی نمی‌خواهد و نمی‌تواند همانند اخلاق دنیاپرستان ایران و روم در آن زمان و اخلاق رفاه اروپایی و آمریکایی در این زمان، ارتقاء معنوی جامعه را به پای پیچیده‌شدن زندگی مادی قربانی کند بلکه آخرت‌گرایی را مبنا قرار می‌دهد و براساس آن، نیازهای مادی را جهت‌دهی می‌کند.

اما پس از اشاره به ساختارهای زمینه‌ساز برای تجمل‌گرایی و اشرافیت در میان مسئولین، باید به بحث گذشته پیرامون اختلال در اقتصاد کشور به دلیل درگیری بین شعار عدالت با ساختارهای اقتصاد سرمایه‌داری بازگشت تا راه برون‌رفت از این ساختار برانداز نظام اجمالاً روشن شود. در این باره گفته شد که در ساختار

۱. عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ يَوْمًا جُعِلْتُ فِدَاكَ ذَكَرْتُ آلَ فُلَانٍ وَ مَا هُمْ فِيهِ مِنَ النَّعِيمِ فَقُلْتُ لَوْ كَانَ هَذَا إِلَيْكُمْ لَعِشْنَا مَعَكُمْ فَقَالَ هَيْهَاتَ يَا مُعَلَّى أَمَا وَاللَّهِ أَنْ لَوْ كَانَ ذَلِكَ مَا كَانَ إِلَّا سَيَاسَةُ اللَّيْلِ وَ سِيَاحَةُ النَّهَارِ وَ لُبْسُ الْخَشْنِ وَ أَكْلُ الْجَشْبِ فَرُؤِي ذَلِكَ عَنَّا فَهَلْ رَأَيْتَ ظُلَامَةً قَطُّ صَيَّرَهَا اللَّهُ تَعَالَى نِعْمَةً إِلَّا هَذِهِ؟ الْكَافِي، ج ۱، ص ۴۱۰.

اقتصادی مدرن، «سود سرمایه» بر سایر عوامل تولید حاکمیت پیدا می‌کند و انسان و کرامت او را - که در میان عوامل تولید در قالب «نرخ کار» تجلی پیدا می‌کند - تابع خود قرار می‌دهد؛ یعنی مزد کارگر باید به نسبت پایین باشد تا سود سرمایه دائم‌افزایی داشته باشد. به همین دلیل مشاهده می‌شود که برترین کمپانی‌ها با پیچیده‌ترین تکنولوژی‌ها در کشور چین و هند کارخانه احداث می‌کنند؛ چون در آنجا مزد کارگر به شدت پایین است. در واقع، چین و هند با تحقیر ملت خود و زمینه‌سازی برای تحقیر انسان در مقابل سرمایه، به رونق اقتصادی دست پیدا کرده‌اند اما ملت انقلابی و متدین ایران و رهبران نظام چنین تحقیرهای سازمان‌یافته‌ای را نمی‌پذیرند. لذا همان‌گونه که بیان شد پس از انقلاب مزد کارگر به شدت افزایش پیدا کرد و بالنسبه مانع تحقیر ملت در مقابل سود سرمایه شد و به همین دلیل، حاکمیت سود سرمایه بر دیگر عوامل تولید (از جمله نرخ کار) با اختلال مواجه شد. در نتیجه، تولید با الگوی سرمایه‌داری در ایران انقلابی به صرفه و سود نبوده و بخش خصوصی قوی در کشور شکل نگرفته است. در واقع هم عدم پذیرش عموم مردم و کارگران و هم حمایت نظام اسلامی از این اخلاق و وجدان عمومی، به نرخ سود سرمایه ضربه می‌زند و دولت‌های پس از انقلاب در چنین فضایی، به وضع قوانین و مقررات و دستورالعمل‌هایی اقدام می‌کنند که مزد کارگر بدون رعایت قواعد سرمایه‌داری افزایش پیدا کند. از طرف دیگر، الگوی مصرف مردم نیز براساس رفاه روزافزون آمریکایی و اروپایی شکل

گرفته^۱ و این در حالی است که چنان سطحی از رفاه در دیگر کشورها به صورت طبقاتی محقق می‌شود اما جمهوری اسلامی با تکیه به شعار عدالت سعی کرده تا بسیاری از امکانات و خدمات و کالاها را در میان همه اقشار تعمیم دهد. در نتیجه، مصرف ملی نیز به شدت افزایش پیدا کرده است. لذا عدم تحرک تولیدی در مقابل افزایش مداوم مصرف، باعث کاهش مداوم ارزش پول ملی شده و فشارهای شدید بر قدرت خرید مردم را رقم زده و زخم و جراحتی ایجاد کرده که دشمن به دنبال سوء استفاده از آن است تا مردم را از نظام جدا کند. با توجه به این توضیحات، به خوبی روشن می‌شود که آمارهای اعلام شده مبنی بر پایین بودن شاخص «تسهیل فضای کسب و کار» در ایران ناشی از چه امری است؛ زیرا علی‌رغم نامطلوب بودن فقدان فرهنگ همکاری و کار جمعی در امور اقتصاد، باید توجه داشت که کار جمعی اقتصادی در ساختار رایج امروزی، به کار در «شرکت» به عنوان سلول اولیه در نظام سرمایه‌داری وابسته است. در این صورت، پایین بودن این شاخص در جامعه ایران، باید از دستاوردهای بزرگ انقلاب محسوب شود زیرا این شکل از کار جمعی اقتصادی اگر به نحو

۱. البته استفاده از الگوی مصرف زندگی آمریکایی و اروپایی با توجیه «حلیت استفاده از طیبات برای مومنین» وارد جوامع اسلامی شده و این در حالی است که شاید چنین الگوی مصرفی برای یک شخص بی‌اشکال باشد اما با توضیحات گذشته مشخص شد پی‌گیری تأمین این نوع از رفاه به عنوان یکی از وظایف نظام اسلامی، به معنای آن است که عملاً ساختارهای دنیاپرستی بر جامعه اسلامی حاکم شود. در این صورت موعظه و تبلیغات دینی در منابع برای دوری مردم از دنیا و وابستگی به آن، اثر چندانی نخواهد داشت چون این ساختارها و بسترهای اجتماعی مردم را در همین فضای دنیاپرستانه پرورش خواهند داد.

قاعده‌مند و نظام‌یافته در کشور شکل می‌گرفت، عملاً نتیجه‌ای جز ایجاد کارتل‌ها و تراست‌ها و انحصارهای بزرگ برای قشر سرمایه‌دار نداشت.^۱

حال سوال مهم این است که فرهنگ همکاری اقتصادی برای به‌گرددش درآمدن چرخه تولید در کشور بدون روش سرمایه‌دارانه و مترفانه چیست؟ اگر بخواهیم از امیرالمؤمنین (علیه السلام) که بالاترین کارآمدی را در تولید داشت، الگو بگیریم و به سمت الگوی تولید غربی به معنای حاکم‌کردن «سرمایه» بر «کرامت انسان» نیز نرویم، چه ساختارهای اقتصادی متناسب با زندگی در این قرن را طراحی کنیم؟ آیا نفی الگوی تولید غربی که با اهداف انقلاب و وجدان مردم مؤمن در تعارض است به این معناست که هرکس کسب و کاری در مغازه خود برای فروش اجناس مصرفی به راه اندازد؟! یا باید در قدم اول، الگوی تولید را بر اساس «تجزیه تکنولوژی و شکستن تمرکز آن» طراحی کرد؟ در توضیح این مهم باید گفت یکی از عوامل اصلی حاکمیت سرمایه بر کرامت انسانی در الگوی تولید موجود، سرمایه‌گذاری‌های سنگینی است که برای دستیابی به تکنولوژی جدید و خط تولید

۱. مقام معظم رهبری: «محور سلطه در دنیا، امروز دستگاه‌های بسیار خطرناک و بسیار بی‌رحمی هستند که یک مجموعه کارتل‌ها و تراست‌ها، بعضی شرکت‌ها و کمپانی‌های اقتصادی را در سرتاسر دنیا تشکیل می‌دهند» بیانات در اجتماع بزرگ مردم اراک، ۱۳۷۹/۸/۲۴. «کمپانی‌ها و تراست‌ها و کارتل‌های بین‌المللی اصلاً چیزی که به فکرش نیستند و برای آن اندک احترامی قائل نیستند، حقوق ملت‌هاست، حقوق بشریت است... در محاسبات و چرتکه‌اندازی آن شرکت جز سود برای خود و برای کمپانی و جیب‌های پُرنشدنی خودشان، محاسبه‌ی دیگری وجود ندارد» بیانات در دیدار بسیجیان استان همدان، ۱۳۸۳/۴/۱۶.

روزآمد انجام می‌شود؛ زیرا برای بدست آوردن سودهای کلان باید دائماً کالاها را بهتر و باکیفیت‌تر و لوکس‌تر وارد بازار کرد و این مهم از طریق سرمایه‌گذاری‌های سرسام‌آور برای دستیابی به تکنولوژی‌های بسیار پیچیده محقق می‌شود. اساساً معنای دنیاپرستی همین است که دنیا و نیازهای مادی به نحو مداوم و بدون توقف، جدیدتر و پیچیده‌تر شود. اما اگر تمرکز و پیچیدگی تکنولوژی را بشکنید، نقش سرمایه‌های بزرگ در تولید کاهش خواهد یافت و فضای سودمحوری افراطی و حاکمیت سرمایه بر سرنوشت انسان‌ها و کشورها خواهد شکست و زمینه برای بسیج مردم انقلابی در عرصه تولید، که وجدانی عدالت‌طلبانه دارند و با هر الگوی تولیدی سازگار نیستند، مهیا خواهد شد. در این صورت، حتی سرمایه‌گذاران مؤمن نیز مجبور نمی‌شوند برای هزینه‌های بسیار سنگین خرید یا تولید تکنولوژی‌های پیچیده، کرامت انسانی را لگدکوب کنند و کارگران را به اسارت سرمایه دریاورند. البته این کار در ابتدا باید از دولت آغاز شود و به تغییر تعریف «نقش بخش دولتی در اقتصاد» بیانجامد؛ یعنی دولت باید صنایع مادر را به دست بگیرد و تکنولوژی آن را از تمرکز و پیچیدگی خارج کند ولی نه با الگوی درآمد و الگوی مصرف فعلی مدیران دولت؛ بلکه با الگوی درآمد زاهدانه که در نیروهای انقلابی جریان داشت و آنها با تکیه به انگیزه‌های جهادی موفق شدند با کمترین هزینه و مصرف، بالاترین راندمان را از خود نشان دهند. این صرفاً یک فضای آرمانی نیست بلکه در دفاع مقدس همین نیروهای انقلابی با کمترین هزینه‌ها،

ماشین جنگی صدام را که مورد حمایت همه جانبه ابرقدرت شرق و غرب بود، زمین گیر کردند. در واقع معنا و عینیت «بخش دولتی» تغییر می کند و به همان نیروهای پاسدار و بسیجی تعریف می شود که در دوران دفاع مقدس از دریافت حقوق شرم می کردند و به خاطر همین اخلاق، گاهی مسئولین مجبور می شدند مبلغی را در صندوقی قرار دهند تا هر کس نیاز ضروری پیدا کرد از آن صندوق برداشت کند. پس برای خارج شدن از ساختارهای الگوی تولید مادی و کفرآمیز و شکستن پیچیدگی های تکنولوژی و تجزیه آن باید همین اخلاق در اداره صنایع مادر حاکم شود. البته در این مرحله و در گام اول، دعوت عموم مردم به الگوی مصرف زاهدانه مطرح نیست، بلکه ابتدا باید با تغییر نقش و عملکرد بخش دولتی، اداره صنایع مادر به افراد مجاهد با الگوی مصرف زاهدانه انقلابی سپرده شود تا مدیران ارشد دولتی با پایین ترین حقوق و بالاترین انگیزه، پیشاهنگ تغییرات مورد نظر در الگوی تولید باشند و همزمان بیشترین راندمان را محقق کنند. البته نه با همان تکنولوژی های پیچیده که لازمه آن تحمیل سود سرمایه بر نیروی کارگر باشد و این امر، در تغییر وضعیت موجود نکته بسیار کلیدی است. زیرا گرچه امروزه برای حل مشکلات جاری اقتصادی کشور، بحث «روحیه جهادی» در عرصه کار و تولید مطرح می شود، اما اغلب از این واقعیت غفلت می شود که این نیروی های پاک و قدرتمند جهادی در ساختارهای شرکت و تجمع ثروت و تکنولوژی پیچیده منحل شده و دوباره چالش ها و لوازمات نظام سرمایه داری

ظاهر خواهد شد. چون ساختارهای اقتصادی مادی و کفرآمیز در قالب «شرکت، بانک و برنامه‌های توسعه» برای آنها شناخته شده نیست. در واقع اگر ساختارهای اقتصادی برانداز نظام و دنیاپرستانه شناخته و افشا نشود، نیروی جهادی و اخلاق بسیجی نیز تدریجاً در آن ساختارها منحل خواهد شد.

پس تجزیه تکنولوژی یک امر ضروری برای ایجاد عزم ملی در جامعه انقلابی به سمت رونق تولید است؛ به عنوان مثال هواپیماهای غول پیکر که هزار نفر را جابه‌جا می‌کند، تکنولوژی بسیار پیچیده‌ای دارد و کشورهای معدودی توانایی تولید آن را دارند و لذا کشور مجبور می‌شود تا به تعاملات گسترده خارجی روی بیاورد تا با خرید آنها، صنعت حمل‌ونقل را روزآمد و به صرفه کند. اما ساخت هواپیماهای کوچکی که پنجاه نفر را جابجا می‌کند، بسیار آسان‌تر و تسلط بر تکنولوژی آن یا در دسترس است و یا در داخل محقق شده است. اگر گفته شود: «این کار صرفه ندارد». در پاسخ می‌گوییم: در چه ساختار اقتصادی صرفه ندارد؟ در ساختار اقتصادی که تمرکز ثروت و سرمایه اصل است صرفه ندارد؛ اما در ساختاری که می‌خواهد تمرکز ثروت را بشکند - همچون امیرالمؤمنین (علیه السلام) که ساختارهای زمان خود را شکست - این کار ضروری است. در آن صورت است که می‌توان در تمام شهرها فرودگاه‌های کوچک تأسیس کرد تا همه احساس عدالت کنند.

در واقع علاوه بر ساخت و نگهداری هواپیماها و فرودگاه‌ها که

به سرمایه‌گذاری‌های سنگین نیازمند است، ارتقاء آنها به سطح استانداردهای جدید جهانی نیز به بودجه‌های سرسام‌آور احتیاج دارد اما محدودیت بودجه دولتی و ضرورت توجیه اقتصادی طرح‌ها برای بخش خصوصی، باعث می‌شود تا بسیاری از استان‌ها و مناطق کشور در بهره‌مندی از فرودگاه یا استفاده از سطح جدید استانداردهای فرودگاهی محروم شوند. این در حالی است که بر اساس شعارهای عدالت‌خواهانه‌ی نظام اسلامی، تمامی مردم باید از سطح رفاه یکسان برخوردار شوند و تبعیضات ناروا در همه‌ی ابعاد (از جمله تبعیض بین پایتخت و سایر شهرها) از بین برود. لذا اگر به جای تبعیت از تکنولوژی سطح بالا و متمرکز در این زمینه - که توسط شرکت‌هایی همانند بویینگ و... مورد استفاده قرار می‌گیرد - تکنولوژی فرودگاه و هواپیما تجزیه شده و ساده شود، می‌توان تعداد فرودگاه‌های سطح کشور را از میزان کنونی به چند برابر آن افزایش داد زیرا دستیابی به تکنولوژی ساخت هواپیمایی که تعداد محدودی مسافر (مثلاً پنجاه نفر) را جابه‌جا کند، سخت و پرهزینه نیست و ارقام نجومی که امروزه در صنعت هوایی جهانی صرف می‌شود، مربوط به تکنولوژی پیچیده و متمرکزی است که برای تولید هواپیما با قابلیت جابه‌جایی صدها مسافر طراحی شده است. در سایر عرصه‌ها نیز تکنولوژی باید بر همین اساس تجزیه شده و از نوع ساده و بادوام آن استفاده شود. در مقابل، اگر مردم احساس کنند در جامعه تبعیض و اختلاف طبقاتی وجود دارد، میان افراد یک جامعه تنفر و حسد شدت

می‌گیرد. براین اساس، شدیدترین تنفرها در جوامع صنعتی جریان دارد چرا که فاصله طبقاتی شدیدی در این کشورها شکل گرفته و لذا علاوه بر خط تلفن‌های ویژه تخلیه خشم، اتاق‌های مخصوصی برای تخلیه خشم از طریق خراب کردن وسایل موجود در اتاق، در این کشورها احداث شده که مشتریان پروپاقرصی دارد!

گام بعدی در راهکار پیشنهادی، تحول در صنایع متوسط و سپردن مدیریت این صنایع به اوقاف است تا بستر اشتغال عموم و مشارکت مردم در اقتصاد و تولید در فضایی شکل بگیرد که نه تنها بر ضد وجدان دینی و عدالت خواهانه ملت ایران نیست بلکه تناسب شدیدی با انگیزه‌های دینی و آخرت‌گرایانه آنها دارد. یعنی گرچه معمولاً گفته می‌شود «در میان متدینین فرهنگ کار جمعی وجود ندارد» اما اگر این کار جمعی بر محور اعتقادات راسخ مردم نسبت به ائمه هدی علیهم‌السلام باشد، همکاری جمعی در نیروهای ارزشی به مراتب شدیدتر از دنیاپرستان مدرن شکل خواهد گرفت. به این صورت عملاً تعریف و عملکرد «بخش تعاونی» در اقتصاد کشور تغییر کرده و به سمت «وقف» تغییر جهت خواهد داد. حتی امروزه و علی‌رغم این‌که هنوز چنین تدبیرهایی برای ارتقاء ظرفیت مومنین بکار نرفته، فرهنگ کار جمعی محبین اباعبدالله الحسین علیه‌السلام و راندمان آن را می‌توان در هیئات و مساجد و راهپیمایی اربعین ملاحظه کرد. در راهپیمایی اربعین حسینی، سطح این فعالیت و کار جمعی برای امام حسین علیه‌السلام به قدری بالاست که بدون هماهنگی‌های سازمانی،

بیست میلیون زائر در چندین روز متوالی تشنه و گرسنه و بی اسکان نمی‌مانند. این ثروت عظیم که ناشی از عاشورا است، باید مبنای طراحی ساختارهای اقتصادی الهی قرار گیرد و جایگزین شرکت و بانک و برنامه‌های توسعه شود. پس اگر در بخش دولتی الگوی تولید و الگوی درآمد و الگوی مصرف موجود شکسته شود، تدریجاً عموم مردم نیز حاضر می‌شوند تا در کارگاه‌های تولیدی که ابزار و خط تولید آن، وقف امام حسین و ائمه هدی و امام‌زادگان علیهم‌السلام است، کار کنند و در مقابل مزد، نیازمندی‌های زندگی خود را به صورت ساده و معقول و از طریق این موقوفات تأمین کنند. خصوصاً با توجه به این‌که محبین اهل بیت علیهم‌السلام آرزو دارند به جای اینکه فقط در دهه اول محرم الحرام مهمان سفره اباعبدالله الحسین علیه‌السلام باشند، در طول تمام عمر خود، مهمان ایشان باشند. این مطلب درباره خانه وقفی، تحصیل وقفی، حمل و نقل وقفی، درمان وقفی و... نیز قابل تعمیم است. البته به شرط این‌که نیازمندی‌های زندگی در سطح الگوی مصرف آمریکایی و اروپایی تعریف نشود. چرا که آن الگوی مصرف، نیازمند خط تولید عظیم با تحقیقات گسترده و تکنولوژی‌های پیچیده و گران‌قیمت است که جز تزیین دنیا و تخریب آخرت و حاکمیت حریص‌ترین قشر بر سرنوشت جامعه نتیجه‌ای نداشته و نخواهد داشت.

البته مقصود از بخش وقف، وضعیت فعلی آن نیست بلکه وضع موجود در مدیریت اوقاف و حرم‌های شریفه باید از طریق ارتقاء ظرفیت در علوم موجود حوزه‌های علمیه، متحول شود. متأسفانه

امروزه اموال وقفی اگر به سمت تولید نیز هدایت شود، در قالب «سرمایه‌گذاری در شرکت‌ها» قرار گرفته که طبعاً همان لوازمات ساختارهای نظام سرمایه‌داری را به همراه دارد. در حالی که اوقاف در ساختار الهی اقتصاد، باید بستر اشتغال مردم شود؛ بدین صورت که هم خط تولید از موقوفات اهل بیت (علیهم‌السلام) تأمین شود و کارگران با آن همانند اموال امام (علیه‌السلام) برخورد کنند و بالاترین مراقبت را از آن داشته باشند و هم محصولات آن در میان همان کسانی که کار می‌کنند یا محتاج هستند توزیع شود. در این صورت مردم علی‌رغم ساده شدن زندگی‌شان، ناراحت نمی‌شوند زیرا در خانه وقفی امام حسین (علیه‌السلام) زندگی خواهند کرد و یا از البسه وقف‌شده برای حضرت ابوالفضل (علیه‌السلام) استفاده می‌کنند و یا با امکانات درمانی منسوب به حضرت زینب (علیه‌السلام) و... درمان می‌شوند. در واقع حیات طیبه و ساخت تمدن الهی بر محور «تنوع در عبادات و قربات» شکل می‌گیرد و همین امر باعث ایجاد انگیزه شدید و کار با کیفیت در کارگاه تولیدی موقوفه و ارتقاء سطح تولید کالاهای ساده و بادوام خواهد شد که محصولات آن پس از ایجاد امنیت اقتصادی در داخل، به سوی مستضعفین منطقه و جهان اسلام گسیل خواهد شد و محور مقاومت را که در بخش سیاسی شکل گرفته به ابعاد فرهنگی و اقتصادی تسری خواهد داد و معادلات قدرت جدیدی را در برابر کفر جهانی رقم خواهد زد.^۱ بنابراین باید به

۱. البته این بحث، تنها نمایی اجمالی از راهکار پیشنهادی است که تفصیل آن در کتاب «بررسی سه تئوری تولید قدرت، اطلاع، ثروت در سبک زندگی غربی و سبک زندگی اسلامی» صفحات ۴۸۴ تا ۵۳۱ قابل پی‌گیری است.

این نکته اساسی توجه داشت که اجتماع و کار جمعی مؤمنین بر سر دنیا ناممکن است و لذا حتی در فرضی که تلاش‌های قاعده‌مندی برای ایجاد عزم ملی مادی از طریق «برنامه‌های توسعه» در کشور محقق شود، مردم انقلابی و متدین ایران و رهبران نظام زیر بار آن نمی‌روند؛ مگر این که ایمان مردم از آنها گرفته شود که همه شواهد تاریخی چنین تصویری را امری مُحال معرفی می‌کند. در نتیجه این تغییرات، «بخش خصوصی» و تلاش برای تأمین رفاه و افزایش سود، حذف نمی‌شود اما از جایگاه محوری در اقتصاد کشور خارج شده و بدون آن که همه مقدرات و منابع و نیروی انسانی جامعه اسلامی را به خدمت خود درآورد، می‌تواند به فعالیت ادامه دهد.

اگر امروز همه از روابط اجتماعی و آلوده شدن آن به دنیاطلبی و پول‌پرستی ناراحت‌اند و از خاطرات دهه ۶۰ به خوبی یاد می‌کنند، ناشی از این واقعیت است که در آن دهه، از یک سو الگوی مصرف آمریکایی و اروپایی مردم را تحریک نمی‌کرد و از سوی دیگر هنوز الگوی تولید سرمایه‌داری با محوریت شرکت و بانک و برنامه‌های توسعه جریان پیدا نکرده بود. اگر آن روز این فرهنگ صمیمیت و یکپارچگی و ساده‌زیستی به صورت وجدانی بر مردم حاکم بود، امروز باید عوامل آن وضعیت خودآگاه شوند و به ساختارهای اجتماعی و مدل‌های کاربردی تبدیل گردند و الا ساختارهای قاتل امام (علیه السلام) که جامعه‌ی صدر اسلام به آنها مبتلا شد، در شکل بسیار پیچیده‌تری جامعه ایمانی و نظام اسلامی را در معرض خطرهای بزرگ قرار خواهد داد.

در آن جامعه، ساختارهای اقتصادی توانسته بودند سطح مصرف امپراطوری ایران و روم را براساس نظام طبقاتی نهادینه کنند و لذا وقتی امام علیه السلام بیت المال را به صورت مساوی تقسیم کرد، در مقابل ایشان صف آرایی نمودند تا سطح مصرف دیوانه‌واری که به آن خو گرفته بودند، از دست ندهند. البته ملت ایران در هشت سال دفاع مقدس، تا حدودی الگوی درآمد و مصرف علوی و کارآمدی بالای انگیزه‌های الهی برای فعالیت اجتماعی را تجربه کرد. یعنی با پایین‌ترین حقوق‌ها، بالاترین راندمان را در مقابل ماشین جنگی صدام و ابرقدرت‌های حامی او، به نمایش گذاشت. اما چون نخبگان حوزوی و دانشگاهی، ساختارهای اقتصادی کفر را به درستی نشناختند و تحت عنوان «تجربیات جهان و سیره عقلا» استفاده از آن را تجویز کردند، نظام اسلامی دچار این چالش‌ها یا به تعبیر مقام معظم رهبری «زخم‌ها»^۱ شده که دشمن در حال سوء استفاده

۱. مقام معظم رهبری: «دشمن خارجی هست، اما این موجب نشود که از ضعف‌های خودمان غافل بشویم. ما هم ضعف داریم، ما هم یک جاهایی اشکال و نارسایی و نابسامانی در کارمان هست؛ این جوری نیست که ما هیچ اشکالی نداریم، هیچ مشکلی در کار ماها نیست، فقط دشمن خارجی است که دارد [مشکل ایجاد می‌کند]؛ نه، مگس روی زخم می‌نشیند؛ زخم را خوب کنید، زخم را نگذارید به وجود بیاید. ما اگر مشکل داخلی نداشته باشیم، نه این شبکه‌ها می‌توانند اثر بگذارند، نه آمریکا می‌تواند هیچ غلطی بکند. ما مشکلاتمان را باید خودمان حل کنیم؛ مشکلات داخلی را باید حل کنیم، ضعفایمان را باید حل کنیم؛ ما ضعف داریم. دفاع از حقوق مظلومین وظیفه‌ی همه‌ی ما است؛ بخصوص [دفاع از] ضعفا و از حقوق ملت وظیفه‌ی ما است، بخصوص [دفاع از] طبقات ضعیف ملت؛ همه بایستی مراقب باشیم. حالا طبقاتی هستند که مرقه‌هند، مشکلات زندگی آنها را فشار نمی‌دهد؛ اما یک گروه مهمی هم در کشور هستند که فشارهای زندگی آنها را زیر فشار قرار می‌دهد. باید همه‌ی همت ما این باشد که اینها را از زیر فشار خارج کنیم؛ تلاشمان باید این باشد.» بیانات در دیدار مردم قم، ۱۳۹۶/۱۰/۱۹.

از آنهاست. اگر همانطور که حضرت امام (ره) مفسد شاه و حامیان او را افشا کرد و مردم را به انقلاب فرا خواند، امروز نیز ساختارهای اقتصادی مادی افشا شوند و مردم متوجه شوند که علت چالش‌ها و مشکلات اقتصادی به چه اموری برمی‌گردد، آنگاه می‌توان بسیج عمومی و نخبگانی برای عبور از ساختارهای موجود را شکل داد و همانند دوران جنگ تحمیلی یا پیاده‌روی اربعین حسینی، همکاری جمعی مردم را در قالب‌های جدید و ابتکاری و الهی جلب کرد و بالاترین راندمان کاری با کمترین مصرف را محقق نمود. آیا مسئولان و فعالان موکب‌ها در ایام اربعین حقوق ویژه‌ای دریافت می‌کنند؟! یا چندین روز از صبح تا پاسی از شب بدون حقوق، اما با بالاترین انگیزه و بیشترین راندمان در حال کار و خدمت‌رسانی به زوار هستند؟! امروز این حقایق به صورت زنده در مقابل ما قرار دارد ولی چون درکی نخبگانی و عمومی از ساختارهای کفرآمیز اقتصادی وجود ندارد، قهراً حرکتی برای استفاده از این ثروت‌های عظیم و ساختارسازی برای آن و تبدیل آن به یک مدل اقتصادی شکل نمی‌گیرد.

در کتاب معتبر کامل زیارات این روایت نقل شده: «زائر امام حسین علیه السلام از منزلش خارج نمی‌شود و سایه‌ای بر چیزی نمی‌افتد مگر اینکه آن چیز برایش دعا می‌کند».^۱ در تبیین ساختارهای سیاسی الهی، این سوال طرح شد که چرا برای «نماز جماعت و نماز جمعه و حج و زیارات» این ثواب‌ها و فضیلت‌های عظیم وارد شده؟ و در

۱. کامل زیارات، ص ۲۷۹.

پاسخ بیان شد که وقتی جامعه کفر و نفاق ایجاد شده و بر محور شهوات توانسته به قدرت‌های عظیم دست پیدا کند، خدای متعال می‌خواهد تمام مؤمنین جمع شوند و ساختارهای مادی را بشکنند و بر محور حب ائمه اطهار (علیهم‌السلام) ساختارهای الهی ایجاد کنند. یعنی به نظر می‌رسد این روایات، شاکله‌ای اساسی برای استنباط احکام حکومتی هستند و احکام ایجاد جامعه بر محور خدای متعال را بیان می‌کنند. وقتی کفار آن‌گونه جامعه ایجاد می‌کنند و شهوات را آرایش می‌دهند، خدای متعال هم باید بندگان مؤمن را با تحریک‌های شدید آخرت‌گرایانه ترغیب کند. اما تا وقتی در تبلیغات دینی و اجتماعات مذهبی، درباره ساختارهای کفرآمیز افشاگری نشود، ضرورتی برای ایجاد ساختارهای الهی حس نخواهد داشت. در واقع ادراکات فردی از دین نمی‌تواند حکمت ثواب‌های بسیار زیاد زیارت سیدالشهدا (علیه‌السلام) در روایات را به درستی تحلیل کند و لذا این ثواب‌ها را مشروط به ترک گناهان می‌کند، درحالی‌که این روایات، مشروط نیستند.

پس تجمع مؤمنین در اعتاب مقدسه و در عزاداری‌ها، یکی از مهمترین امکانات و مقدرات برای شناخت حیل‌های جامعه کفر و نفاق و افشای ساختارهای آن و ایجاد ساختارهای اقتصادی الهی است و این نعمت، یکی از بزرگ‌ترین دارایی‌های ملت ایران است. در واقع صحیح است که مؤمنین معمولاً به نظم‌های جوامع کفرپایبند نیستند ولی نظم‌های ایمانی در جامعه مؤمنین جریان دارد که این

عزاداری‌ها از جمله آن‌هاست. اگر این نظم‌ها به جای خطر انحلال در ساختارهای کفر، به تکیه‌گاهی برای مدیریت الهی تبدیل شوند، می‌توان برای حل چالش‌های اقتصادی، مؤمنین را با این نظم‌های ایمانی وارد بخش دولتی کرد تا با تجزیه تکنولوژی متمرکز و با تکیه به الگوی درآمد زاهدانه انقلابی، حوادث مبارکی رقم بخورد. یعنی همان اخلاق بسیجی و سپاهی که کارآمدی خود را در زمین‌گیر کردن ماشین جنگی صدام نشان داد، باید تعریف و عملکرد بخش دولتی در اقتصاد را تغییر دهد و با تحول در صنایع مادر، تولید را از وابستگی شدید به سرمایه‌های کلان و تکنولوژی‌های پیچیده - که در اختیار کشورهای متخاصم با نظام اسلامی است - خارج کنند. وقتی طلیعه‌های الگوی تولید جدید نمایان شد و الگوی مصرف از اسارت «رفاه روزافزون» آزاد شد و به سطح فعلی رفاه مقید شد، مردم نیز حاضر خواهند شد کمتر مصرف کنند تا قدرت دستگاه امام حسین (علیه السلام) بالاتر برود. البته مصرف کمتر به معنای زندگی ریاضتی و فقیرانه نیست بلکه بدین معناست که از الگوی دنیاپرستانه و تنوع خواهانه فاصله بگیرند. لذا باید افزایش مداوم مصرف را متوقف کرد به این معنا که نباید در سطوح مختلف «عمومی، صنفی و دولتی» سطح بعدی رفاه را پی‌گیری نمود. در این صورت است که کاهش مصرف عمومی معنا پیدا می‌کند و پس از آن است که می‌توان ایجاد اشتغال براساس ساختار وقف را آغاز کرد. یعنی اوقاف، تولید کالای مصرفی مردم را با تکنولوژی ساده و بادوام به عهده می‌گیرد و البته وقتی خط تولید

کالایی وقف امام حسین علیه السلام باشد، کارگران با تمام وسواس از آن مراقبت می‌کنند تا عمر داشته باشد و با انگیزه شدیدتری کار می‌کنند تا محصولات بهتری تولید کنند. سپس محصولات تولیدی را گرچه ساده و بدون تجمل است، با افتخار و لذت معنوی مصرف می‌کنند. در خاتمه نباید تصور کرد چنین پیشنهاداتی، آرمانی است و تنها با ظهور حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف قابل تحقق خواهد بود؛ زیرا متاسفانه ادراکات متداول از علت غیبت و عوامل ظهور نیز دچار ضعف‌های بزرگی است که نیاز به اصلاح دارد. به عنوان نمونه، اگر این توقیع شریف مورد دقت قرار گیرد: «وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَقَهُمُ اللَّهُ لَطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَّا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا وَ لَتَعَجَّلْتُ لَهُمُ السَّعَادَةَ بِمُشَاهَدَتِنَا»^۱، عامل اصلی ظهور به این صورت معرفی شده: «قلب‌های شیعیان بر محور وفای عهد به امام جمع شود.» یعنی یک جامعه بر محور تبعیت از حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و راه ایشان ایجاد شود. حال آیا با توجه به بحث‌های گذشته، شکل‌گیری اجتماع قلوب و وحدت جامعه، بدون ساختارهای متناسب امکان دارد؟! یا اجتماع قلوب اگر ساختارهای لازم را نداشته باشد، با تهدیدها و ضربه‌ها از هم می‌پاشد؟! آیا اگر تمام ساختارهای اجتماعی موجود در جهان را تحت عنوان «سیره

۱. «اگر شیعیان ما که خداوند توفیق طاعتشان دهد، در راه ایفای پیمانی که بردوش دارند، همدل و مجتمع می‌شدند، میمنت ملاقات ما از ایشان به تأخیر نمی‌افتاد، و سعادت دیدار ما زودتر نصیب آنان می‌گشت». احتجاج، جلد ۲، ص ۴۹۹. بحار الأنوار، جلد ۵۳، ص ۱۷۷.

عقلایی و تجربیات بشری» امضاء کردیم و به تقسیم‌بندی جوامع بر اساس معیار «کفر، نفاق و ایمان» توجه نداشتیم و از ساختارهای کفرآمیز و نفاق‌آلود استفاده کردیم، می‌توان قلب‌ها را بر محور حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و اهداف الهی و کفرستیزایشان مجتمع نمود؟! در دعای عصر جمعه و برای ظهور حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف به خداوند عرض می‌کنیم: «واقصم به کل جبار... وأجر حکمه علی کل حکم و أذلّ بسلطانة کل سلطان» خدایا با ظهور حضرت، تمام جبارین را نابود کن و حکم و فرمان و حکومت او را بر تمامی فرمان‌ها و حاکمیت‌ها جریان بده و با سلطه و قدرت او، همه سلطه‌ها و قدرت‌ها را ذلیل نما. در واقع مأموریت حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف غلبه قدرت جامعه ایمانی بر قدرت جامعه نفاق و کفر در مقیاس جهانی است. آیا چنین مأموریتی تا هنگامی که شیعیان به نمادهای قدرت و ساختارهای سلطه کفر مبتلا هستند، قابل تحقق است؟! در مباحث گذشته بیان شد که مهمترین دسته‌بندی خدای متعال و فرهنگ دین، تقسیم جوامع به «جامعه کفر، جامعه نفاق، جامعه ایمان» است؛ نه این‌که صرفاً به فرد مؤمن، فرد کافر و فرد منافق توجه شود. از هبوط حضرت آدم علیه السلام تا بعثت نبی اکرم صلی الله علیه و آله که ۶۸۰۰ سال طول کشیده است، قدرت جامعه کفر بر جامعه ایمان غلبه داشته است. وجود مبارک نبی اکرم صلی الله علیه و آله بشریت را از بت‌پرستی حسی و کفر و شرک علنی نجات داد اما با غصب خلافت، دنیاپرستان با نقاب نفاق بر مردم حاکم شدند و لذا بعد از رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله تا سقوط امپراطوری

عثمانی، این قدرت جامعه نفاق بود که تا حدود هزار سال بر جهان حکومت داشت و از ابرقدرت‌های جهانی به شمار می‌رفت. بنابراین از بعثت تا ظهور غلبه با قدرت‌های نفاق بوده اما از ظهور تا رجعت و روز قیامت، غلبه جهانی با جامعه ایمانی خواهد بود. لذا در زیارات حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه الشریف عرض می‌کنیم: «وَأُقْتُلُ بِهِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَجَمِيعَ الْمُلْحِدِينَ حَيْثُ كَانُوا مِنْ مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا وَبَرِّهَا وَبَحْرِهَا» بعد از این چند هزار سالی که خدای متعال صبر و حلم به خرج داده و خواهد داد، حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور خواهند کرد تا کفار و منافقین و ملحدین را در تمام نقاط جهان از بین ببرند. اما آیا قرار است حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف به تنهایی بیایند و صرفاً با قدرت‌های غیبی و بدون پشتیبانی یک امت بر همه جهان کفو و نفاق پیروز شوند؟! اگر قرار بود حضرت به تنهایی و با تکیه به اعجاز الهی و امدادهای غیبی و بدون همراهی یک جامعه بیایند، چنین اتفاقی در ۲۰۰ یا ۵۰۰ یا ۱۰۰۰ سال قبل نیز قابلیت تحقق داشت! اگر قرار بود این کارها به تنهایی انجام برسد، چرا در زمان امام صادق علیه السلام یا امام هادی علیه السلام محقق نشد؟! آیا بلا و مصیبتی که در مقابل امام صادق علیه السلام و سایر ائمه هدی قرار داشت، این نبود که یک امت و جامعه حاضر به همراهی ایشان نبودند؟! ایشان اصحابی چون زراره بن اعین و یونس بن عبدالرحمن داشت، دیگر معصومین علیهم السلام

۱. «و کافران و منافقان و تمام بی‌دینان را در هر کجا هستند، در مشرق‌های زمین و مغرب‌ها، در خشکی‌ها و دریاها به قتل برسان». کتاب المصباح، شیخ طوسی، اعمال روز جمعه.

نیز اصحابی چون زکریا بن آدم داشتند که در منزلت او فرمودند خدای متعال به برکت وجود این صحابی، عذابش را از اهل بغداد برداشته است. پس افراد و اصحابی با درجات بالای ایمانی همیشه در کنار معصومین حاضر بودند، اما مشکل اصلی این بود که یک جامعه و امت برای یاری حضرات معصومین علیهم السلام شکل نمی‌گرفت. زیرا ساختارهای اقتصادی و سیاسی و فرهنگی مادی و منافقانه و کفرآلود بر آن جامعه حاکم شده بود و مردم با همان ساختارها زندگی می‌کردند و خروج از آنها را غیرممکن می‌دیدند در حالی که حضرات معصومین علیهم السلام می‌خواستند با شکستن ساختارهای موجود، مردم را در ساختارهای الهی قرار دهند تا زندگی ایمانی در سطح یک جامعه. و نه فقط چند فرد. ممکن شود.

بنابراین باید یک جامعه و امت با اختیار و رغبت خود به حمایت از حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف جمع شوند و قبل از ظهور، عملاً اثبات کنند که در خلال انجام مأموریت حضرت در نابودی قدرت جهانی و تمدنی کفار و منافقین، ایشان را تنها نخواهند گذاشت. لذا هر روز بعد نماز صبح در زیارت مخصوص حضرت عرض می‌کنیم: «وَأَجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَشْيَاعِهِ، وَالدَّائِينَ عَنْهُ، وَأَجْعَلْنِي مِنَ الْمُسْتَشْهَدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ، طَائِعًا غَيْرَ مُكْرَهٍ، فِي الصَّفِّ الَّذِي نَعَتْ أَهْلُهُ فِي كِتَابِكَ، فَقُلْتُ: صَفًّا كَانَتْهُمْ بُنْيَانُ مَرْصُوصٍ» خدایا مرا از انصار و شیعیان و دفاع کنندگان از آن حضرت، و از کشته شدگان پیش روی ایشان «با اطاعت بدون اکراه» قرار بده. در همان صفی که خودت در قرآن

توصیفش کردی. خداوند متعال در قرآن این «صف» را این طور توصیف می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَانَهُمْ بُنْيَانًا مَرْصُوصًا» (صف/ ۴) خدای متعال آن جمعی را صف کشیده در راهش قتال می‌کنند دوست دارد، همچون ساختمانی که با سرب آن ساخته‌اند. یعنی حتی یک منفذ برای نفوذ کفار و منافقین در آن پیدا نمی‌شود. اما اگر جامعه مؤمنین از ساختارهای مادی کفردر عرصه سیاست، فرهنگ و اقتصاد استفاده کند، یعنی منافذ بسیاری برای دشمن ایجاد است و اگر حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف در چنین فضایی تشریف بیاورند، کفار از طریق همین ساختارها به ما فشار می‌آورند و خدای ناکرده حضرت را تنها خواهیم گذاشت. در حالی که خدای متعال ایشان را در پس پرده غیبت برده تا بر اثر ناتوانی‌های مؤمنین و هجمه دشمنان، تنها نشود و به شهادت نرسد.

مؤمنین چه زمانی مثل بنیان مرصوص خواهند شد که به هم پیوسته و متحد هستند؟ زمانی که ساختارهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی الهی - و نه مادی و کفرآمیز - بر جامعه آن‌ها حاکم باشد و از این طریق، همه قلوب بر محور حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف مجتمع شود. اساساً آنچه باعث می‌شود ظهور به تأخیر بیفتد، قدرت جهانی کفار و منافقین و ضعف مؤمنین در عرصه توازن قواست و این قدرت از تولید ساختارهای اجتماعی مادی ایجاد شده که تمام ملت‌ها و حاکمیت‌های مختلف را در این جدول بندی‌ها و کانال‌کشی قرار داده است. بنابراین علت غیبت، همان ساختارهای اجتماعی قاتل امام

بود که تمام جامعه را به مقصد خودش سوق می داد؛ به طوری که در تمامی جامعه اسلامی، حداکثر صد و چند نفر به یاری سیدالشهدا علیه السلام می روند. این ساختارها به نحوی است که یازده امام می آیند و هیچ جامعه ای به دور آنها جمع نمی شود. لذا امام دوازدهم برای اینکه شهید نشود، در پس پرده غیبت می رود. حال چه زمانی ظهور واقع می شود؟ زمانی که مؤمنین به بلوغ تشکیل جامعه ای برسند که هیچ منفذی نداشته باشد تا نظام کفار و منافقین در آن نفوذ کنند. آیا این بلوغ ایمانی و این بنیان مرصوص الهی با قبول ساختارهای شرکت و بانک و برنامه های توسعه حاصل می شود؟!

پس یک از موضوعات پراهمیت در مسأله غیبت حضرت، موضوع «خوف» است؛ در زیارات مختلف حضرت ولی عصر علیه السلام از حالات ایشان به خوف تعبیر شده: «السلام علیک ایها المذهب الخائف»^۱. آیا ترس حضرت همانند ترس ما به خاطر جان یا مال خود است؟ قطعاً این طور نیست؛ بلکه ترس ایشان برای کلمه توحید است که از بین برود. یعنی اگر ایشان ظهور کند ولی مردم و محبین و شیعیان همراهی نکنند و حضرت شهید شود، مأموریت ایشان در غلبه جهانی دستگاه ایمان به سرانجام نمی رسد. این ترس و خوف مقدسی است که ناظر این واقعیت مهم است. پس بیان اشعاری مانند «شاید این جمعه بیاید شاید» برای عرض ارادت نسبت به حضرت ولی عصر علیه السلام خیلی خوب است ولی حقیقت مطلب این است

۱. «سلام بر تو ای هراسان از آشوب دوران». مفاتیح الجنان، زیارت امام زمان در روز جمعه.

که تاریخ، منتظر بلوغ مؤمنین برای رسیدن به قدرتی است که در ضربه‌های جامعه کفر و نفاق حضرت را تنها نماند و اگر شیعیان به این بلوغ رسیده باشند، خلاف حکمت خداوند متعال است که ظهور حتی یک روز به تأخیر بیافتد.

اساساً «تاریخ» چیزی نیست جز بستر درگیری «جامعه کفر و نفاق و ایمان» و تا هنگامی که در موازنه‌ی قوا بین این سه جامعه، مؤمنین قدرت تحمل و بقاء نداشته باشند، ظهور حضرت معنا نخواهد داشت. بنابراین جامعه شیعه باید در منطقه‌ای از عالم، قدرت مقاومت و بقاء خود در برابر هجمه‌های همه‌جانبه کفر و طغیان را به منصف ظهور برساند تا وفاداری و آمادگی خود را جهت حمایت از حضرت عملاً نشان دهد. پس ضرورت‌ها و راهکارهایی که برای جلوگیری از براندازی نظام اسلامی (به عنوان مظهر قدرت جمعی مؤمنین در حال حاضر) جهت زمینه‌سازی ظهور مطرح شد، بدین معنا نیست که در دوران غیبت، جامعه شیعه می‌تواند تمام جهان را تسخیر کند، بلکه مهم آن است که وابستگی جمعی خود به ظواهر مادی که کفار آن را تزئین کرده‌اند، از بین ببرد و به حیات اجتماعی آنها تمایل پیدا نکند و هویت ایمانی خود را از بین نبرد بلکه در توازن قوا با جامعه کفر و نفاق، توانایی مقاومت پیدا کند و باقی بماند. در آن زمان است که با ظهور حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و نصرت الهی به جامعه ایمانی که توانایی طواف بر محور امام معصوم و زندگی با او را پیدا کرده‌اند، نظام ایمان موفق خواهد شد بر تمام قدرت‌های

جهان غلبه کند و با رفع موانع تحقق توحید، بهجت و سرور معنوی و ارتقاء در درجات قرب در دوران ظهور و عصر رجعت و در زمان هایی چند هزار ساله شکل گرفته و زندگی واقعی آغاز خواهد شد و تمامی ابعاد تکوین و تاریخ و جامعه در برابرائمه هدی علیه السلام به این کلمات، مترنم خواهند شد: «السلام علیک یا عین الحیاة».